



فصلنامه

ادبیات و زبان‌های محلی  
ایران زمین

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یاسوج

سال یازدهم، شماره چهارم (پیاپی: سی و چهار)

(دوره جدید، سال هفتم)

زمستان ۱۴۰۰

این فصلنامه بر اساس نامه شماره ۸۷/۲۱۹۸۹۶ مورخ ۹۰/۶/۲۳ کمیسیون  
«بررسی و تأیید مجلات دانشگاه آزاد اسلامی» سازمان مرکزی مجوز دریافت  
کرده است.  
این فصلنامه دارای مجوز به شماره ثبت ۹۲/۱۱۶۰ از «اداره کل امور مطبوعات  
و خبرگزاری‌های داخلی» وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است.

این فصلنامه به استناد نامه شماره ۲۳۹۴۱۶ / ۳/۱۸ / مورخ ۱۳۹۳/۱۲/۱۸ «کمیسیون بررسی  
نشریات علمی کشور» وزارت علوم، تحقیقات و فناوری (بر اساس جلسه مورخ ۹۳/۱۱/۱۵ و  
کارگروه مورخ ۹۳/۱۲/۱۲) و بر اساس آیین‌نامه نشریات علمی وزارت علوم، تحقیقات و  
فناوری مورخ ۱۳۹۸/۲/۹ با عنوان «نشریه علمی» منتشر می‌شود.

این فصلنامه در پایگاه‌های استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی  
[www.isc.gov.ir](http://www.isc.gov.ir)، مرکز مجلات تخصصی نور به نشانی [www.noormags.ir](http://www.noormags.ir) و در  
بانک اطلاعات نشریات کشور به نشانی [www.magiran.com](http://www.magiran.com) نمایه می‌شود.

## فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

ISSN(شاپا):	۲۳۴۵-۲۱۷ X
صاحب امتیاز:	دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج
مدیر مسئول:	دکتر سید عطاء اله افتخاری
سر دبیر:	دکتر جلیل نظری
مدیر داخلی:	دکتر محمد رضا معصومی
چاپ:	چاپخانه انتشارات نگارخانه

گروه دبیران	
دکتر محمود براتی	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان
دکتر علی حیدری	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان
دکتر عطا محمد رادمنش	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف آباد
دکتر جلال رحیمیان	استاد زبان‌شناسی، دانشگاه شیراز
دکتر اکبر صیادکوه	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز
دکتر اسحاق طغیانی	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان
دکتر محمد حسین کرمی	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز
دکتر ایران کلباسی	استاد زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر کتایون مزداپور	استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر جلیل نظری	دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یاسوج
دکتر احمد رضا یلمه‌ها	استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد دهقان

نشانی: یاسوج، کیلومتر ۴ جاده اصفهان، ساختمان مدیریت دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج، دفتر مجلات.

تلفاکس: ۰۷۴۳۳۳۱۰۴۹۴

تلفن: ۰۹۱۰۸۴۱۵۶۱۸

کد پستی: ۷۵۹۱۴-۹۳۶۸۶

Website: [adabemahali.iauyasooj.ac.ir](http://adabemahali.iauyasooj.ac.ir)

Email: [adabemahali@gmail.com](mailto:adabemahali@gmail.com)

## مشاوران علمی این شماره:

- |   |                                    |
|---|------------------------------------|
| دکترای زبان‌شناسی و مدرّس دانشگاه                           | - دکتر راحله ایزدی‌فر              |
| استادیار زبان‌شناسی مرکز منطقه‌ای اطلاع‌رسانی علوم و فناوری | - دکتر شاپور رضا برنجیان           |
| دکترای زبان‌شناسی و مترجم                                   | - دکتر علی‌رضا خان‌جان             |
| استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد | - دکتر عظامحمد رادمنش              |
| استاد زبان‌شناسی دانشگاه شیراز                              | - دکتر جلال رحیمیان                |
| استادیار زبان‌شناسی مرکز منطقه‌ای اطلاع‌رسانی علوم و فناوری | - دکتر محمدهادی فلاحی              |
| استادیار زبان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات | - دکتر مهناز کربلایی صادق          |
| دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرّس                      | - دکتر عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا |
| دکترای زبان و ادبیات فارسی و مدرّس دانشگاه فرهنگیان         | - دکتر امین مجلّی زاده             |
| استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج | - دکتر محمدرضا معصومی              |
| دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج  | - دکتر جلیل نظری                   |
| استادیار زبان‌شناسی دانشگاه شیراز                           | - دکتر کتابون نمیرانیان            |

ویراستار علمی:

دکتر محمد رضا معصومی

ویراستار زبانی:

ریحانه افراز

ویراستار چکیده‌های انگلیسی:

دکتر حامد عزیزی‌نیا

حروف چین و صفحه‌آرا:

مؤسسه نگار اصفهان

چاپ:

انتشارات نگارخانه

ناشر:

دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج

## خط مشی فصلنامه

نقش و اهمیت زبان و ادبیات هر جامعه، به عنوان اصلی‌ترین حامل سنت فرهنگی آن جامعه، بر هیچ‌کس پوشیده نیست. هم از این‌سان، ادبیات و فرهنگ‌های محلی، همواره یکی از سرچشمه‌های اصلی فرهنگ و هنر هر کشور و ملتی را برمی‌ساخته‌است. این بخش از فرهنگ و هنر، نه تنها گنجینه‌ای از میراث تاریخی هر جامعه را شامل می‌شود و گوشه‌های کمتر شناخته‌شده تاریخ، اسطوره، خیال و خاطره مردم آن دیار را با خویش برمی‌کشد، که به‌علاوه، چونان منبعی غنی از آیین، هنر، بلاغت و لغات دانسته می‌شود.

کشور پهناور ایران با سابقه بلند تاریخی خود، در گوشه و کنار، پایگاه و پناهگاه مردم، اقوام و قومیت‌هایی است که هر یک به سهم خود در بساختن تاریخ پرافتخار آن نقش داشته‌اند. این مردمان، هر یک دارای ذخیره‌ای از میراثی فرهنگی و هنری و ادبی می‌باشند که از ابعاد گوناگون و با جنبه‌های مکمل در ساختن حیات فرهنگی ایرانیان موثر بوده‌اند. تنوع زبان‌ها، گویش‌ها و لهجه‌های مردم ایران‌زمین به حدی است که در کمتر نقطه‌ای از جهان پهناور ما نظیر و شبیه دارد. این زبان‌ها، گویش‌ها و لهجه‌ها، هم از جهت حفظ بخش‌هایی مهم از تاریخ ادب و هنر ایرانی، هم از جهت حفظ و نگاهداری گنجینه لغات و واژگان کمتر شناخته‌شده، و نیز از جهات فرهنگ‌شناسی و مردم‌شناسی، دارای اهمیتی غایی می‌باشند و این عرصه، بستری برای تحقیق و مطالعه گروه‌های مختلف ادب پژوهی، جامعه‌شناسی، فرهنگ‌شناسی و زبان‌شناسی به شمار می‌آید.

فصلنامه «ادبیات و زبان‌های محلی ایران‌زمین» در همین راستا پذیرفتار مقالات پژوهشی محققانی است که در جنبه‌های گونه‌گون ادب محلی به کاوش می‌پردازند و بدان ارجح می‌نهند.

امید است دوره جدید فصلنامه که با اعتبار علمی-ترویجی منتشر می‌شود، بتواند بی‌وقفه و به شکلی منظم در دسترس پژوهندگان و علاقه‌مندان ادبیات و زبان‌های محلی این کشور پهناور قرار بگیرد.

## آیین پژوهشی مقالات

مقاله ارسالی باید:

- تحقیقی و حاصل کار پژوهشی نویسنده (یا نویسندگان) باشد. مقالات باید نتیجه کاوش‌ها و پژوهش‌های علمی نویسنده بوده؛ ضمن داشتن اصالت به نتایج تازه‌ای منتهی شوند.
- در نشریه دیگری چاپ و یا هم‌زمان برای دیگر مجلات داخلی یا خارجی ارسال نشده باشد. نویسنده پس از ارسال مقاله به دفتر این مجله لازم است تعهد دهد که تا حصول نتیجه داوری، مقاله را به نشریه دیگری ارسال نکند.

## شیوه‌نامه نگارش مقالات

### • ترتیب بخش‌های مقاله

۱. چکیده به فارسی
  - سعی شود چکیده خلاصه‌ای از بیان مسئله، روش و نتیجه مقاله را در بر داشته باشد.
  - چکیده نباید از ۱۵۰ کلمه کمتر و از ۲۵۰ کلمه بیشتر باشد. کلیدواژه‌ها می‌تواند از ۴ تا ۸ واژه باشد.
  - عنوان مقاله بر فراز چکیده آورده شود.
  - نام و مرتبه علمی نویسنده در چکیده آورده شود.
۲. مقدمه
  - مقدمه دربردارنده عناصری از این‌دست باشد: بیان مسئله، هدف، پرسش یا فرضیه، پیشینه، روش، ضرورت، و جز این.

### ۳. پردازش موضوع مقاله

### ۴. نتیجه‌گیری

### ۵. کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ)

### ۶. چکیده انگلیسی

### • نکات مهم و کلیدی

۱. در رسم الخط، اصل گسسته‌نویسی فارسی رعایت شود.
۲. ابیات در متن از نظر چینش تنظیم گردند.

۳. لازم است که عبارات و ابیات محلی به صورت دقیق و با رسم الخط فارسی نوشته شوند و سپس به صورت علمی با علائم کوچک آوانگاری گردند. در این نظام آوایی برای هر صدا نماد خاصی در نظر گرفته شده است؛ برای مثال «ش» با علامت Š، «چ» با Č، «آ» به صورت Ā، «غ» به صورت Ǧ، «خ» با X و ... نشان داده می‌شوند.
۴. فاصله‌ها و نیم‌فاصله‌ها رعایت شوند. بین هر دو کلمه مستقل یک فاصله و بین اجزای کلمات و تعبیرهای مرکب نیم‌فاصله داده‌شود.
۵. علائم نگارشی همچون نقطه، ویرگول و ... باید به کلمه قبل متصل و از کلمه بعد با یک فاصله جدا شود. علامت‌های گیومه و پرانتز باید به ابتدا و انتهای عبارت متصل باشند.
۶. حرف واو عطف در متن فارسی به صورت جدا از کلمه پیشین و پسین باشد.
۷. در صورت وجود اصطلاحات و نام‌های خاص لاتین لازم است این تعابیر بلافاصله پس از فارسی آن‌ها، درون پرانتز نوشته شوند.

#### ● محیط نگارش و قلم‌ها

۱. مقالات باید تحت برنامهٔ WORD XP 2007، حداکثر در ۲۰ صفحهٔ ۲۳ سطری حروف‌نگاری شوند.
۲. متن فارسی با قلم IRBadr، و بخش آوانگاری با قلم Times New Roman حروف‌نگاری شود.
۳. اندازهٔ قلم‌ها به شرح زیر باشد:
  - عنوان مقاله با ۱۵ تیره نوشته‌شود.
  - عناوین اصلی در متن با قلم ۱۴ تیره نوشته‌شود.
  - عناوین فرعی در متن با قلم ۱۳ تیره نوشته‌شود.
  - متن مقاله با قلم ۱۳ نازک نوشته‌شود.
  - ارجاعات در داخل متن و بین دو پرانتز (هلال) با قلم ۱۰ باشد.
  - کلمات و حروف لاتین به خاطر هماهنگی با متن، با قلم ۱۰ نوشته‌شود.

#### ● فاصله‌بندی‌ها

۱. عنوان مقاله بدون فاصله از سرصفحه نوشته شود.
۲. نام نویسنده یا نویسندگان بدون فاصله با عنوان باشد. در پانویست مشخصات آنان نوشته شود.
۳. فاصلهٔ متن با عنوان اصلی یا فرعی بعد از خود، دو برابر فاصلهٔ سطرها باهم باشد (یک اینتر اضافه زده شود).
۴. اولین بند بعد از هر عنوان هم‌تراز متن و بدون تورفتگی نوشته می‌شود، اما سایر بندها با نیم سانت تورفتگی نوشته شود.
۵. کلمهٔ چکیده، کلیدواژه‌ها، عناوین اصلی و فرعی هم‌تراز متن نوشته می‌شوند.



۶. متن چکیده، از سمت راست با یک سانت تورفتگی نوشته می‌شود.

• کتاب‌نامه و شیوه منبع‌نویسی

۱. تمام ارجاعات داخل متن، غیر ایرانیک نوشته می‌شوند. نحوه ارجاع درون‌متنی به این صورت است: (نام خانوادگی نویسنده، سال: صفحه). اگر کتاب چند جلدی باشد، به این صورت: (نام خانوادگی نویسنده، سال، ج: صفحه). درباره برخی کتب کلاسیک مانند شاهنامه فردوسی که دارای دفاتر مختلفند، می‌توان به این شکل ارجاع داد: (فردوسی، سال، شماره دفتر: شماره بیت).
۲. بخش منابع و مآخذ بر اساس حروف الفبا و به شیوه APA باشد.
۳. منبع‌نویسی کتاب‌ها بدین شکل باشد: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده. (سال انتشار داخل پرانتز). عنوان کتاب/یتالییک. نام مترجم یا مصحح کتاب. نوبت چاپ. مکان انتشار: ناشر.
۴. منبع‌نویسی مجلات بدین شکل باشد: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده. (سال انتشار داخل پرانتز). «عنوان داخل گیومه». نام مجله/یتالییک، دوره (شماره)، شماره صفحات (ص-ص).
۵. منبع‌نویسی مقالات اینترنتی بدین شکل باشد: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده. (تاریخ و زمان درج مقاله در وبگاه). «عنوان موضوع داخل گیومه»، نام و نشانی اینترنتی.

مقاله را به نشانی سامانه مجله ([www.adabemahali.iauyasooj.ac.ir](http://www.adabemahali.iauyasooj.ac.ir)) ارسال کنید.

## ● ملاحظات

- این فصلنامه در رد و پذیرش مقالات، بر اساس نظریات داوران و مشاوران علمی مجله و نیز در ویراستاری آن‌ها آزاد است.
- مسئولیت مقالات، از نظر علمی و حقوقی، بر عهده نویسندگان است.
- نویسنده مسئول مقاله، موظف به تکمیل و امضای فرم ضمانت چاپ مبنی بر صحت داده‌ها و رعایت اخلاق علمی است.
- مقالات دریافت‌شده، به نویسندگان برگشت داده نخواهند شد.

## فهرست مقالات

(۱-۱۴)	<p>بررسی معنایی چند واژه در زبان بلوچی و متون کهن فارسی</p> <p>عبدالغفور جهان‌دیده</p>	۱
(۱۵-۴۷)	<p>بررسی تصاویر زبانی گویش وارکی با رویکرد زبان‌شناسی</p> <p>زیست محیطی</p> <p>زهره حسینی، رها زارعی‌فرد</p>	۲
(۴۹-۷۷)	<p>مفهوم‌سازی فرهنگی «خشم» در گویش بختیاری منطقه زو و</p> <p>ماهر و بر مبنای زبان‌شناسی فرهنگی</p> <p>غلامرضا خادمی، زهرا ابوالحسینی چیمه، بهروز محمودی بختیاری</p>	۳
(۷۹-۱۰۳)	<p>مهم‌ترین ویژگی‌های تصریفی اسم و فعل در گویش بواناتی (بخش</p> <p>مرکزی)</p> <p>جلال رحیمیان، فاطمه کامگار</p>	۴
(۱۰۵-۱۲۸)	<p>بررسی و توصیف زبان‌شناختی ۱۰۵ صورت زبانی گویش لری در</p> <p>بخش مرکزی شهرستان رستم</p> <p>محمد هادی فلاحتی، یزدان دشتیان</p>	۵
(۱۲۹-۱۴۹)	<p>بررسی صرف فعل در گویش قاینی</p> <p>صدیقه‌سادات مقداری، خدیجه عاملی</p>	۶



فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال یازدهم - شماره چهارم - زمستان ۱۴۰۰ - شماره پيوسته ۳۴

## بررسی معنایی چند واژه در زبان بلوچی و متون کهن فارسی

(ص ۱-۱۴)

عبدالغفور جهاندیده<sup>۱</sup>

: 20.1001.1.2345217.1400.11.4.6.5

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۴

تاریخ دریافت: ۹۹/۱۰/۸

نوع مقاله: پژوهشی

### چکیده

تحقیق در ساختار گویش‌های ایرانی و دقت در گنجینه واژه‌های آن‌ها، می‌تواند بسیاری از گره‌های معنایی واژه‌های زبان فارسی، به‌ویژه واژه‌هایی را که در متون کهن کاربرد دارند، بگشاید. این مقاله ضمن پرداختن به موقعیت زبان بلوچی در میان زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، و بیان اشاره‌گونه‌ای از ساختار این زبان، به بررسی تطبیقی دوازده واژه فارسی - بلوچی که در متون کهن فارسی به کار رفته‌اند پرداخته است. این بررسی درباره معنی واژه‌هاست. بیشتر این کلمات در زبان فارسی امروز کاربرد فعال ندارند و در ضمن، بعضی از آن‌ها دارای شواهد بسیار کمی در متون گذشته فارسی، بویژه آثار مربوط به سبک خراسانی است. واژه‌هایی که در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند عبارتند از: بژر، قلندر، حرج، تق، زده، لباسات، صلوک، خصم، قلاش، وای، چاک، طامات. این واژه‌ها در آثار برجسته فارسی کهن کاربرد داشته‌اند اما به دلیل شواهد کمی که از آن‌ها برجای مانده است و شباهت ظاهری بعضی از آن‌ها با برخی از واژه‌های عربی، محققان درباره اصالت و معنی بیشتر آن‌ها تردید دارند. زبان بلوچی به‌عنوان یکی از زبان‌های ایرانی که نسبتاً ساختار کهن خود را حفظ کرده و دارای گنجینه‌ای کهن از واژه‌های ایرانی است و کمتر مورد هجوم واژه‌های بیگانه قرار گرفته است، می‌تواند در این زمینه راهنمای مناسبی باشد.

کلمات کلیدی: واژه‌های بلوچی، واژه‌های متون کهن فارسی، بررسی معنایی واژه‌ها، تطبیق معنایی واژه‌ها.

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دریانوردی و علوم دریایی چابهار.

## ۱. مقدمه

زبان بلوچی یکی از زبان‌های گروه زبان‌های ایرانی کنونی است که در شرق ایران و در سرزمینی که سه کشور همسایه؛ یعنی ایران، پاکستان و افغانستان را از نظر جغرافیایی به هم پیوند می‌دهد، تکلم می‌شود. این زبان خود دارای چندین گویش است و برخی از این گویش‌ها نیز دارای چند لهجه هستند. گویش‌های مهم در بلوچستان ایران، مَکْرائی، سرحدی، سراوانی و کاروانی هستند که تعداد گویشوران آن‌ها نسبت به گویش‌های دیگر مانند فُتُوجی، لاشاری و... بیشتر است.

در بلوچستان پاکستان نیز چندین گویش وجود دارد. مهم‌ترین آن‌ها علاوه بر مَکْرائی، گویش شمالی یا شرقی است، که در شمال یا شرق بلوچستان پاکستان رواج دارد. مردمی که با این گویش تکلم می‌کنند بیشتر از قبیله‌های «مَری» و «بُگنی» طوایف وابسته به آن‌ها هستند. اختلاف بین گویش‌های بلوچی گاهی به جایی می‌رسد که فهمیدن سخنان یک گویش برای گویشوران گویش دیگر که با آن آشنایی نداشته باشند، دشوار می‌گردد؛ به عنوان مثال، برخی از واج‌هایی که در گویش شمالی تلفظ می‌شوند، در گویش جنوبی یا مکرانی وجود ندارند؛ مثلاً در گویش شمالی حتی واج‌هایی مانند «ث (th)» هنوز کاربرد دارد.

زبان بلوچی، به عنوان یکی از زبان‌های ایرانی نو، در مراحل مختلف حیات خود آن قدر مقاوم بوده است که نسبت به بسیاری از زبان‌های زنده ایرانی، کمتر دستخوش تغییر و تحول شده است؛ اگرچه تغییر و تحول، جزو ذاتی زبان است و هیچ زبانی را در برابر آن گریزی نیست، اما به دلایل گوناگون محیطی و منطقه‌ای و نوع زندگی مردم بلوچ، زبان آن‌ها توانسته است بخشی از ساختار و بسیاری از واژه‌های کهن خود را حفظ کند.

«از نظر ساخت واژگان، زبان بلوچی، زبانی ترکیبی است و در زمینه اشتقاق واژگان جدید می‌تواند یک زبان زایا و فعال باشد و همچنین این زبان در بعضی موارد، مقدار بیشتری از خصوصیات آوایی، واژگانی و دستوری زبان‌های ایرانی قدیم را نسبت به دیگر زبان‌های ایرانی نو، مانند فارسی نو، حفظ کرده است» (محمودزهی، ۱۳۷۹: ۲۴).

زبان بلوچی از نظر آوایی و واژگان، بیشتر به زبان‌های ایرانی پیش از اسلام و فارسی دری خراسان بزرگ همانند است.

## ۱-۱. بیان مسئله

متون کهن زبان فارسی، اعم از نظم یا نثر، دارای واژه‌های بسیار زیادی هستند که امروزه کاربرد ندارند یا به ندرت به کار می‌روند. یکی از راه‌های فهم متون و پی‌بردن به ساختار و ریشه برخی از این واژه‌ها، پژوهش در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی است.

بلوچ‌ها ادبیات پربراری دارند، قدمت متون نظم آن‌ها به چند سده پیش برمی‌گردد، اگرچه عمده این متون شفاهی بوده‌اند، اما بخش قابل توجهی از آن‌ها را پژوهشگران معاصر گردآوری کرده و به چاپ رسانده‌اند. از جمله آن‌ها می‌توان از پژوهشگری با نام فقیرشاد نام برد که اشعار زیادی را گردآوری و در کتابی با نام «میراث» به چاپ رساند. با بررسی‌های دقیق این متون می‌توان به نتایجی درباره ساختار و تحول زمانی این زبان و ارتباط آن با زبان‌های دیگر به‌ویژه با زبان فارسی پی برد. ما در این مقاله به بررسی معنایی برخی از واژه‌های کهن فارسی می‌پردازیم که در زبان و ادبیات بلوچی نیز کاربرد دارند، مفهوم این واژه‌ها برای محققان زبان فارسی، کاملاً روشن نیست. یادآوری می‌شود که در این مقاله بیشتر به بررسی معنی و ساختار واژه‌ها توجه شده است و ریشه-شناسی موضوع اصلی این پژوهش نیست.

### ۲-۱. پیشینه پژوهش

درباره زبان بلوچی و ارتباط آن با زبان فارسی، تاکنون پژوهشی درخور و جداگانه، صورت نگرفته یا منتشر نشده است. در سال ۱۳۹۷ فرهنگ دوزبانه بلوچی-فارسی در دو جلد، به تألیف عبدالغفور جهاندیده، به همت انتشارات معین منتشر شد که شامل بیش از شصت هزار واژه و اصطلاح بلوچی و معنی آن‌ها به فارسی است.

### ۳-۱. روش پژوهش

واژه‌های بررسی شده در این مقاله، حاصل بخشی از پژوهش‌های چندین ساله نگارنده است. واژه‌های بلوچی به صورت میدانی جمع‌آوری شده‌اند و در توضیحات از منابع مکتوب استفاده شده است.

### ۴-۱. ضرورت انجام پژوهش

در متون کهن فارسی، به‌ویژه متونی که مربوط به منطقه خراسان بزرگ و سبک خراسانی است، بسیاری از واژه‌ها را می‌توان یافت که مصححان و پژوهشگران، در معنی، ریشه و اصالت آن‌ها شک داشته‌اند. در این باره، برخی از این مصححان و محققان، با توجه به کافی نبودن شواهد فارسی، شواهدی را از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی ذکر کرده‌اند. بنابراین، زبان بلوچی به عنوان یکی از زبان‌های ایرانی، می‌تواند در حل بسیاری از ابهامات در معنی و ساختار واژه‌های فارسی باریگر باشد. زبان بلوچی، از گذشته‌های دور، تحت تأثیر زبان فارسی بوده است. میزان واژه‌های پارسی در بلوچی گذشته و معاصر، ژرفای این تأثیرپذیری را نشان می‌دهد. این ارتباط واژگانی فقط به پارسی معاصر محدود نیست. بلکه صدها واژه مشترک میان بلوچی و پارسی دری وجود دارد که بسیاری از آن‌ها، در پارسی کنونی فراموش گشته و جای آن‌ها را واژه‌های بیگانه گرفته‌اند ولی در زبان و ادب

بلوچی، همچنان کاربرد دارند. بنابراین زبان و ادب بلوچی، گنجینه‌ای بزرگ از واژه‌های فراموش-گشته فارسی نیز هست. بسیاری از این واژه‌ها، شاید دارای نمونه‌های اندکی در فارسی باشند و به همین دلیل از نظر معنی و مفهوم به گونه‌ای که باید، روشن نباشند. در این مورد، واژه‌های بلوچی می-توانند راهنمای بجا و مهمی باشند.

## ۲. بحث و بررسی

در این مقاله به بررسی ده واژه فارسی و بلوچی از لحاظ معنی و ساختار می‌پردازیم که در متون کهن فارسی به کار رفته‌اند و امروزه همچنان در زبان و ادبیات بلوچی کاربرد دارند. در تلفظ لاتین واژه‌هایی که در این مقاله ذکر شده‌اند، نشانه‌های  $\text{t}$  و  $\text{d}$  و  $\text{f}$  آمده است. این سه همخوان، در زبان بلوچی تلفظ می‌شوند و در فارسی موجود نیستند. برای آگاهی از تلفظ این واژه‌ها بهتر است به حروف لاتین آن‌ها توجه شود: ۱- واج برگشته، لثوی و بی‌واک ت « $\text{t}$ » که تلفظ آن با واج «ت» فرق می‌کند. ۲- واج برگشته، لثوی واکدار د « $\text{d}$ » که تلفظ آن با واج «د» فرق می‌کند. ۳- واج برگشته، کامی بی‌واک « $\text{f}$ » که تلفظ آن با واج «ر» فرق می‌کند.

### ۱-۲. بژر

محمدجعفر یاحقی در توضیح واژه «بژر» می‌گوید: در کتاب گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم، تفسیر شنشقی و در میان انبوه واژه‌های کهن و بدیع آن، لغت «بژر جستن» در ترجمه کلماتی مانند شقاق، عدوان، فتنه، خصومت، بغی؛ و بزرجوی در ترجمه خصام نظرم را به خود جلب کرد. با تتبع مختصری که درباره متون قرآنی داشتم، ریشه و معنای کلمه برایم روشن نشد (نک: یاحقی، ۱۳۵۹).

یاحقی متون دیگری را نیز دیده است و در ضمن ذکر این معانی، به این نکته اشاره می‌کند که مصحح کتاب زین‌الخبار، کلمه «بجر» را از قول مناسکی «چماق و گرز» معنی کرده و گفته که از سلاح هندوان است. به هر حال، یاحقی واژه «بژر» را با دیدی اسطوره‌ای به «واجرا vajra» نسبت می‌دهد که سلاح مخصوص ایندرا است که صاعقه و آذرخش در آن جای دارد و... وی در ادامه، «واجر» را معادل ورزا (varza) اوستایی و ورز (varz) پهلوی و گرز فارسی می‌داند که به معنای گرز نیست، بلکه سلاحی کوتاه و نوک‌تیز است که اصولاً از سنگ می‌تراشیده‌اند و در زبان فارسی دری، لفظی که برابر آن باشد وجود ندارد (نک: همان).

در زبان بلوچی چند واژه معادل یا همانند واژه «بژر» وجود دارد که اگر یاحقی، منبعی از آن در اختیار داشت به احتمال زیاد در مقاله خود ذکر می‌کرد.

واژه بَجَری bajjari به معنی شمشیر بسیار تیز و برّان و در فرهنگ «بلوچی-اردو لغات» به معنی «شمشیرزنی» آمده است. در منظومه بلوچی «حیدر و سمنبر» نیز به معنی شمشیر به کار رفته است.



زمانی حیدر، سمنبر را نزد شاه‌عباس برد، شاه‌عباس از سمنبر پرسید که چه کسی را به عنوان همسر برمی‌گزینی؟ من که شاه‌عباسم یا حیدر را؟ سمنبر پاسخ داد:

«سرون گُربان به دیدارِ تَتیگ / بلی، بکش حیدر گون بَجری»

sar-ōṅ korbān pa didār a ta-ṭg a balay bakš haydar a gōṅ bajjari ya

سرم قربان دیدار تو باد، اما [مرا] به حیدر و شمشیرش (حیدر شمشیرزن) بیخش)) (جهانانیده، ۱۳۹۰: ۳۹۶).

علاوه بر واژه فوق، واژه «bejjār» نیز در بلوچی وجود دارد که امروزه نام مردانه رایجی است و در حماسه‌های کهن بلوچی نیز «از شخصیت‌ها و پهلوانان شمشیرزنی است که به مردکشین بجار *ṃard-koš-ēṅ bejjār*، ننگرین بَجار *naṅgar-ēṅ bejjār* مشهور است» (سیدهاشمی، ۲۰۰۰: ۹۷). مردکُش و ننگر هر دو به معنی جنگجو و دلیر و صفت برای این نام است. به نظر می‌رسد که این نام مردانه، ریشه در واژه کهن و اسطوره‌ای «بژر» داشته باشد.

## ۲-۲. لباسات

در این بیت از سنایی:

مرا گویی «لباسات تو تاکی؟» خراباتی چه داند جز لباسات

شفیعی کدکنی در این باره می‌گوید: «این کلمه که مبدأ اشتقاق آن هنوز بر من روشن نیست، در استعمالات قدما تا قرن ششم رواج بسیار دارد، همیشه در همین شکل جمع به الف و تاء. بعضی آن را از کلمه لباس عربی دانسته‌اند. ولی بسیار بعید می‌نماید که عربی باشد و حتی اینکه «ات» آخر آن علامت جمع عربی باشد. در استعمالات قدما، معنی این کلمه چیزی است در حدود افراد قمارباز و رند و قلندری و خرابات‌نشین ... با اینکه ماده کس به معنی اختلاط و آمیزش تا حدی به مفهوم این کلمه نزدیک است، باید در جستجوی ریشه مناسب‌تری برای این کلمه بود» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۳: ۱۷۴).

در غیث‌الغاث واژه لباسات / به کسر اول / کنایه از تملق و چاپلوسی است (رامپوری، ۱۳۷۵: ۷۵۲) و در فرهنگ بزرگ سخن، آن را به معنی حيله و نیرنگ و مکر آورده است (انوری، ۱۳۸۱: ۶۳۷۲) و هر دو فرهنگ، اصل آن را عربی دانسته‌اند.

اما در زبان بلوچی واژه «لباس *labās*» به معنی غمخواری، دلداری و اظهار همدردی با کسی است که اندوه یا رنجی دیده است برای کاستن اندوه او. «لباس کتنگ *labās kanag* مصدر مرکب، به معنی دلداری دادن با زبانی محبت‌آمیز و عاطفی است به کسی که زبانی دیده یا از کسی یا از جایی قهر کرده است. واژه بلوچی، به نظر می‌رسد که می‌تواند با «لباسات» فارسی هم‌ریشه باشد» (جهانانیده، ۱۳۹۰: ج ۱۱۰).

## ۲-۳. قلندر

ریشه‌شناسی واژه قلندر در آثار برخی از محققین مورد بحث قرار گرفته است. پژوهش‌های کم‌نظیر شفيعی کدکنی در این زمینه، نسبت به محققان دیگر مفصل‌تر و همراه با شواهد بیشتری است، اما اگر در ریشه‌یابی این واژه برخی از واژه‌های بلوچی را به شواهد اضافه کنیم، در اثبات نظرهای شفيعی کدکنی کمک بیشتری خواهد کرد.

«نخستین بحثی که پیش می‌آید بحث بر سر کلمه «قلندر» است. تا آن‌جا که اطلاع داریم، تمام پژوهشگرانی که در باب قلندر و قلندریه بحث کرده‌اند، همه و همه، «قلندر» را شخص فرض کرده‌اند، همان‌گونه که «عارف» یا «صوفی» یا «رند» را. حال آن‌که قلندر تا قرن هفتم اسم مکان بوده است و افراد منسوب به آن را «قلندری» می‌گفته‌اند و قلندر خود جایی بوده است مثل مسجد یا میخانه یا مدرسه» (شفيعی کدکنی، ۱۳۸۶ الف: ۳۸).

«تمام شواهد موجود نشان می‌دهد که قلندر مکانی بوده است که در آن اهل «خرابات» و «رندان» و «قلاشان» و «مقاران» و «اوباش» و «رنود» جمع بوده‌اند و در آن محل موسیقی‌ای شنیده می‌شده است که آن را «مقام قلندر» یا «راه قلندر» یا «طریق قلندر» می‌نامیده‌اند» (همان: ۴۴).

شفيعی کدکنی با ذکر شعری از عطار، قلندر را همان قلندر می‌داند: «از طریق قلندر و با توجه به صورت کلندر که در فرهنگ‌ها آورده‌اند می‌توان حدس زد که قا جانشین کا بوده است: کلندر. ما کلمات دیگری هم داریم که کا در آغاز آن‌ها ظاهراً زاید است، مثل لیوه (شیدا و دیوانه) و کالیوه (به همان معنی) پس کا+لنگر می‌تواند همان معنی لنگر را داشته باشد و لنگر خود محل تجمع این گونه افراد بوده است و دقیقاً به معنی قلندر که اسم محل است...» (همان: ۴۵). «احتمال می‌دهم که میان کلمه لنگر با کلمه قلندر ارتباطی وجود داشته باشد زیرا هم معنأً به هم بسیار نزدیک‌اند و هم بخش لنگر / لندر عیناً یک چیز است» (شفيعی کدکنی ۱۳۷۳: ۱۹۷). «راه قلندر نام یکی از مقام‌های موسیقی ایرانی است که از جزئیات آن اطلاعی در دست نیست ولی اشاراتی به آن در شعر قدما دیده می‌شود» (همان: ۱۹۶).

در بلوچی، قلندر را «کلندر» تلفظ می‌کنند و کلندری kalāṅdar-i نوعی مقام در موسیقی بلوچی است که ریتم تندی دارد و صوفیان، آن را در حلقه موسیقی عرفانی می‌خوانند. و همچنین با نواختن این نوع مقام، برخی بیماران روانی را درمان می‌کنند. این مقام را با سازهای سروز stōz (قیچک) و دونلی do-nal-i می‌نوازند.

بیشتر واژه‌هایی که شفيعی کدکنی برای ریشه‌یابی این واژه ذکر کرده است، در این زبان با کمی اختلاف معنی وجود دارد:

- لندر langdar: ۱- ولگرد، لات. ۲- لابلالی و بی‌پروا به مسایل اجتماعی. مَثَل بلوچی: «لندرء گندے گورمء دور کن langdar a genḍ-ay gwarm a dawr kan اگر آدم لابلالی و لاتی را دیدی خود را در آب بینداز [تا تو را نبیند]».

- لنگر langgar: آشپزخانه بزرگی که در آنجا برای افراد زیادی غذا پزند. این واژه را در قدیم برای آشپزخانه قلعه خان یا خانه سرداران بزرگ به کار می‌بردند.

- لنگرگاه langgar-jāh: جای جمع شدن مردم، پاتوق.

- لنگر langgar: فقیر، تهیدست بیچاره.

«غالب مؤلفان فرهنگ‌ها نظیر رشیدی و آندراج، قلندر را معرب یا مبدل کلمه کلندر = کلندره (چوب گنده و ناتراشیده، مردم ناهموار و ناتراشیده) می‌دانند» (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۳۸۷).

در بلوچی، کوئر kūllar نیز به معنی چوب تراشیده و گنده است. علاوه بر این، با واژه مذکور شباهت آوایی دارد.

## ۲-۴. حَرَج

ای کوکب عالی‌درج، وصلت حرام است و حَرَج / ای رکن طاعت همچو حج، الصبرُ مفتاح الفرج شفیعی کدکنی در توضیح این بیت از سنایی آورده است: «حرام و حَرَج از اتباع است به همین صورت در خراسان (از جمله کدکن) به کار می‌رود و به معنی نفل و تباه، می‌گویند: فلان چیز حرام و حَرَج شد. در لغت‌نامه دهخدا به صورت حرام و حرس (و هرس) آورده‌اند و از زبان عامه. ولی شکل حرام و حرج را که در شعر سنایی آورده و در زبان امروز خراسانیان رواج دارد، متذکر نشده‌اند. حدس می‌زنم که حَرَج صورتی از کلمه هراج / حراج است که به معنی فروختن کالا به قیمتی ارزان، از روی ضرورت هم اکنون به کار می‌رود. در این‌که حراج / هراج از حَرَج عربی به وجود آمده باشد، جای تردید است، ظاهراً در این شعر سنایی، وصل معشوق از آن‌روی حرام و حرج تلقی شده که نصیب دیگران و رقیبان است و عمداً نفل و تباه» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۸۹).

در بلوچی، واژه «هرجان harjān» معادل حرام و حرج است و در معنی نفل و تباه به کار می‌رود. هرجان از «هرج» و «ان» نسبت تشکیل شده و صفت نسبی است و به نظر می‌آید که با حَرَج از یک ریشه باشند:

هرجان بیگ harjān ba-y-ag: دچار نقصان شدن، بیهوده و مفت در جهت چیزی تباه شدن و سودی از آن نیافتن، برای چیزی از بین رفتن و نابود شدن، برای کاری یا هدفی بیهوده قربانی شدن. «اکبر وتی نکتنگین گناھانی هرجان بیت akbar wat-i na-kot-ag-ēḡ gonāh-ān-i harjān bit اکبر قربانی گناھان انجام نداده خود شد».

هرجان کنگ harjān kan-ag: چیزی را بیهوده در برابر چیزی یا کاری فدا کردن، ضرر رساندن. «آ»  
 وتی درستین مالان هرجان کت harjān kot ā wat-i drost-ēj māl-ān a harjān: او همه دارایی خود را  
 بیهوده از دست داد».

## ۵-۲. تَتَق

سر خدا که در تتق غیب منزوی است      مستانه‌اش نقاب ز رخسار برکشیم  
 بهاء‌الدین خرمشاهی در شرح این بیت می‌نویسد: [تتق=تتقق=طقطق=تتغ] بر وزن افق، چادر و  
 سراپرده بزرگ، سراپرده، آنچه پیش تخت عروس وقت جلوه باشد، پرده که در جلوگاه عروس بندند  
 (لغت‌نامه). در همین منبع به نقل از فرهنگ نظام نوشته شده است که اصل این لغت به چه زبانی  
 است، و تصریح دارد که عربی و فارسی و ترکی نیست (نک: خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۱۰۵۸).

به نظر می‌آید که واژه تتق با مصدر «تتیدن» فارسی مرتبط باشد. یدالله منصوری در ریشه‌یابی این  
 مصدر می‌نویسد: «ماده ماضی: tad > ایرانی باستان ta . ta-ta صورت ضعیف ریشه tan است.  
 ماده مضارع: tan > ایرانی باستان: ریشه tan-u- . ایرانی باستان: ریشه tan- کشیدن مشتق است از  
 هندواروپایی: ریشه ten کشیدن، کشیدن و سفت کردن» (منصوری، ۱۳۸۴: ذیل واژه تتیدن).

واژه بلوچی «تتگ taṭag» به معنی بافتن یا در هم تتیدن چیزی مانند پرده و در چوبی از طناب و  
 ریسمان است. در چوبی که تار و پود آن از چوب‌های باریک باشد.

- تت taṭ: ۱- نوعی ریسمان دراز که آن را درهم بافند و به شکل تور درآورند. این‌گونه تور می‌تواند به  
 سوراخ‌ها و مشبک‌های کوچک یا بزرگ باشد. ۳- نوعی دروازه که از ریسمان‌های درهم تتیده درست  
 شود و معمولاً بر باغ یا آغل تعبیه کنند. ۴- سبد بزرگ مشبک و بافته‌شده از ریسمان که برای حمل  
 علف به کار رود. ۵- بن مضارع از مصدر تت. ۶- تتیدن از ریسمان یا طناب.

- تتک taṭok: نوعی دوخت در سوزن‌دوزی روی پارچه.

- تت کنگ taṭ kanag: بافتن و تتیدن ریسمان یا طناب.

- هنگورء تت کنگ hangūr a taṭ kana: در هم تتیدن ریسمان‌ها بر روی داربست و پایه‌های  
 چوبی یا تکیه‌گاهی مانند دیوار که بر آن‌ها شاخه‌های درخت انگور را گذارند تا به خوبی رشد کند و  
 محصول دهد و شاخه‌ها و میوه‌ها بر زمین نیفتند.

- تتک taṭok: نوعی نقش در سوزن‌دوزی بلوچی که بر پارچه انجام دهند.

با توجه به واژه‌های بلوچی «تت taṭ» و «تت taṭag» و توضیحاتی که داده شد، به نظر می‌رسد که این  
 واژه‌ها با تتق فارسی از یک ریشه باشند.

## ۲-۶. زده

سپیدِ سیم‌زده بود و دژ و مرجان بود ستارهٔ سحری بود و قطرهٔ باران بود  
در شرح‌هایی که بر اشعار رودکی نوشته‌اند، «زده» را از مصدر زدن و به معنی نقرهٔ مسکوک آورده‌اند.  
برخی از مصححان و شارحان نیز به جای زده، «زده» آورده‌اند (نک: حاکمی، ۱۳۸۴: ۳۹).  
مصدر «جنگ janaḡ» در بلوچی معادل «زدن» فارسی است و یکی از معانی این مصدر که برای  
طلا و نقره کاربرد دارد، تبدیل کردن خشت یا قطعات طلا و نقره به زیورآلات است. طلا و نقره را  
معمولاً پس از ذوب کردن، زیبا و هنرمندانه قالب‌گیری می‌کنند. در بیت فوق نیز می‌توان احتمال داد  
که شاعر، دندان‌ها را به زیورآلاتی مانند کرده که هنرمندانه در کنار هم قرار دارند. صفت مفعولی  
«جَتگ jat-ag» در بلوچی، معادل «زده» فارسی است، کلمهٔ «جَنگ jaṅḡ» نیز در بلوچی به معنی  
نوع قالب یا طرحی است که در زیورآلات طلایی به عمل می‌آورند. اگر در بیت رودکی «زده» درست  
باشد، به نظر می‌رسد که با واژهٔ «جَتگ jat-ag» بلوچی یکی باشد که برگرفته از مصدر «جَنگ»  
است.

## ۲-۷. خصم

گفتا که به گرد کوی ما خیره مگرد تا خصم من از جان تو برنارد گرد  
شفیعی کدکنی در توضیح واژه در این بیت از سنایی می‌گوید: «خصم در اینجا به معنی دشمن نیست  
بلکه خاطرخواه و عاشق است و در مورد کنیزکان، مالک آن‌ها. در ادبیات کهن فارسی خصم به معنی  
نامزد، عاشق و شوهر استعمال می‌شده است...» (شفیعی کدکنی ۱۳۷۳: ۲۷۸).  
در زبان بلوچی واژهٔ «هزم hazm» به معنی سرپرست و خویشاوند نزدیک دختران و زنان است و  
فقط به پدر و برادر و عمو و دایی آنان اطلاق می‌گردد و در شعر کهن بلوچی به کار رفته است و امروزه  
هم کاربرد دارد.  
بی‌هزم bē-hazm: ویژگی زن یا دختری است که سرپرستی که مواظب او باشد ندارد، و مجازاً به  
زن یا دختری که از نظر اخلاقی مشکل دارد و کسی او را منع نمی‌کند اطلاق می‌شود. دو ضرب‌المثل  
بلوچی:  
داروکِ جینن، هزمِ جینن dār-ōk e janēn hazm e janēn نگهبان و محافظ زن، سرپرست  
اوست.  
زالِ بی‌هزم چون بی‌واجهین کلاتِ انت zāl e bē-hazm čōṅ bē-wājah-eṅ kalāt e nt  
بدون هزم (عمو، دایی، برادر) باشد مانند قلعه‌ای است که صاحب ندارد.

## ۲-۸. صُعلوک

صعلوک در زبان فارسی در معنی‌های گوناگون به کار رفته است و برخی از فرهنگ‌نویسان، اصل آن را عربی می‌دانند. شفیع کدکنی در توصیف این واژه می‌نویسد: «در فارسی به صورت سالوک و در عربی و بعضی متون فارسی صعلوک رواج دارد و احتمالاً از فارسی به عربی رفته است. با اینکه شواهدی در شعر دوره جاهلی وجود دارد که در آن‌ها کلمه صعلوک دیده می‌شود. ... برخی از خاندان‌های ایرانی قرن چهارم و پنجم نسبت صعلوکی داشته‌اند و بعضی از مشاهیر علما از میان ایشان برخاسته‌اند...» (شفعی کدکنی، ۱۳۸۶: الف: ۵۴۵). «نقطه مرکزی معنی در این کلمه، چالاک‌گی است که ظاهراً از فارسی به عربی رفته و چالاک / صعلوک شده از ریشهٔ cal سانسکریت؛ به معنی حرکت و جنبش» (شفعی کدکنی، ۱۳۸۶: ب: ۷۲۴) و البته در بلوچی «چَلَر چالار» به معنای چالاک و چابک است.

در فارسی چند معنی برای این واژه آورده‌اند: دلیر؛ فقیر و درویش، دزد و راهزن.

۱- دلیر و شجاع . سنایی می‌گوید:

نشود مرد پردل و صعلوک پیش مامان و بادریسه و دوک (سنایی، ۱۳۷۴: ۴۷۶)

۲- فقیر و درویش . سعدی می‌گوید:

من و چند سالوک صحرانورد برفتیم قاصد به دیدار مرد (سعدی، ۱۳۷۲: ۸۹)

«سالوک sālōk یا سالونک sālōnk از واژه‌های رایج در بلوچی است. امروزه بلوچ‌زبانان آن را در معنی شاه‌داماد؛ یعنی پسر یا مردی که در حال ازدواج کردن است یا این که تازه ازدواج کرده است، به کار می‌برند و در شعر کهن بلوچی به معنی دلیر و بی‌باک است» (جهانپنده، ۱۳۹۰: ج: ۱۱۱). در یکی از اشعار کهن بلوچی آمده است:

«ای مرد چاکرء شَبَهکَّ اِنْت ē mard čakar e šayhakk eñt

رِنْدء زَهْم جَنین سالوک اِنْت rend e zahmjanēñ sālōk eñt

این مرد، چاکر پور شَبَهک است. او شمشیرزن دلیر و جوانمرد قبیلهٔ رِنْد است» (جهانپنده، ۱۳۹۰: الف: ۲۱۶).

## ۲-۹. قَلَّاش

قَلَّاش واژه‌ای رایج در زبان فارسی است، «و در اصل به معنی مردمان حیل‌گر و فرومایه است و در استعمالات قدما مفهومی نزدیک به رِنْد (در معنی لغوی آن) دارد. گویا اصل کلمه، کَلَّاش است و فارسی است و به صورت قَلَّاش درآمد است» (شفعی کدکنی، ۱۳۷۳: ۱۷۲).

«واژه کَلَش کالاš یا کَلَشْت کالاšt در بلوچی به معنی پیسه، چیزی یا بُزی که دارای دو رنگ سیاه و سفید است، یا رنگی بین سیاه و سفید داشته باشد، کاربرد دارد و در گذشته به سکه‌های پول هم اطلاق می‌شد. چیزی یا کسی که دارای دورنگ باشد به مجاز در معنی حقه‌باز هم به کار می‌رود» (جهاننیده، ۱۳۹۰: ج: ۱۱۳). «البته در تحولات معنایی کلمه با صورت کَلَاشی معنایی متفاوت به خود گرفته و به معنی کسی است که با سماجت از دیگران مالی یا پولی بگیرد» (همان)

## ۲-۱۰. وای

وا، دو حرف آمد: الف واو، ای غلام هر دو را در خاک و خون بینی مدام توضیح شفیی کدکنی در شرح بیت فوق از منطق الطیر عطار چنین است: «وای: وایست، خواست‌ها و آرزوها. به صورت «وایه» هنوز در کدکن به کار می‌رود» (شفیی کدکنی، ۱۳۸۳: ج: ۶۲۸). در بلوچی، «واهگ (wāhag)» به معنی خواست، آرزو و آرزومند است. و کلمه «پایست (pāyest)» هم فعل به معنی «خواست» و هم نام مردانه به معنی «خواستۀ، آرزو» است.

## ۲-۱۱. چاک

کژازی با توجه به بیت زیر از فردوسی، چاک را به معنای بوسه‌ای که با آواز دهان همراه است، دانسته است.

«سرش تنگ بگرفت و یک بوسه چاک بداد و نبود آگه از شرم و باک» (فردوسی، ۱۳۸۴: ۲۲/۳). علی رواقی این واژه را با چند قرائت و روایت در مقدمه کتاب فرهنگ شاهنامه توضیح داده و گفته است: «یکی از کاربردهای بحث‌انگیز شاهنامه، تعبیر بوسه‌چاک است که در داستان سیاوش آمده است. نه تنها همه ویراستاران و پیراستاران شاهنامه، به گمان من، معنای درست و روشنی برای آن به دست نداده‌اند که حتی شماری از شاهنامه‌شناسان و شاهنامه‌پژوهان هم کوشیده‌اند با پاره‌ای توجیه‌ها و توضیح‌ها، معنای روشنی برای این تعبیر پیدا کنند که به نظر می‌رسد از آن ستیز و آویز پیروز برنیامده‌اند» (رواقی، ۱۳۹۰: یکصد و بیست و هشت).

رواقی در ادامه می‌گوید که برخی به جای بوسه‌چاک، «پوشه‌چاک» آورده‌اند و پوشه را به معنی پوشش و جامه در نظر گرفته‌اند. ایشان پس از نقل چند نظر دیگر می‌گوید: «باید بگویم که کاربرد «بوسه‌چاک» تنها یک بار در شاهنامه به کار رفته است و به نظر من «چاک» در این تعبیر پسوند است و بوسه‌چاک به معنی بوسه است» (همان).

در بلوچی واژه «چوک (čūkk)» به معنای بوسه است و به نظر می‌رسد که این واژه بلوچی با «چاک» یکی باشد.

## ۱۲-۲. طامات

«طامات، کلمات رمزآمیز و عبارات غامضی که معنی آن بر کسی روشن نیست. تقریباً همان شطح است. شطح خاص صوفیه بوده است و طامات بر هر گونه عبارت رمزی مبهم اطلاق می‌شده است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۳: ۱۷۳).

شفیعی کدکنی درباره واژه «طامات» می‌گوید: «بسیاری از اهل لغت، «طامه» را به معنی غلبه-کردن گرفته‌اند و گفته‌اند: «الطامه، الداهیه تغلب ماسواها». بعضی از فرهنگ‌نویسان متأخر زبان فارسی هم طامات را جمع «طامه» به همین معنی گرفته‌اند، اما بسیار بعید است که این کلمه عربی باشد و از چنین معنایی حاصل شده باشد. زیرا حتی یک مورد آن به صورت مورد ادعا - یعنی مشدد - دیده نشده است. در لهجه‌های غرب ایران، هنوز «تم» به معنی مبهم و تاریک به کار می‌رود. می‌گویند: تم و تار، در مورد غروب گرفته و مبهم و مبهم و توف تم‌انگیز، یعنی طوفان تاریکی و ابهام‌آمیز و تم به معنی مه و تاریکی به کار می‌رود. شاید وجه ابهام‌آمیز تأویلات و کاربردهای صوفیه سبب شده است که بر آن‌ها «تم/طام» اطلاق شده است. در آن صورت طامات سخنان مبهمی است که از نظر معنایی، انعطاف‌پذیر و دارای وجوه گوناگون باشد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶ الف: ۲۸۹ و ۲۹۰).

شفیعی کدکنی مانند بسیاری از واژه‌ها برای روشن کردن معنی این واژه از گویش ایلامی کمک گرفته است، چه بسا اگر واژه همانند این کلمه در زبان بلوچی را در اختیار داشت به نتیجه متقن‌تری می‌رسید.

در بلوچی، واژه «تامور (tāmōr)» به معنای تاریک و ظلمانی است، آنچه آن را گرد و غبار پوشانده و کدر باشد و معنی کنایی آن «مبهم» است. واژه «تم (tam)» نیز به همین معنی کاربرد دارد و از این دو صفت حتی مصدر جعلی درست کرده‌اند و کاربرد دارند: «تامورگ (tāmōr-ag)»، «تمگ (tam-ag)» هر دو به معنی تاریک شدن، کدر شدن است.

## ۳. نتیجه‌گیری

پژوهش در واژه‌ها و اصطلاحات زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، می‌تواند به حل بسیاری از ابهامات معنایی، ساختاری و آوایی واژه‌های زبان فارسی کمک کند و یکی از راه‌های تقویت این زبان، اهمیت دادن به تحقیقات گویش‌شناسی است. گویش‌های ایرانی، گنجینه‌ای بسیار باارزش از واژه‌ها، اصطلاحات و تعبیرات ایرانی و فارسی هستند. متون کهن فارسی، به‌ویژه آثار منظوم و منثور مربوط به سبک خراسانی، سرشار از واژه‌های ایرانی اصیل هستند که امروزه کاربرد فعالی در زبان فارسی ندارند و بسیاری از محققان و مصححان این متون، در اصالت و معنی درست آن‌ها دچار تردید می‌گردند. یکی از راه‌های شناخت ریشه این گونه واژه‌ها و اصطلاحات، مراجعه به واژه‌های گویش‌های بلوچی است. بلوچی از زبان‌های مهم ایرانی است که می‌تواند کمک شایانی به واژه‌شناسی فارسی، به‌ویژه



واژه‌های متون کهن کند. با تحقیق در زبان بلوچی، می‌توان میزان اثرگذاری زبان فارسی را در سده‌های گذشته بر این زبان معلوم کرد و به دنبال آن از واژه‌های این زبان برای حل بسیاری از واژه‌ها و اصطلاحات مبهم فارسی در متون کهن کمک گرفت. دوازده واژه‌ای که آن‌ها را در این مقاله بررسی کرده‌ایم، نمونه‌ای از صدها واژه‌ای است که می‌توان درباره آن‌ها پژوهش کرد و به نتیجه مناسبی رسید.

## منابع

- ۱- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۲). زبان فارسی و سرگذشت آن. چاپ دوم. تهران: انتشارات هیرمند.
- ۲- انوری، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: انتشارات سخن.
- ۳- باقری، مه‌ری. (۱۳۷۲). «بارید در ادبیات فارسی و حماسه ملی ایران». نامگانی استاد علی سامی. به کوشش محمود طاووسی. صص ۱-۲۰. انتشارات نوید: شیراز.
- ۴- جهاندیده، عبدالغفور. (۱۳۹۰ الف). حماسه‌سرایی در بلوچستان. تهران: انتشارات معین.
- ۵- جهاندیده، عبدالغفور. (۱۳۹۰ ب). منظومه‌های عاشقانه بلوچی. تهران: انتشارات معین.
- ۶- جهاندیده، عبدالغفور. (۱۳۹۰ ج). «تأثیرپذیری زبان و ادب بلوچی از زبان و ادبیات فارسی». فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۱ (۱)، ۹۵-۱۱۸.
- ۷- جهاندیده، عبدالغفور. (۱۳۹۷). فرهنگ بلوچی-فارسی. تهران: انتشارات معین.
- ۸- حاکمی، اسماعیل. (۱۳۸۴). رودکی، منوچهری. چاپ یازدهم. تهران: انتشارات پیام نور.
- ۹- خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۱). حافظ‌نامه. چاپ چهارم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و سروش.
- ۱۰- رامپوری، غیاث‌الدین محمد. (۱۳۷۵). غیاث اللغات. به کوشش منصور ثروت. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
- ۱۱- رواقی، علی. (۱۳۹۰). فرهنگ شاهنامه. تهران: موسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری.
- ۱۲- رودکی، سمرقندی. (۱۳۷۹). دیوان رودکی. به کوشش برومند سعید. کرمان: انتشارات عمادکرمانی.
- ۱۳- سعدی شیرازی. (۱۳۷۲). بوستان. به تصحیح غلامحسین یوسفی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۱۴- سنایی، غزنوی. (۱۳۷۴). حدیقه الحقیقه. به تصحیح مدرس رضوی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۵- سیدهاشمی، ظهورشاه. (۲۰۰۰). سیدگنج. کراچی: انتشارات کادمی سیدهاشمی.
- ۱۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۳). در اقلیم روشنایی. تهران: نشر آگه.

- ۱۷- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۳). منطق الطیر. تهران: انتشارات سخن.
- ۱۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۶ الف). قلندریه در تاریخ. تهران: انتشارات سخن.
- ۱۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۶ ب). مصیبت‌نامه. تهران: انتشارات سخن.
- ۲۰- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴). نامه باستان. جلد ۳. به کوشش میر جلال‌الدین کزازی. تهران: انتشارات سمت.
- ۲۱- منصوری، یدالله. (۱۳۸۴). بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۲۲- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۵۹). «بژر در لغت و اسطوره - سلاح ایندرا». مجله آینده، ۶ (۵-۶).

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال یازدهم - شماره چهارم - زمستان ۱۴۰۰ - شماره پيوسته ۳۴

## بررسی تصاویر زبانی گویش وارکی با رویکرد زبان‌شناسی زیست‌محیطی

(ص ۱۵-۴۷)

زهرا حسینی<sup>۱</sup>، رها زارعی‌فرد<sup>۲</sup> (نویسنده مسئول)

: 20.1001.1.2345217.1400.11.4.1.0

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۹۹/۱۲/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۲/۱۲

### چکیده

زبان‌شناسی زیست‌محیطی از علوم میان‌رشته‌ای است که اخیراً مورد توجه بسیاری از پژوهشگران قرار گرفته است. اهمیت محیط زیست در زندگی روزمره اهالی نقاط مختلف به گونه‌ای است که در زبان روزمره و اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های مردم با گویش‌های مختلف نمود پیدا کرده است. در این مقاله سعی شده است رد پای محیط زیست در اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گویش وارکی با رویکرد زبان‌شناسی زیست‌محیطی واکاوی شود. روش تحقیق بدین گونه بود که با استفاده از مکالمه و مصاحبه با هشت گویشور بومی، اصطلاحات روزمره جمع‌آوری شد. گویشوران شامل ۴ زن و ۴ مرد بین ۳۸ تا ۸۰ ساله بودند. پس از جمع‌آوری داده‌ها، آوانگاری داده‌ها انجام شد و سپس با توجه به رویکرد زبان‌شناسی زیست‌محیطی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. تصاویر زبانی زیست‌محیطی بیشتر شامل تشبیه، تمثیل و ضرب‌المثل و کنایه است. در خلق این تصاویر از ویژگی‌های حیوانات و گیاهان استفاده شده است؛ البته درصد استفاده از ویژگی‌های حیوانات بسیار بیشتر از ویژگی‌های گیاهان بوده است. تصاویر مربوط به حیوانات خود در دسته‌بندی‌هایی از قبیل ظاهر حیوان و رفتار حیوان قرار گرفته و شامل حیواناتی چون گوسفند (بره، میش)، الاغ، گاو، گوساله، سگ، بز، خرس، گراز، گرگ، مرغ، قوچ، گربه و شتر و حشرات می‌شود. ویژگی‌های جسمانی حیوانات شامل چاقی، لاغر، قدرت، ضعف، زشتی، زیبایی و غیره و ویژگی‌های رفتاری که بیشتر در این تصاویر دیده می‌شود شامل تندروی، کندروی، عصبانیت، انزوا، سماجت، نادانی، موذی‌گری و غیره می‌شود.

کلمات کلیدی: زبان‌شناسی زیست‌محیطی، تصاویر زبانی، حیوانات، گیاهان، ویژگی‌های جسمانی و ویژگی‌های ظاهری.

1. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جهرم  
Email: zh9023@gmail.com.

2. استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه جهرم

Email: raha.zareifard@gmail.com.

## ۱. مقدمه

رابطه زبان با طبیعت و محیط زیست از دیرباز مورد توجه پژوهشگران و صاحب‌نظران علوم مختلف از جمله مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و اخیراً زبان‌شناسی زیست‌محیطی قرار گرفته است. زبان‌شناسی زیست‌محیطی از دهه ۱۹۹۰ به ارتباط بین زبان و محیط اطراف گویشوران آن زبان توجه دارد و چگونگی تأثیر زبان از محیط زیست و برعکس را مورد بررسی قرار می‌دهد. این تأثیر می‌تواند در حوزه‌های مختلف زبان از جمله نحو، صرف و واژگان و اصطلاحات زبان باشد و به صورت منطقه‌ای مورد واکاوی قرار گیرد. در این مقاله سعی بر آن است که نقش عناصر زیست‌محیطی در تصاویر زبانی روستای وارک از توابع شهرستان کازرون در استان فارس بررسی گردد. این عناصر در دسته‌بندی‌هایی قرار می‌گیرد که بیشترین تأثیر را در زندگی مردم این منطقه داشته است. وارک، روستایی از توابع بخش کوهمره نودان شهرستان کازرون در استان فارس است. روستای وارک در تابستان دارای آب و هوای نسبتاً گرم و در سایر فصول دارای هوای خنک است. جنگل‌های بلوط زاگرس، ریه تنفسی این بخش از شهر کازرون به حساب می‌آید. شغل اکثر مردم کشاورزی، دامداری و همچنین باغداری است. مردم روستا به دو زبان فارسی محلی (وارکی) و همچنین با گویش لری با لهجه خاص خود صحبت می‌کنند. این روستا در دهستان دشت برم قرار دارد و براساس سرشماری مرکز آمار ایران در سال ۱۳۸۵، جمعیت آن ۱۵۰ نفر بوده است. از آنجا که جمعیت این روستا روز به روز در اثر مهاجرت رو به کاهش است، بایسته است میراث زبانی این منطقه ثبت شود. از این رو در این پژوهش بر آنیم که تصاویر زبانی این گویش را که بسیار متأثر از عناصر زیست‌محیطی است و بخشی از فرهنگ عامه محسوب می‌شود، مورد واکاوی قرار دهیم.

## ۲. روش تحقیق و نوع داده‌ها

در این پژوهش سعی شده با استفاده از مکالمه و مصاحبه با هشت گویشور بومی، اصطلاحات روزمره جمع‌آوری شود. گویشوران شامل ۴ زن و ۴ مرد بین ۳۸ تا ۸۰ ساله بودند. در بسیاری از موارد چون داده‌ها در اثر تعامل با این گویشوران جمع‌آوری شده بود، درصد خودآگاهی گویشوران بسیار کم بود. پس از جمع‌آوری داده‌ها، آوانگاری داده‌ها انجام شد و سپس با توجه به رویکرد زبان‌شناسی زیست‌محیطی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت.

## ۳. پیشینه تحقیق

اخیراً در زمینه زبان‌شناسی زیست‌محیطی پژوهش‌های مختلفی صورت گرفته است. مشتاق مهر و فیضی (۱۳۹۷) عناصر زبان‌شناسی زیست‌محیطی را در متون عرفانی با تکیه بر آثار بها ولد مولوی و بقلی شیرازی مورد بررسی قرار داده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که زبان عرفان قادر است الگوهای

ارائه کند که با ترویج آن‌ها، زیرساخت‌های فکری و فرهنگی مردم درباره محیط زیست را در جهت مثبت دگرگون کند.

غیاثیان و دیگران (۱۳۹۷) نیز استعاره‌های تصویری روزنامه همشهری در زمینه بحران‌های زیست‌محیطی کلان‌شهر تهران را واکاوی کرده‌اند. طالبی و قطره (۱۳۹۸) نیز با نگرش زبان‌شناسی زیست‌محیطی به بررسی ساختاری و معنایی صفت‌های برگرفته از نام جانوران در گویش لری بختیاری پرداخته‌اند.

در زمینه ضرب‌المثل‌ها نیز آرمان و دیگران (۱۳۹۸) نگاشت‌های استعاره‌ای حیوانات در ضرب‌المثل‌های برآمده از متون ادب فارسی را مورد بررسی قرار داده‌اند.

قطره و دیگران (۱۳۹۴) نیز رویکرد زیست‌محیطی را در پژوهش‌های زبانی مورد واکاوی قرار داده‌اند. آن‌ها تأثیر محیط زیست بر تفاوت‌های نحوی، صرفی و واژگانی میان زبان‌ها و گونه‌ها را با بررسی دو گونه گیلانی و سمنانی مورد بررسی قرار داده‌اند.

فضایی و شریفی (۱۳۹۲) نیز طرح‌واره‌های قدرتی را در برخی ضرب‌المثل‌های فارسی مورد بررسی قرار داده‌اند. شریفی مقدم و ندیمی (۱۳۹۲) نیز کاربرد حیوانات در ضرب‌المثل‌های گویش لار را با تکیه بر دلالت، موضوعیت و کارکرد اجتماعی بررسی کرده و تحلیل معناشناختی ارائه داده‌اند.

در زمینه گویش‌های نواحی کازرون در استان فارس نیز مقالاتی نوشته شده است؛ به عنوان نمونه کشاورزی و همکاران (۱۳۹۸) ساختمان صرفی فعل در گویش پایونی روستای کوهمره نودان از توابع شهرستان کازرون را مورد بررسی قرار داده‌اند. اما در زمینه زیست‌محیطی که در پژوهش حاضر به آن پرداخته می‌شود، تاکنون پژوهشی مربوط به گویش این نواحی صورت نگرفته است.

#### ۴. مبانی نظری تحقیق

سپیر (sapir) (۱۹۱۲) جزو نخستین زبان‌شناسانی است که به طور خاص ارتباط بین زبان و محیط زندگی را بررسی کرد و نشان داد چگونه عوامل بیرونی در زبان نمود پیدا می‌کنند. سپیر محیط زیست را شامل عوامل فیزیکی (جغرافیا، آب و هوا، محیط طبیعی) و عوامل اجتماعی (هنر، مذهب، معیارهای قومیتی و نوع حکومت) معرفی می‌کند که شکل‌دهنده تفکر و حیات افراد آن جامعه است. هر دو دسته از این عوامل در زبان افراد بازتاب می‌یابد و پیشینه محیطی آن‌ها به طور مادی بر زبانشان تأثیر می‌گذارد. نخستین گام‌ها در جهت رویکرد زیست‌محیطی به زبان از آنجا آغاز شد که هاگن (Haugen) در سال ۱۹۷۰ زبان‌شناسی زیست‌محیطی را چنین تعریف کرد: «مطالعه تعامل بین هر زبان و محیط پیرامونش» (هاگن، ۱۹۷۲: ۲۲۵). به گفته بلک لیج (Blackledge) «هاگن ارزش رویکرد زیست‌محیطی به زبان را نه تنها توصیف موقعیت اجتماعی و روانی یک زبان بلکه تأثیر این موقعیت بر زبان

را هم بررسی می‌کند)) (بلک لج، ۲۰۰۸: ۲۷ نقل شده در استفنسن و فیل، ۲۰۱۴: ۷). از زمان هاگن، رویکردهای متفاوتی به زبان‌شناسی زیست محیطی شکل گرفته است که چهار رویکرد برجسته‌تر از بقیه است:

- زبان در زیست محیط نمادین (symbolic ecology) وجود دارد: این رویکرد همزیستی زبان‌ها یا نظام‌های نمادین در مناطق مختلف را بررسی می‌کند.

- زبان در زیست محیط طبیعی (natural ecology) وجود دارد: این رویکرد چگونگی ارتباط بین محیط زیست و اکوسیستم (همانند شرایط آب و هوایی، جانوران، گیاهان و ...) را بررسی می‌کند.

- زبان در زیست محیط اجتماعی-فرهنگی (social-cultural ecology) وجود دارد: این رویکرد چگونگی ارتباط زبان با نیروهای اجتماعی و فرهنگی شکل‌دهنده شرایط سخنگویان و جوامع زبانی را بررسی می‌کند.

- زبان در زیست محیط شناختی (cognitive ecology) وجود دارد: این رویکرد چگونگی ارتباط پویای زبان با ساختارهای زیستی و محیط را بررسی می‌کند و بر ظرفیتهای شناختی که باعث رفتار قابل انعطاف و سازگار می‌شود تأکید می‌ورزد (استفنسن و فیل، ۲۰۱۴: ۷).

نتیجه زیست محیط طبیعی چنین است که مثلاً مناطق دارای بارش فراوان از تنوع زبانی بیشتری برای اصطلاحات مربوط برخوردارند. مولهااسلر (Muhlhauser) (۲۰۰۳: ۲) معتقد است زبان‌ها ترکیب پیچیده‌ای بین ساختن محیط زیست و ساخته شدن توسط محیط زیست هستند. قطره و همکاران (۱۳۹۴) معتقدند در چارچوب زبان‌شناسی زیست محیطی می‌توان به تأثیر محیط زیست طبیعی بر شناخت این گویشوران از جهان خارج و تبلور آن در واژه‌سازی‌هایشان پی برد. یکی از مهم‌ترین دستاوردهای این رویکرد این است که واژه‌های مرتبط با زیست‌بوم را در زبان‌ها و گویش‌ها جمع‌آوری و تغییرات معنایی آن‌ها را بررسی کند. گویش‌ها و زبان‌ها بسته به میزان ارتباطشان با زیست‌بوم و تغییر در هر کدام از مؤلفه‌های زیست‌بومی در این واژه‌ها متفاوت‌اند. قطره و همکاران (همان) تصریح می‌کنند نقش محیط زیست طبیعی در تنوع لهجه، گویش و صرف زبان‌ها غیر قابل انکار است.

یکی از حوزه‌هایی که نقش محیط زیست در آن پررنگ است، تصاویر زبانی در هر گویش است. استعاره‌های مفهومی کلی «انسان حیوان است» و «انسان گیاه است» در همه فرهنگ‌ها وجود دارد (Hsieh, ۲۰۰۶: ۲۲۱۴). استعاره‌های مربوط به حیوانات که در زبان متبلور می‌شود به چهار عامل الف) رفتار حیوان ب) محل زندگی حیوان ج) چگونگی و میزان ارتباطش با انسان و د) ظاهر حیوان مربوط می‌شود (Wierzbika ۱۹۸۵: ۱۶۴).

علاوه بر عناصر دامی و حیوانات، مقتضیات زندگی روستایی نیز در خلق زبان مجازی گویش‌ها بسیار نقش بازی می‌کند؛ به گونه‌ای که آینه زیست‌بوم پیرامونشان است و به قول ستوده (۱۳۷۵: ۲۲۳) مثل رشته مخصوصی از ادبیات هر زبان است و بعضی آن را قدیمی‌ترین اثر ادبی محسوب می‌دارند که از فکر انسان تراوش کرده است؛ بنابراین «واژگان هر زبان می‌تواند فرهنگ اهل آن زبان را نیز نشان دهد؛ زیرا هر منطقه با توجه به شرایط اقلیمی خود گونه‌های گیاهان، جانوران و پدیده‌های طبیعی منحصر به فردی دارد» (طالبی و قطره، ۱۳۹۸: ۳۰).

## ۵. تجزیه و تحلیل داده‌ها

به هرگونه تصرف خیالی در زبان، تصویر زبانی می‌گویند. این تعریف هم در بلاغت سنتی و هم در نقد ادبی جدید پذیرفته شده است. کلمه تصویرپردازی برای کلیه کاربردهای زبان مجازی به کار می‌رود. در این مفهوم، تصویر عبارت از هرگونه کاربرد مجازی زبان است که شامل همه صناعات و تمهیدات بلاغی از قبیل تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه، تمثیل، نماد، اغراق و مبالغه، تلمیح، اسطوره، اسناد مجازی، تشخیص، حس‌آمیزی، پارادوکس و غیره می‌شود (فتوحی، ۱۳۸۹: ۴۵). در فرهنگ عامه، محیط اطراف و پدیده‌های ملموس در زبان تصویری آن بسیار نقش دارد؛ به گونه‌ای که با توجه به زبان فرهنگ عامه می‌توان زیست‌بوم آنان را مجسم کرد. از دیگر سو، بازتاب عناصر زیست‌محیطی در تصاویر زبانی گویش‌های مختلف ضمن آنکه از مهم‌ترین عوامل ایجاد ارتباط و القای مفاهیم بین گویشوران است می‌تواند نحوه معاش و زیست و در مجموع فرهنگ آنان را نیز به تصویر بکشد. در واقع «زبان، قسمتی از فرهنگ و فرهنگ بخشی از زبان است. هر دو با چنان پیچیدگی در هم تنیده شده‌اند که هیچ‌کس نمی‌تواند آن‌ها را بدون از دست دادن معنی و مفهوم واقعی زبان و یا فرهنگ از هم جدا کند. فرهنگ که به دو صورت رسمی و غیررسمی قابل بررسی است، در واقع بخش در هم تنیده‌ای از کنش‌های متقابل زبان و اندیشه است» (زندى و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۸۶). آنچه در ادامه می‌آید، تصاویر زبانی گویش وارکی با رویکرد زبان‌شناسی زیست‌محیطی است.

## ۱-۵. تشبیه

تشبیهاتی که در تصاویر زبانی این گویش به کار می‌رود بسیار ساده و از نوع تشبیه محسوس به محسوس است. افزون بر این که تشبیه خود یک نوع تصویر است، زیرساخت تصاویری دیگر چون تمثیل هم قرار می‌گیرد. اگرچه در این نوع تشبیهات در بستر زبانی مجازی از رفتار و ظاهر حیوانات و شکل گیاهان و درختان غالباً برای بیان رفتار و سیمای انسان استفاده شده است؛ اما مراد گوینده صرفاً بیان شباهت نیست و از آن معنی دیگری در نظر دارد؛ بنابراین چنین تشبیهاتی غالباً معنایی کنایی هم

دارد. به قول پارسا این نوع تشبیهات فقط در فرهنگ عامه یافت می‌شود که روساختی تشبیهی و ژرف‌ساختی کنایی دارد (نک: پارسا، ۱۳۹۷: ۹۳).

#### ۱-۱-۵. تصاویر تشبیهی مربوط به حیوانات

همان‌طور که در بخش مبانی نظری شرح داده شد یکی از حوزه‌های مربوط به زندگی روستایی، زندگی در کنار حیوانات است. بالطبع این هم‌زیستی باعث به وجود آمدن اصطلاحات خاصی شده است. استعاره‌های مربوط به حیوانات که در زبان متبلور می‌شود به چهار عامل الف) رفتار حیوان ب) محل زندگی حیوان ج) چگونگی و میزان ارتباطش با انسان و د) ظاهر حیوان مربوط می‌شود (نک: ویرزیکا، ۱۹۸۵: ۱۶۴). از موارد ذکر شده، رفتار و ظاهر حیوان در تصاویر زبانی این گویش بسیار به کار رفته است. همه ترکیبات زیر مشبه‌به‌های تشبیه‌هایی هستند که مشبه آن انسان است؛ از این رو تنها مشبه‌به یعنی نام حیوان ذکر شده است. «این نوع جدید تشبیه به دلیل وجود ادات تشبیه همیشه به صورت مرسل است و هیچ‌گاه ادات در آن حذف نمی‌شود» (پارسا، ۱۳۹۷: ۱۰۰). به بیانی دیگر، در این عبارات همواره الگوی a (انسان) انگار b (حیوان) تکرار می‌شود. البته در این پژوهش تعدادی از تشبیهات هم به صورت کامل ذکر شده است؛ به این دلایل که یا صفتی خاص و کم‌کاربرد به حیوان نسبت داده شده و آن صفت عمومیت کمتری داشته یا اینکه حیوانی دارای چندین ویژگی بوده و همه آن‌ها در عبارتهای مختلف مورد استفاده قرار گرفته است و یا تنها تعداد کمی از افراد آن را به کار برده‌اند. در ادامه، ابتدا از حیوانات اهلی (چهارپایان و پرندگان) و سپس از حیوانات غیر اهلی و حشرات سخن به میان خواهد آمد.

#### نمونه ۱: گا چال

gā čāl

گاو پیشانی سفید است.

«گاو چال» به گاوی گفته می‌شود که وسط پیشانی سفید است؛ از این رو در بین گاوهای دیگر مشخص است؛ برای همین به کسانی که در هر جمعی حاضر و مشخص هستند، گاو چال می‌گویند. معادل این ترکیب در فارسی «گاو پیشانی سفید» است.

engār goy xošalafa

نمونه ۲: انگار گوی خوش‌علفه

مانند گاوی است که همه نوع علوفه‌ای می‌خورد.

به کسی که هر نوع غذایی را می‌خورد و به اصطلاح خوش‌خوراک است، چنین می‌گویند.



نمونه ۳: انگار گایه مله

engār gā ye mole

انگار گاویک گردن دارد.

گاهی به سختی امکان دارد که گاو را از مسیر حرکت خود بازگردانند و او را در مسیر دیگری حرکت دهند. این عبارت برای کسی به کار می‌رود که هرچه می‌خواهند او را از راه خود منحرف کنند، امکان‌پذیر نیست. در این تشبیه یک کنایه هم وجود دارد: «یه مل بودن». مل به معنی گردن است و «یک مل بودن» یعنی به گونه‌ای لجبازانه بر یک فکر و عقیده بودن است. معادل امروزی آن را می‌توان در عبارت «یک دنده بودن» یافت.

نمونه ۴: گای بنی اسرائیلی

gāy bani esrāili

گاو بنی اسرائیلی است.

گاو بنی اسرائیلی بسیار فربه است برای همین در توصیف انسان‌های چاق از این اصطلاح استفاده می‌کنند.

نمونه ۵: مٹ گامیش تو اون

mese gāmiš tu owen

مثل گاو میش داخل آب است.

این تشبیه در ژرف‌ساختی کنایی به کسی اشاره دارد که زیاد استحمام می‌کند.

نمونه ۶: گا پیر دشت ارژنی

gā pir-e daštarženi

گاو پیر دشت ارژنی است.

منطقه دشت ارژن از مناطق استان فارس است که دارای گله‌های گاو فراوانی بوده است. در این گویش گاهی گاو با این صفت نسبی به کار می‌رود و این ترکیب اصطلاحاً برای افرادی که در اثر پیری زشت شده‌اند، استفاده می‌شود.

نمونه ۷: تپاله گا

tapāle gā

مدفوع گاو است.

به افراد بسیار بی‌معرفت می‌گویند. گاو درکی از فهم و شعور ندارد تا چه رسد به مدفوع آن؛ بنابراین وقتی کسی را با این اصطلاح می‌نامند، عمق نادانی و بی‌ارزشی او را نشان می‌دهند.

نمونه ۸: چرم گا

čarm-e gā

پوست گاو است.

معنی: پوست گاو. این اصطلاح را برای افراد بی‌رو در بایستی و بی‌شرم به کار می‌برند.

نمونه ۹: برهٔ پس کیبی

barey paskayi

برهٔ پشت کاهی است.

برهٔ پس کاهی، بره‌ای است که در آغل کاه جلو آن می‌ریزند و خود به چرانمی‌رود. به کسی که مدام در حال خوردن است و از خانه بیرون نمی‌رود این صفت را می‌دهند.

نمونه ۱۰: حال بزشن

hāl -e božešen

حال بز دارد

به دلیل این که بزها از یک دیگر تقلید می‌کنند، به کنایه به کسی که اهل تقلید است، چنین می‌گویند.

نمونه ۱۱: انگار بز لری آخونه درنمی‌شه

engār boz lo:ri a xuna dar nemiše

مانند بز سرمادیده از خانه بیرون نمی‌رود.

لری، بز است که به دلیل آن که در زیر باران بوده دچار سرما می‌شود و زمانی که به آغل برگردد به سختی از آن بیرون می‌آید. این تشبیه کنایی را برای کسانی به کار می‌برند که بسیار در خانه می‌مانند و اهل گشت و گذار نیستند.

نمونه ۱۲: انگار بز نمک می‌خی

engār boz namak mixoy

مانند بز نمک می‌خورد.

چون یکی از غذاهایی که به بز می‌دادند نمک بوده؛ برای همین به طعنه یا شوخی به کسانی که غذاهای شور می‌خورند چنین می‌گویند.

نمونه ۱۳: مٲ قوچ اشمیشه بال

mese quč ešmiša bāl

مانند قوچ تند و تیز حرکت می‌کند

این عبارت برای بیان سرعت حرکت فرد به کار می‌رود.

نمونه ۱۴: کره گدی

kara gadi

بزغاله دست‌آموز است.

به بزغاله‌ای که دست‌آموز شده، کره گدی می‌گویند و اصطلاحاً به کودکانی گفته می‌شود که به پدر یا مادر خود بسیار وابسته‌اند و در همه جا با آنان همراهند.

نمونه ۱۵: تیریه که ا خونه در نمیشه

tiriye ke a xuna dar nemiše

گوسفند تیری است که از خانه بیرون نمی‌رود

تیری کردن عملی بوده که چندگوسفند را با یک بند به جایی وصل می‌کنند تا پراکنده نشوند. برای این کار ریسمانی را حلقه‌حلقه می‌کنند و به گردن هریک از گوسفندان حلقه‌ای می‌اندازند؛ چون این گوسفندان که تیری شده‌اند توان جست و خیز ندارند، کسی را که در خانه می‌ماند و به بیرون نمی‌رود، می‌گویند شبیه گوسفند تیری است.

نمونه ۱۶: مٹ میشه که تو پشم خُش خَته

mese miše ke tu pašm-e xoš xata

مثل گوسفندی است که در پشم خود خوابیده است

این تشبیه خود کنایه از فردی دارد که بسیار آرام و سربه‌زیر است و در کار دیگران دخالتی ندارد.

نمونه ۱۷: هوا عین دهن همیشه

havā eyn-e dahan-e miš

هوا مانند دهن میش است.

دهن میش را به گرمی می‌شناختند. در توصیف گرمی هوا آن را به دهن میش مانند می‌کنند. همزیستی تنگاتنگ انسان و حیوان در این منطقه باعث شده است که غالباً برای توصیف انسان از ویژگی حیوانات استفاده شود و به ندرت محمل نظیره‌سازی در موضوع‌های دیگر باشد؛ این تشبیه تنها تشبیهی است که برای مشبه غیر انسانی (هوا) به کار می‌رود.

نمونه ۱۸: خر پیر

xar-e pir

خر پیر است.

این تشبیه، کنایه از افرادی دارد که با وجود آن که بالغ شده‌اند؛ همچنان کارهای سخیف انجام می‌دهند.

نمونه ۱۹: تخم خر

toxm-e xar

تخم خراست.

این ترکیب را برای افراد بسیار نادان به کار می‌برند.

نمونه ۲۰: انگار سگ سُرَش خرده

engār sag-e soza ešxarda

مانند سگی است که سوزن خورده است.

منظور از این تشبیه کنایی، لاغری بسیار فرد است.

نمونه ۲۱: سگ هله پارس

sag-e halapārs

سگ بسیار پارس کننده است.

این اصطلاح را در وصف کسی به کار می‌برند که مدام به دیگران آزار و اذیت می‌رساند.

نمونه ۲۲: سگ لهر

sag-e leher

سگ ولگرد است.

این اصطلاح را برای کسانی به کار می‌برند که بدون اطلاع قبلی به خانه افراد می‌روند و این رفتار جزو ویژگی آن‌ها شده است.

نمونه ۲۳: سگ پی سوار

sag-e poy sowār

سگ پای سوارکار است.

این تشبیه کنایی حکایت از آن دارد که کسی همواره با فرد دیگری همراه می‌شود.

نمونه ۲۴: مٹ سگ گرگ لیکه می کو

mese saggorg lika miku

مانند سگ گرگ جیغ می‌زند.

عمل جیغ‌زدن مخصوصاً جیغ‌زدن کودکان را به صدای سگ‌گرگ مانند می‌کنند.

#### نمونه ۲۵: موش انگار بنج سگ

muš engār bonj-e sag

مویس شبیه بنج سگ است.

«بنج» بوته خاری است که بسیار کوتاه و متراکم است. موی سگ را به آن تشبیه می‌کنند. برای تحقیر انسانی که موی در هم گره‌خورده‌ای دارد، از این اصطلاح استفاده می‌کنند. همزیستی انسان با گیاهان و حیوانات باعث شده است که در توصیف حیوانات هم گاهی از ویژگی گیاهان استفاده کنند و از هر دو در توصیف انسان. «یکی از ویژگی‌های فرهنگ عامه به کارگیری الفاظ تابوست که در فرهنگ عامه هیچ‌گاه منع اخلاقی نداشته است. از این رو در تشبیهات کنایی گاه شاهد حضور این الفاظ در جایگاه مشبّه‌به هستیم» (پارسا، ۱۳۹۷: ۱۰۲).

#### نمونه ۲۶: مرب کرک

morb- e korok

مرغ کرچ است.

مرغ کرچ، مرغی است که آماده جوجه‌کردن است؛ برای همین روی تخم می‌نشیند و گاهی به ندرت برای آب و دانه خوردن از جای خویش برمی‌خیزد. در وصف کسی که جنب و جوش ندارد و مدام در خانه است، می‌گویند مرب کرک است.

#### نمونه ۲۷: انگار مربی که رو خی خته

lengār morbi ke ru xoy xata

انگاری مرغی که روی تخم خوابیده است.

این عبارت تشبیهی مانند ترکیب فوق به طور کنایی به افرادی اشاره می‌کند که تبیل هستند و اهل جنب و جوش نیستند.

#### نمونه ۲۸: مرب کارخانه‌ای

morb-e kārخانه‌ای

مرغ کارخانه‌ای است.

مرغ کارخانه‌ای اصطلاحی است در برابر مرغ محلی و چون مرغی که از راه جوجه‌کشی به وجود آمده است، زرنگ و چابک نیست، به افرادی که تبیل و کم تحرک هستند، مرغ کارخانه‌ای (صنعتی) می‌گویند.

نمونه ۲۹: خروس بی موقع

xorus-e bimowqe

خروس بی موقع است.

معنی: خروسی که بی موقع بانگ می‌زند. به فردی می‌گویند که بدون موقع به خانه دیگری می‌رود.

نمونه ۳۰: جیجه لاری

jjja lāri

[مثل] جوجه لاری است.

در توصیف افراد بسیار لاغر به کار می‌رود.

نمونه ۳۱: پلنگ تیرشخرده

pelang-e tir ešxarda

پلنگ تیر خورده است.

مانند پلنگ تیرخورده است. به فردی که بسیار عصبانی است، گفته می‌شود.

نمونه ۳۲: خرس خمساری

Xers-e xomsāri

خرس خمساری است.

خمساری گونه‌ای از خرس است که بسیار چاق است و فردی را که بسیار چاق است، به آن تشبیه می‌کنند.

نمونه ۳۳: کفتار کو اشکسه

kaftār-e ku eškassa

کفتاری که ک...نش شکسته است.

این عبارت برای کسانی به کار می‌رود که ظاهری کج و معوج دارد.

نمونه ۳۴: گراز یه مل

goraz-e ye mol

گراز یک‌گردن است.

گرازها غالباً در مسیری که پیش رو دارند حرکت می‌کنند و به راست و چپ منحرف نمی‌شوند. در توصیف کسی که به اطراف خود توجهی ندارد می‌گویند مثل گراز است که یک مل است.

نمونه ۳۵: میمین چیل فراخ

meymin-e čilferāx

میمون دهن گشاد است.

به شوخی و طعنه به افراد زشت‌چهره می‌گویند.

نمونه ۳۶: مٹ بیجیشک زُر می خی

mes-e bijišk zor mixoy

مثل گنجشک پیوسته حرکت می‌کند.

در توصیف کسی که مدام در حال حرکت است از این عبارت استفاده می‌شود.

نمونه ۳۷: بیف کور

bif-e kur

جغد کور است.

این تشبیه کنایی برای بیان گوشه‌نشینی فرد به کار می‌رود.

نمونه ۳۸: گوگ مس

kavg-e mas

کبک مست است.

در توصیف کسانی که سرخوش و شادند به کار می‌رود.

نمونه ۳۹: مارملکک

mārmalekak

مارمولک

به کسی که بسیاری مودی و زرنگ است گفته می‌شود.

نمونه ۴۰: عین مار پیت می کو

ein-e mār pit miku

مانند مار به خود می‌پیچد.

به کنایه برای آن‌که از درد به خود می‌پیچد به کار می‌رود.

نمونه ۴۱: مار زیر شم

mār-e zir-e šom

مار زیر گِل است.

این تشبیه که معنایی کنایی هم دارد، برای کسانی به کار می‌رود که بدجنس و مودی هستند.

نمونه ۴۲: هفی

hafi

افعی است.

در توصیف کسی که حق دیگران را می‌گیرد، از این کلمه استفاده می‌شود.

نمونه ۴۳: مٹ پشپروک قشنگه

mes-e pašparuk

qašange

مانند پروانه زیباست.

این عبارت صرفاً تشبیه است و معنی کنایی ندارد. پروانه مشبه به فرد زیبا است.

نمونه ۴۴: کرئه

kerna

کنه است.

در توصیف آن که بسیار در امری سماجت و اصرار می‌ورزد، کنه می‌گویند.

نمونه ۴۵: گنج شیر

gonj-e šir

زنبور بسیار درشت است.

در توصیف کسی که بسیار زرنگ است، گفته می‌شود.

نمونه ۴۶: مورک

murak

پشه کوره است.

این تشبیه کنایه از آن دارد که فرد زیاد صحبت می‌کند.

۵-۱-۲. تصاویر تشبیهی بر اساس عناصر گیاهی

نمونه ۴۷: سلب

salb

سرو است.

کسی را که دارای قد بلندی است به سرو تشبیه می‌کنند. تشبیهی که در ادبیات فارسی به کرات تکرار شده است.



نمونه ۴۸: سفیدار

safidār

سفیدار است.

این کلمه هم مشبّه به تشبیهی قرار می‌گیرد که برای بیان راست قامتی فرد به کار می‌رود.

نمونه ۴۹: چیل کلویی

čilkalui

کسی که دهانش همچون کلو است.

«کلو» سبدی است که از شاخه درختان ساخته می‌شود و دهانه آن گشاد است. مجازاً برای افرادی که دارای دهان گشادی هستند، چنین اصطلاحی را به کار می‌برند؛ البته چنین اصطلاحی از روی تحقیر و تمسخر به کار می‌رود.

نمونه ۵۰: تنگه باری

tongey bari

تنه درخت بلوط.

این تشبیه برای بیان چاقی فرد به کار می‌رود.

نمونه ۵۱: چيله خشک

čiley xošk

چوب خشک است.

این تشبیه برای کسانی که بسیار لاغر هستند.

۲-۵. کنایه

کنایه از دیگر صور خیال است که در لغت به معنی ترک تصریح است. عالمان بلاغت تأثیر سخن کنایی را بسیار بیشتر از سخن صریح می‌دانند. علامه همایی در تعریف کنایه بیان می‌کند که کنایه دارای دو معنی قریب و بعید است و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگرند و ترکیب جمله کنایی به گونه‌ای است که ذهن از معنی نزدیک به معنی دور منتقل شود (نک: همایی، ۱۳۸۹: ۱۶۷). گذر از معنی نزدیک به معنی دور نیازمند وسایط و میانجی‌هایی است که گاه این میانجی‌ها اندک و گاه بسیار است. کمیت واسطه‌ها در دیریابی یا زودیابی معنی کنایه بسیار تأثیرگذار است. منصور ثروت در طبقه‌بندی انواع کنایات قائل به دو دسته عام و خاص است و بیان می‌کند که کنایه عام، مخلوق ذهن و زبان عموم مردم است که در حین کار و برخورد با طبیعت و مشکلات آن و زندگی فردی و جمعی خویش به وجود آمده‌اند؛ ولی کنایات ادیبانه و شاعرانه حاصل تلاش شاعران است که زبان را از حقیقت به مجاز سوق

داده است. کنایات خواص، بیشتر از نوع تلویح و رمز است؛ ولی عامه بیشتر به خلق کنایه ایما پرداخته‌اند که بسیار آسان فهم است (نک: ثروت، ۱۳۹۳: ۵۶).

### ۱-۲-۵. تصاویر کنایی بر اساس عناصر حیوانی

بر اساس آنچه گفته شد معنی کنایاتی که محصول فرهنگ عوام است، به راحتی دریافت می‌شود؛ چون بیشتر برآمده از تعامل آنان با محیط پیرامون خود است. در کنایاتی که در زیر آمده است تنها موارد اندکی است که درک معنی کنایی‌اشان به راحتی ممکن نیست و غالباً این عناصر زیست‌محیطی دارای ویژگی‌هایی هستند که برای گویشوران ملموس هستند و درک معنی کنایی را هموار می‌سازند.

نمونه ۵۲: ای گا نمیشه خیشه واسه

ey gā nemiše xiša vāsa

اگر گاو نمی‌رود، خیش را بردار.

این عبارت کنایه از آن است که فرد باید انعطاف داشته باشد.

نمونه ۵۳: یه گا شه می‌زی ده تا گا می شیه شوش

ye gā šoh mizi dah tā gā miše šuš,

یک گاو مدفوع می‌کند ده تا گاو زیر آن می‌رود.

این عبارت کنایه از آن است که فردی خطایی می‌کند و افراد بسیاری را گرفتار آن خطا می‌کند. این عبارت یادآور سخن سعدی است:

چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد  
شیدستی که گاوی در علف‌خوار

نه که را منزلت مانند نه مه را  
بیالاید همه گاوان ده را

(سعدی، ۱۳۷۹: ۳۱۶)

نمونه ۵۴: می کم گاشن

mey kom-e gāšen

مگر شکمش به اندازه شکم گاو است.

کنایه از پرخوری بسیار کسی دارد.

نمونه ۵۵: گوور ول می کو

guwar vel miku

گوساله رها می‌کند.

بررسی تصاویر زبانی گویش وارکی با رویکرد زبان‌شناسی... (ص ۱۵-۴۷) --- زهرا حسینی و همکار ۳۱

این جمله هرگاه درباره کسی به کار برود، کنایه از آن است که آن فرد لاف می‌زند. این کنایه از مواردی است که واسطه‌های بین معنی ظاهری و دور آن مشخص نیست؛ بنابراین نمی‌توان به راحتی متوجه شد که گوساله رهاکردن چه ارتباطی با لاف‌زدن دارد.

نمونه ۵۶: کره می‌کو

korra miku

بچه می‌آورد.

این جمله برای هر امری به کار می‌رود که رو به اتمام است؛ ولی ناگهان چیز جدیدی مربوط به آن کار به وجود می‌آید که مانع از اتمام کار می‌شود.

نمونه ۵۷: زاد و بیج می‌کو

zād o bač miku

تولید مثل می‌کند.

این جمله کاربردی مانند جمله فوق دارد.

نمونه ۵۸: پوس مِ مره ایه باد وانمیسو

puse ma mereyiye bād vānemisu

پوست من مره‌ای (سوراخ سوراخ) است و باد را در خود نگه نمی‌دارد.

مره‌ای یکی از بیماری‌های دامی است که پوست گوسفند سوراخ سوراخ می‌شود.

هنگامی که فردی تملق دیگری را بسیار می‌شنود، در ازای شنیدن تملقات و فریب‌های او این کنایه را به کار می‌برد؛ یعنی تحت تأثیر تملق‌ها و فریب‌های او قرار نمی‌گیرد.

نمونه ۵۹: خر لنگ و بندیر هوش

xare lang-e o bandir-e howš

خر لنگ منتظر هُش است که بایستد.

الاغ در هنگام خستگی یا لنگی تمایل بسیار به ایستادن دارد؛ برای همین منتظر شنیدن صوت «هُش» است تا بایستد. این کنایه را درباره افرادی به کار می‌برند که منتظر کوچک‌ترین بهانه‌ای از طرف فرد مقابل هستند تا از آن به نفع خود استفاده ببرند.

نمونه ۶۰: خرمن خرد می‌کو

xarman xord miku

خرمن می‌کوبد.

در گذشته که کشاورزی سنتی رواج داشت، با استفاده از گاو یا الاغ خرمن را می‌کوبیدند؛ به این معنی که چندین الاغ را با طناب، طوری به یکدیگر می‌بستند که بر روی خرمن به دنبال هم و به صورت مکرر حرکت کنند. این عبارت به طور کنایی به کسی اشاره دارد که به دور خود می‌چرخد.

نمونه ۶۱: خری که کُچه می‌زی دَفه دَ کُچه نمی‌زی

xari ke kočča mizi dafeye da kočča nemizi

وقتی الاغی یک بار کچه بزند برای بار دیگر کچه نمی‌زند.

کچه‌زدن، برخورد الاغ با مانع است. زمانی که الاغ در مسیری حرکت می‌کند و بار آن به مانعی برخورد می‌کند، بار دیگر هنگام گذر از آن مسیر راه خویش را تغییر می‌دهد تا به آن مانع برخورد نکند. این کنایه را برای عمق حماقت کسانی به کار می‌برند که یک اشتباه را چندین بار تکرار می‌کنند و تلویحاً آنان را از الاغ هم نادان‌تر می‌شمارند. گفتنی است که در این گویش «کچه زدن» به معنی گوشه و کنایه‌زدن نیز به کار می‌رود.

نمونه ۶۲: خری در کن گویی تو کن

xari dar kon goyi tu kon

خری را بیرون کن و گاوی را به درون بیاور.

این عبارت کنایه از عمق نفهمی افراد دارد.

نمونه ۶۳: اَمرو که غمِ نبی خرم امی دَمش نبی

omru ke γamom nabi xarom amey domeš nabi

امروز که غم نداشتم. خرم آمد که دم نداشت.

این کنایه برای زمانی به کار می‌رود که فرد همواره دچار سختی و مشقت است.

نمونه ۶۴: شیر خَرش خرده

šir-e xar ešxarda

شیر خر خورده است.

کنایه از عمق حماقت کسی دارد.

نمونه ۶۵: خر دشمن ای بد اوم وابه خوبه

xar-e došman ey bad owam vābe xube

الاغ دشمن اگر بدآب هم شود خوب است.

این کنایه برای آن است که هرگونه ضربه‌ای که انسان به دشمنش بزند؛ حتی اگر بدآب کردن الاغ او هم باشد، خوب است.

نمونه ۶۶: کون کردن

kun kerdan

ناراحت و خسته است.

اصطلاح «کون کردن» عارضه‌ای است که الاغ به آن دچار می‌شود. این عارضه زمانی به وجود می‌آید که دو الاغ در کنار هم باشند و همزمان به آن‌ها غذا ندهند و یکی از آن دو دیرتر غذا دریافت کند. الاغی که دیر غذا دریافت کرده دیگر توان خوردن غذا را ندارد. این اصطلاح کنایه از خستگی و ناراحتی دارد.

نمونه ۶۷: قدیه قاطر زورشن

qad-e ya qāter zurešen

اندازه یک قاطر زور دارد.

در بیانی تمسخرآمیز فرد را در زورمندی به قاطر تشبیه می‌کنند.

نمونه ۶۸: قد اسب می‌دود

qad-e asb midovad

به اندازه اسب می‌دود.

در توصیف کسی که سریع می‌دود، به کار می‌رود.

نمونه ۶۹: سگ سیر و انگور ترش

sag sir o angur toroš

سگ سیر و انگور ترش است.

منظور از این کنایه آن است که فردی نسبت به غذای بسیار مطبوعی یا موقعیتی بسیار خوب، بی‌رغبتی نشان می‌دهد.

نمونه ۷۰: بدمک مریش خرده

badomak-e morb ešxarda

چربی دم مرغ را خورده است.

این کنایه برای کسی به کار می‌رود که چاق است.

نمونه ۷۱: پاچیوه می‌کو

pājiva miku

پاچیوه می‌کند.

پاجیوه کردن به عمل جستجوی دانه در بین خار و خاشاک و علوفه می‌گویند؛ مخصوصاً وقتی مرغ با پای خویش برای یافتن دانه، آن‌ها را کنار می‌زند. از این اصطلاح به عنوان کنایه‌ای طنزآمیز برای کسانی که در خاک دنبال چیزی می‌گردند، استفاده می‌کنند.

نمونه ۷۲: باز در دسّ به امید باز در هوا ول مکّ

bāz-e dar dassa be omid-e bāz-e dar havā vel  
mako

پرنده بازی را که در دستانت است، به امید بازی که در هواست، رها مکن.

این عبارت کنایه از آن است که آنچه نقد داری به امید آنچه دور از دسترس است، از دست مده. در این گویش، اصطلاحی به نام «وربازندن» وجود دارد که به نظر می‌رسد این فعل را از واژه «باز» ساخته‌اند؛ زیرا این اصطلاح را زمانی به کار می‌برند که کسی، فرد دیگری را تحریک یا به اصطلاح هوایی می‌کند؛ همچون به پرواز درآوردن باز که دیگر نمی‌توان آن را در اختیار داشت.

نمونه ۷۳: پشه تو دهنش ل و ابده

paša tu dahaneš la vābeda

پشه در دهنش له شده‌است.

این عبارت کنایه از ساکت بودن فرد دارد.

نمونه ۷۴: غذاش قد یه بجیشکه

γazāš qade ye bejiške

غذایش به اندازه یک گنجشک است.

به دلیل این که چینه‌دان گنجشک زود پر می‌شود، در توصیف کسی که کم‌خوراک است، چنین می‌گویند.

نمونه ۷۵: می کله بجیشکت خرده

mey kalley bejišk etxarda

مگر سر گنجشک را خورده‌ای.

به دلیل این که گنجشکان پر سر و صدا هستند، این عبارت کنایه از کسی دارد که بسیار حرف می‌زند.

نمونه ۷۶: ششو

šešu

شپشو

کسی که دارای شپش است. از روی کنایه به افراد پست و حقیر می‌گویند.

## ۲-۲-۵. تصاویر کنایی با استفاده از عناصر گیاهی

نمونه ۷۷: نه می تکنه نه وامی چی

na mitokana na vāmiči

نه درخت را می تکاند نه محصول را از پای آن جمع می کند.

این عبارت کنایه از آن دارد که فرد، هیچ‌گونه مسئولیتی در کاری که باید انجام دهد، نمی‌پذیرد.

نمونه ۷۸: سر گوده وِیسَدَن

sar-e gavda veysadan

سرگوده ایستادن

گوده، گودالی است که برای نشانیدن درخت در زمین حفر می‌کردند. مسلم است که به محض حفر گوده درخت در زمین کاشته می‌شود. این اصطلاح کنایه از آماده و منتظر فرصت بودن است.

نمونه ۷۹: پلت ری دار بدم به

palet ri dār-e badom be

گیسویت روی شاخه بادام باشد.

در گذشته به دلیل این که میّت را روی شاخ و برگ‌های درخت بادام می‌گذاشتند و غسل می‌دادند، وقتی می‌خواستند کسی را نفرین کنند، این جمله را به طور کنایی به کار می‌بردند.

نمونه ۸۰: قد یک تربزه سوم برده نیمیره

qade ye torbezey sumborda nemiya

به اندازه یک تربزه سرما رسیده هم نمی‌ارزد.

این عبارت کنایه از بی‌ارزشی چیزی دارد.

نمونه ۸۱: قد یه پیشک پیا هم توقم نی

qade ye pišk-e piya ham tavaqo omni

به اندازه یک پوست پیازی هم توقع ندارم.

کنایه از آن دارد که کمترین انتظاری از کسی ندارم.

## ۳-۵. تمثیل و ضرب‌المثل

تمثیل از تصاویر زبانی است که «هزاران سال از منطق و استدلال تا زیباشناسی را در بر گرفته است. یکی از معانی پرکاربرد تمثیل، داستان یا حکایتی است که معنایی دیگر در ورای خود پنهان دارد؛ به همین دلیل انگیزه‌های زیادی همچون ترس، احتیاط، بیان‌ناپذیری برخی مفاهیم، تأثیر بیشتر در

مخاطب ... نویسندگان را بر آن می‌داشته تا از این گونه ادبی بهره گیرند.) (محمدی کلهسر، ۱۳۹۲: ۶). در گذشته تمثیل بر گونه‌های متعددی اطلاق می‌شد و مثل را نیز جزو آن به حساب می‌آوردند؛ حال آنکه «مثل قولی کوتاه و مشهور است که حالت یا کاری را بدان تشبیه کنند و غالباً شکل نصیحت‌آمیزی از ادبیات عامیانه است که محصول ذهن عوام و مبتنی بر تجربه‌های عادی زندگی است. این شکل را ضرب‌المثل نیز گویند که غالباً صورت فشرده یک داستان است» (فتوحی به نقل از پورنامداریان، ۱۳۸۳: ۱۶۴).

### ۵-۳-۱. عناصر حیوانی در تمثیل و ضرب‌المثل‌ها

در این گویش، گاه حکایت‌هایی بسیار کوتاه به شکلی تمثیلی از زبان حیوانات نقل شده است. «حکایت حیوانات، حکایتی کوتاه است که اشخاص و عناصر آن غالباً از حیوانات هستند و به قصد بیان یک آموزه اخلاقی یا تجربه انسانی بیان می‌شود» (فتوحی، ۱۳۸۳: ۱۶۵).

نمونه ۸۲: اشتر گفتن دیت پسیش آورده اشگت پسیش آورده خوب دتش آورده خوب م بار خمه  
بارمه

a	šotor	goften	deyit	pos	ešovorda	ešgot	pos
	ešovorda		xub				
dot	ešovorda		xub	ma	bār-e xom	a	bārome

به شتر گفتند: مادرت پسر زاییده است. گفت پسر زاییده خوب است دختر زاییده است هم خوب. من بار خودم را به دوش دارم.

به این معنی است که موفقیت یا عدم موفقیت کسی کمکی به من نمی‌کند.

نمونه ۸۳: اشتر گفتن سمبت پس اشگ م چم مٹ همه کس

a	šotor	goften	sombeta	pas	ešgo	ma	čem
							mes
hamakas							

به شتر گفتند سمت خیلی عقب است، گفت چه چیز من مثل دیگران است. در حکایات کوتاه فوق، برای ملموس کردن مفاهیمی چون بی‌کسی و بی‌مرادی، این مفاهیم از زبان شتر به گونه‌ای تمثیلی نقل می‌شود. «و شک نیست که جزء جزء این تصویر هرگز یک جز از امر غیر محسوس را عرضه نمی‌کند و فقط کل آن است که از مجموع امر منظور تصویری کلی القا می‌کند» (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۲۵۱).

نمونه ۸۴: خرم ر خورم ر حیفم سی دردوزش ر

xarom	ra	xurom	ra	heyfom	si	darduzeš	ra
-------	----	-------	----	--------	----	----------	----



بررسی تصاویر زبانی گویش وارکی با رویکرد زبان‌شناسی... (ص ۱۵-۴۷) --- زهرا حسینی و همکار ۳۷

خر و خوره (کیسه‌ای است که در آن آرد می‌ریزند) من از دست رفته است و من فقط نگران نمی‌باشم که در خوره را با آن می‌بستم.

این ضرب‌المثل برای زمانی است که فردی سرمایه اصلی و مهم خویش را از دست داده است و نگران آن نیست؛ ولی برای چیز بی‌مقدار دیگری که از دست داده بسیار غصه می‌خورد.

نمونه ۸۵: نه خر خوشی نه خیک درّی

na xar xowski na xig derri

نه خری خوابیده است نه خیکی دریده شده است.

این مثل برای زمانی به کار می‌رود که افرادی برای انجام کاری تصمیم می‌گیرند و برنامه‌ریزی می‌کنند؛ ولی بعد منصرف می‌شوند بدون آنکه اتفاقی افتاده باشد. چون هیچ‌کسی از طرفین متحمل زحمتی و ضرری نشده است، این ضرب‌المثل را به کار می‌برند. این مثل شکل عامیانه و محلی «هم خیک درید و هم خر افتاد»:

یک‌باره دلش زپا در افتاد هم خیک درید و هم خر افتاد

(نظامی، ۱۳۸۴: ۶۴)

نمونه ۸۶: دوگانه می‌بینم اما هم‌خو و امین

do gāna mibanen a yak homrang vānemben  
ama homxu vāmben

دو گاو را به یک دیگر می‌بندند، هم‌رنگ نمی‌شوند؛ ولی هم‌خوی و رفتار می‌شوند.

این مثل را برای کسانی به کار می‌برند که به دلیل هم‌نشینی، از رفتار یکدیگر تأثیر می‌پذیرند.

نمونه ۸۷: تو قصابی بز اُپی خوش جوزن میش اُپی خوش جوزن

tu qassābi boz a poy xoš juzen miš a poy  
xoš juzen

در قصابی میش و بز هر یک جداگانه به پای خویش آویزان شده‌اند.

این کنایه برای بیان این مفهوم است که هر انسانی به عمل خود گرفتار است و هیچ‌کس بار گناه دیگری را متحمل نمی‌شود.

نمونه ۸۸: میش به خیالش می‌چزد گرگ به خیالش می‌بی

miš be xiyaleš mičarad gorg be xiyaleš mibi

میش به خیال خود می‌چزد و گرگ به خیال خود (گوسفند) می‌برد.

این مثل برای زمانی به کار می‌رود که دو طرف دعوا در خیال خامند و هیچ یک به مقصود خود نمی‌رسند.

نمونه ۸۹: اگه می ترسیدم خرس و گراز غله ام نمی کش مور دراز

aga mitersedom xers o gorāz γalla omnemikeš  
mowre derāz

اگر از خرس و گراز می‌ترسیدم غله را در زمینی بسیار وسیع نمی‌کاشتم.

این مثل برای وقتی است که فردی در انجام دادن کاری کاملاً مصمم است.

نمونه ۹۰: گرگ می‌زی اگله وای به یکی دارون

gorg mizi a galla vāy be yekki dārun

گرگ به گله حمله می‌کند وای به آن‌ها که فقط یک گوسفند دارند.

این مثل را بیشتر در هنگام مرگ جوانی که تنها فرزند خانواده است، به کار می‌برند.

نمونه ۹۱: شو حال سگم روز حیدربگم

šow hāl-e sagom ruz heidarbagom

شب حالم مانند سگ است و روز مانند حیدربگ هستم.

این ضرب‌المثل برای بیان این است که فرد در شب بیمار است و در روز حال جسمانی بسیار خوب است. به دلیل اینکه سگ‌های نگهبان در شب بیدارند و زوزه می‌کشند، حال بیمار که در شب بیدار است و ناخوش به آن مانند شده است. از آن‌جا که مثل‌ها غالباً آهنگین هستند، در این مثل برای این منظور از شخصیت حیدربگ که در جامعه روستایی شناخته شده، استفاده شده است و ضمن آهنگین کردن کلام، تقابل سگ و حیدربگ و دو کلمه شب و روز به خوبی تفاوت حال بیمار را در دو زمان نشان می‌دهد. قصه حیدربگ و سمنبر سروده‌ای از تبار منظومه‌های ادب شفاهی است که در ادبیات عامه فارسی‌زبانان جایگاه خوبی دارد. این قصه در کنار سایر قصه‌های شیرین عامه‌پسند چراغ روشنایی بخش روستاییان و عشایر کشور بوده و هست» (قنبری عدیوی، ۱۳۸۸: ۲۱۵).

نمونه ۹۲: گوش یه من گربه سه چارک

guš ye man gorba se čārak

گوشت یک من است؛ در حالی که گربه سه چارک است.

این ضرب‌المثل برای زمانی به کار می‌رود که فردی کوچک جثه می‌خواهد وسیله‌ای را جا به جا کند که بسیار سنگین و بزرگ است.

نمونه ۹۳: گلم بی رمم بی سگم چوکلیش می خه خوم وایم بی

galam bi ramam bi sagom čukališ mixa xom vāyam bi  
گله و رمه داشتیم سگم چوکلی می خورد، خودم آرزوی آن را داشتیم.

چوکلی دوغی است که جوشیده می‌شود و به شکل توده‌ای سفید درمی‌آید که اطراف آن آب جمع می‌شود. آب آن را می‌گیرند و از آن توده، کشک درست می‌کنند.

این ضرب‌المثل برای بیان آن است که فردی انواع تمکانات مالی را دارد؛ اما بهره‌ آن برای دیگری است و خودش از آن استفاده نمی‌کند.

نمونه ۹۴: دز حاضر، بزم حاضر

doz hazer bozam hazer

دزد حاضر است و بزم حاضر.

این ضرب‌المثل زمانی به کار می‌رود که جوانب مسأله‌ای با شواهد محکم روشن می‌شود.

نمونه ۹۵: بز گر ا گله پر

boz-e gar a gala par

معنی: بزى که گر است از گله جداست. «بز گر آن که دارای عیب یا خصلتی ناپسند است و برای پرهیز از سرایت او باید از دیگران دور بماند» (انوری، ۱۳۸۳: ۱۵۴). این مثل را برای کسانی به کار می‌برند که از جمع کناره می‌گیرند.

نمونه ۹۶: خدا وقتی غضب ا موری می کو پرو بالش می دی

xodā vagti yazaba a muri miku par o bāleš  
midi

خداوند وقتی به مورچه غضب می‌کند به او پرو و بال می‌دهد.

این ضرب‌المثل برای بیان آن است که اگر قرار باشد اتفاق بدی برای کسی بیفتد، خود فرد به آن دامن می‌زند.

نمونه ۹۷: کلاغ سیا دمی ا پاشه حیدر میشه حاتم جاشه

Kalāy-e siya domi a pāše heidar miš-e hātam a  
jāše

کلاغ سیاه دمی به آن آویزان است، حیدر می‌رود؛ اما حاتم به جای آن می‌آید.

این ضرب‌المثل زمانی به کار می‌رود که میهمانان مدام به خانه‌ای رفت و آمد می‌کنند.

### ۲-۳-۵. عناصر گیاهی در تمثیل و ضرب‌المثل‌ها

نمونه ۹۸: نه دو بهار نه میوه توسو ا کسی وینیسه

na du bahār na miveye towsu a kasi veyise

دوغ بهار و میوه تابستان برای کسی نمی‌ماند.

این ضرب‌المثل نشان‌دهنده آن است که فرد باید بخشش کند؛ چون هیچ نعمتی پایدار نمی‌ماند.

نمونه ۹۹: ا غریب ریشت بره پیاز هف پوس ا زبون لاف ایزنه دل نیشوه دوس

a γarib rišat bera piyaz-e haf pus a zabun  
lāfızane del nišave dus

اگر با غریبه‌ها پیوستگی عمیقی همچون لایه‌های تو در توی پیاز داشته باشی؛ این پیوستگی ظاهری است و از دل با تو دوست نمی‌شود.

در گویش وارکی گاه ضرب‌المثل‌هایی دیده می‌شود؛ همچون ضرب‌المثل فوق که به گویش لری است و این تحت تأثیر معاشرت با اقوام لری است که به این ناحیه می‌آمدند یا در آن‌جا زندگی می‌کردند.

از ژرف‌ساخت چنین سخنانی می‌توان به باورهای قومی مناطق مختلف دست یافت. غالباً قومیت‌گرایی ویژگی بارز جوامع سنتی است. «قوم‌مداری و جداماندگی فرهنگی نیز کم و بیش از ویژگی‌های این‌گونه جوامع است که موجب ستایش فرهنگی خودی و گریز از بیگانه می‌شود زیرا بیگانگان به سنت آنان عمل نمی‌کنند و ارتباط با آن‌ها آداب و رسوم و هنجارها را تهدید می‌کند» (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۲۴۴).

فردوسی نیز دربارهٔ عدم اطمینان به بیگانگان چنین می‌گوید:

چو پیوسته خون نباشد کسی      نباید بر او بودن ایمن بسی

(فردوسی، ۱۳۷۹: ۲۴۱)

نمونه ۱۰۰: خوشا باغی که تره اش قر بکو

xošā bayi k tora aš qar boku

خوش به حال باغی که روباه از آن قهرکند.

این مثل را زمانی به کار می‌برند که افراد سوء استفاده‌گر با انسان قطع رابطه می‌کنند.

نمونه ۱۰۱: جُ ا دو برگگ ملومه گنم ا سر خوش

jo a do bargag malume ganom a sar-e xuš

جو از دو برگ بودن و گندم از سرخوشه مشخص است.

نوع محصول جو و گندم در هنگامی که سبز می‌شود مشخص است. جو از دوبرگ بودن آن و گندم از سر خوشه قابل تشخیص است. این ضرب‌المثل به این معنی است که هر پدیده‌ای از آغاز آن معلوم است که چه نتیجه‌ای در بردارد.

نمونه ۱۰۲: جُ تو میا گنم مَ می خوی

jo to miya ganom-e ma mixoy

جو تو می‌آید گندم مرا می‌خورد.

این ضرب‌المثل حکایت از آن دارد که امانتدار تو بودن برای من آسیب‌رسان است. ریشه این ضرب‌المثل حکایتی است که در بین اهل روستا مشهور است که کسی جُوش را نزد فرد دیگری به امانت می‌گذاشت؛ هر بار که می‌خواست جو را ببرد، صاحب‌خانه با نان گندم باید از او پذیرایی می‌کرد، از این رو این امانتداری باعث ضرر به امانتدار می‌شد و این سخن بازمانده چنین حکایتی است.

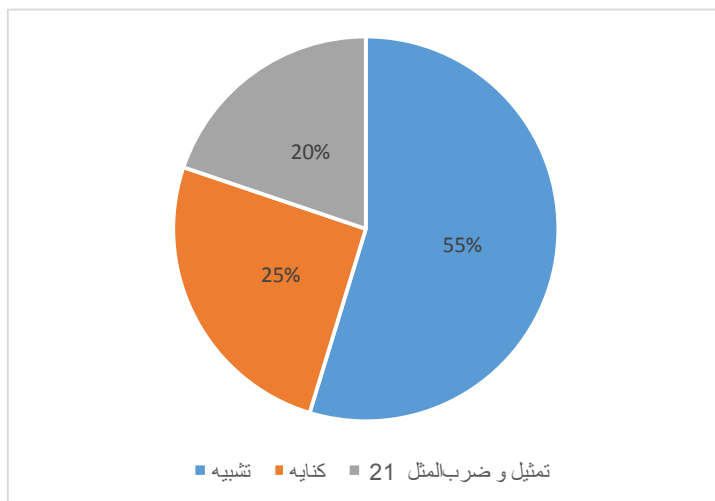
## ۶. تحلیل بحث

در بین عناصر زیست‌محیطی، حیوانات بسیار بیشتر از گیاهان در خلق تصاویر زبانی نقش دارند و این از آن روست که همزیستی و تعامل انسان با حیوان به عنوان موجودی متحرک بسیار است. در این گویش، تصاویر زبانی را بر اساس وضعیت جسمانی و رفتاری حیوانات ایجاد می‌کنند. در جدول‌های ویژگی‌های جسمانی و ویژگی‌های رفتاری، خصوصیات از حیوانات و حشرات ثبت شده است که در تصاویر زبانی به‌ویژه تشبیه کاربرد دارد. البته از حیواناتی که وجه استفاده از آن در زبانی استعاری مشخص نبود، نامی برده نشده است؛ مانند گوساله در عبارت (گوور ول می‌کو). گاه یک صفت و ویژگی را به چندین حیوان و یا چندین صفت را به یک حیوان نسبت داده‌اند و این خود باعث تنوع و توسعه عبارات استعاری و مجازی در این گویش است.





### ۳-۶. نمودار فراوانی تصاویر زبانی



در بین تصاویر زبانی، تشبیه بیشترین میزان فراوانی (۵۵ درصد) را به خود اختصاص داده است؛ زیرا در فرهنگ عوام برای القای مفاهیم و تأثیرگذاری سخن بیش از هر چیز نیاز به بیان تشبیهی است تا آن را به صورت کاملاً عینی و محسوس نشان دهند. پس از تشبیه، به ترتیب، کنایه (۲۵ درصد) تمثیل و ضرب‌المثل (۲۰ درصد) در رتبه‌های بعدی میزان استفاده از عناصر زیست‌محیطی قرار دارند.

### ۷. نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی شد تصاویر زبانی چون تشبیه، تمثیل، ضرب‌المثل و کنایه در گویش وارکی با رویکرد زبان‌شناسی زیست‌محیطی مورد واکاوی قرار گیرد. در این تصاویر هم از عناصر حیوانی و هم از عناصر گیاهی استفاده شد. نقش حیوانات نسبت به گیاهان در اصطلاحات این گویش پررنگ‌تر است؛ زیرا زندگی مردم این روستا با استعاره‌های حیوانات گره خورده است و این ارتباط در زبان‌شان هم باز نمود پیدا کرده است. در این گویش بر اساس ویژگی‌های ظاهری و رفتاری حیوانات، زبان کارکردی مجازی می‌یابد. دقت در رفتار حیوانات و تعامل با آنان باعث شده است که یک ویژگی را در چندین حیوان ببینند و آن را در انسان نظیره‌سازی کنند که این خود باعث توسعه کلام و گسترش آن است؛ همزیستی انسان با حیوان به‌گونه‌ای است که از بین مواردی که در این پژوهش به آن پرداخته شد، تنها در یک مورد؛ یعنی (هوا عین دهن میشه) از عناصر حیوانی برای غیر انسان استفاده کرده‌اند و دیگر آنکه دایره این عناصر حیوانی نیز بسیار گسترده است و حیوانات اهلی و غیر اهلی را شامل



می‌شود؛ به عبارتی دیگر، بیشتر حیواناتی که در زیست‌بوم این ناحیه وجود دارند، در زبان خود را بازمی‌نمایانند که شامل چهارپایان، پرندگان و حشرات می‌شوند. از عناصر گیاهی نیز تحت تأثیر اقلیم این ناحیه برای بیان مفاهیم تصویری استفاده شده است. اهالی این روستا از پوشش‌های گیاهی این ناحیه چون سرو و سپیدار و درختانی چون بلوط و بادام که در این منطقه فراوان است و غلاتی چون جو و گندم که از محصولات زراعی این ناحیه است، در زبان خویش استفاده کرده‌اند. گاه در توصیف حیوانات نیز از عناصر گیاهی استفاده شده است و از مجموع آن دو در توصیف انسان استفاده کرده‌اند. ویژگی‌های جسمانی حیوانات شامل چاقی، لاغری، قدرت، ضعف، زشتی، زیبایی و... و ویژگی‌های رفتاری که بیشتر در این تصاویر دیده می‌شود شامل تدررو، کندرو، عصبانیت، انزوا، سماجت، نادانی، مودی و... است. در تصاویری که با استفاده از این عناصر زیست‌محیطی در این گویش یافت شده است؛ بیشترین میزان را تشبیه به خود اختصاص داده است؛ البته تشبیهی که غالباً از نوع کنایی است و این از ویژگی‌های تشبیهات فرهنگ عامه است و بعد از تشبیه، به ترتیب کنایه و سپس تمثیل و ضرب‌المثل از عناصر زیست‌محیطی بهره‌مند بوده‌اند. نتایج این تحقیق بیشتر در چارچوب رویکرد زیست‌محیط طبیعی در تقسیم‌بندی استنسن و فیل (۲۰۱۴) قرار می‌گیرد.

## منابع

- ۱- آرمان، علیرضا و دیگران. (۱۳۹۸). «نگاشت‌های استعاره‌ای حیوانات در ضرب‌المثل‌های برآمده از متون ادب فارسی». دو ماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه. ۷ (۲). ۲۴۰-۲۰۷.
- ۲- امین‌پور، قیصر. (۱۳۸۰). «سنت و نوآوری در فرهنگ عمومی ایران». زبان و ادبیات فارسی، ۱(۱) ۲۳۳-۲۴۸.
- ۳- انوری، حسن. (۱۳۸۳). فرهنگ کنایات سخن. تهران: سخن.
- ۴- پارسا، سیداحمد. (۱۳۹۷). «پیوند تشبیه و کنایه در یک گونه نادر در ادب عامه». دو ماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه. ۶ (۲۲)، ۹۱-۱۰۶.
- ۵- ثروت، منصور. (۱۳۹۳). «بافت درونی کنایات». تاریخ ادبیات. ۷ (۲). ۴۵-۶۰.
- ۶- رضایی، محمد و مقیمی، نرجس. (۱۳۹۴). «بررسی استعاره‌های مفهومی در ضرب‌المثل‌های فارسی». مطالعات زبانی بلاغی. ۴ (۸)، ۹۱-۱۱۶.
- ۷- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۸). بحر در کوزه. تهران: علمی.
- ۸- زند، بهمن و سمایی، سیدمهدی و شهبازی، مسعود. (۱۳۹۰). «بررسی زبان‌شناختی خود رو نوشته‌های تهران و اردبیل». تحقیقات فرهنگی ایران. ۴ (۴)، ۱۸۵-۲۰۶.

- ۹- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۷۹). گلستان. شرح محمد خزائلی. تهران: فخر رازی.
- ۱۰- شریفی مقدم، آزاده و ندیمی، نرجس. (۱۳۹۲). «تحلیل معنی‌شناختی از کاربرد حیوانات در ضرب‌المثل‌های گویش لار (با تکیه بر دلالت، موضوعیت و کارکرد اجتماعی)». فصلنامه نامه فرهنگستان ویژه‌نامه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، ۱۲ (۱).
- ۱۱- طالبی دستنابی، مهناز و قطره، فریبا. (۱۳۹۸). «بررسی ساختاری و معنایی صفت‌های برگرفته از نام جانوران در گویش لری بختیاری: تحلیلی در زبان‌شناسی زیست‌محیطی». زبان و زبان‌شناسی. ۱۴ (۲).
- ۱۲- عبداللهی، محبوبه. (۱۳۹۳). «تمثیل روایی و انواع آن در ادب فارسی». پژوهش‌های ادبی و بلاغی. ۲ (۲). صص ۱۱۳-۱۲۹.
- ۱۳- غیاثیان، مریم سادات و دیگران. (۱۳۹۷). «خوانشی بر استعاره‌های تصویری روزنامه همشهری در بحران‌های زیست‌محیطی کلان شهر تهران». فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۰ (۴). ۱۶۹-۱۹۵.
- ۱۳- فتوحی، محمود. (۱۳۸۳). «تمثیل (ماهیت، اقسام، کارکرد)». زبان و ادبیات فارسی. ۱۰ (۱). ۱۴۱-۱۷۸.
- ۱۴- فتوحی رودم‌عجنی، محمود. (۱۳۸۵). بلاغت تصویر. تهران: سخن.
- ۱۵- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). شاهنامه. پیرایش جلال‌الدین خالقی مطلق. تهران: سخن.
- ۱۶- قنبری عدیوی، عباس. (۱۳۸۸). «قابلیت‌های اقتباسی منظومه عامیانه حیدربک و سمنبر». فرهنگ مردم ایران. ۵ (۳). ۲۱۵-۲۲۶.
- ۱۷- فضایی، سیده مریم و شریفی، شهلا. (۱۳۹۲). «بررسی طرحواره‌های قدرتی در برخی از ضرب‌المثل‌های فارسی». زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان. ۵ (۱). ۱۳۱-۱۴۴.
- ۱۸- قطره، فریبا و پشتوان حمیده و طالبی دستنابی، مهناز. (۱۳۹۴). «رویکرد زیست‌محیطی در پژوهش‌های زبانی». زبان‌شناخت. ۶ (۱۱). ۲۴۳-۲۳۱.
- ۱۹- کشاورزی، سودابه و صیادکوه، اکبر و سیادت، عسکر. (۱۳۹۸). «ساختمان صرفی فعل در گویش کوهمره نودان». ادبیات و زبانهای محلی ایران زمین. ۵ (۲). ۱۰۴-۸۵.
- ۲۰- مشتاق مهر، رحمان و فیضی، امینه. (۱۳۹۷). «بررسی عناصر زبان‌شناسی زیست‌محیطی در متون عرفانی با تکیه بر آثار بهاء ولد، مولوی، و بقلی شیرازی». نشریه زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز. ۱۹ (۱). ۲۱۰-۱۸۵.
- ۲۱- نظامی، الیاس. (۱۳۸۴). لیلی و مجنون. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.

۲۲- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۸۹). فنون بلاغت و صناعات ادبی. تهران: اهورا.

- 23- Alghadmi, N.A. (2019). Socio-pragmatic representation of animal in Al-Bahah proverbs: an ecolinguistic analysis. *Utopiay Praxis Latinoamericana*. V24, 274-284.
- 24- Haugen, E., 1972. The ecology of language. In: Dil, Anwar S. (Ed.), *The Ecology of Language*. Essays by Einar Haugen. Stanford University Press, Stanford, 325-339.
- 25- Hsieh, S.C. (2006). « A corpus-based study on animal expressions in Mandarin Chinese and German. *Journal of Pragmatics*. 38 (12), 2206-2222.
- 26- Mühlhäusler, P. (2003). *Language of environment and environment of language: a case in Eco linguistics*. London and Colombo: Battle Bridge Publication.
- 27- Sapir, E. (1912). Language and Environment. *American Anthropologist*. 14.
- 28- Steffensen, S.V & Fill, A. (2014). Ecolinguistics: the state of the art and future horizons. *Language Sciences*, 41, 6-25.
- 29- Wierzbicka, A. (1985). *Lexicography and Conceptual Analysis*. Ann Arbor: Karoma Publishers.



فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال یازدهم - شماره چهارم - زمستان ۱۴۰۰ - شماره پيوسته ۳۴

## مفهوم‌سازی‌های فرهنگی «خشم» در گویش بختیاری منطقه زز و ماهرو

بر مبنای زبان‌شناسی فرهنگی (ص ۴۹-۷۷)

غلامرضا خادمی<sup>۱</sup>، زهرا ابوالحسنی چیمه<sup>۲</sup> (نویسنده مسئول)، بهروز محمودی بختیاری<sup>۳</sup>

20.1001.1.2345217.1400.11.4.2.1

تاریخ پذیرش: ۹۹/۸/۱۱

تاریخ دریافت: ۹۹/۲/۱۰

نوع مقاله: پژوهشی

### چکیده

مفهوم‌سازی‌های فرهنگی، بیان‌کننده طرز تفکر و دیدگاه جامعه نسبت به پدیده‌ها است. بررسی آن‌ها به رفع سوء تفاهات فرهنگی کمک می‌کند و مفاهمه بین فرهنگی را تسهیل می‌نماید. در این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، مفهوم‌سازی‌های فرهنگی «خشم» در گویش بختیاری منطقه زز و ماهرو در چارچوب زبان‌شناسی فرهنگی بررسی و ریشه‌های فرهنگی آن‌ها توصیف شده است. سبک زندگی روستایی و عشایری مردم منطقه و تماس آنان با طبیعت، بستری برای مفهوم‌سازی‌های فرهنگی با استفاده از واژه‌های مربوط به عناصر و پدیده‌های طبیعی فراهم کرده است. همچنین، بسیاری از مفهوم‌سازی‌های فرهنگی از طریق کاربرد واژه‌های مربوط به اندام‌های بدن بیان می‌شود. جامعه آماری، هفتصد مورد از عبارات، اصطلاحات، مویه‌ها و ضرب‌المثل‌های مرتبط با «خشم» است که در این گویش استفاده می‌شود. داده‌های پژوهش از طریق مطالعه میدانی و با استفاده از مصاحبه و مشاهده جمع‌آوری شده است. نتایج تحلیل و بررسی داده‌ها نشان می‌دهد که ریشه این مفهوم‌سازی‌ها، در سبک زندگی روستایی و عشایری، عقاید و باورها، تأثیر فیزیولوژیکی عواطف و احساسات بر اندام‌های بدن انسان و تخیلات و تصورات گویشوران نسبت به «خشم» قرار دارد؛ این سبک زندگی ایجاب می‌کند که مردم با طبیعت تماس مستقیم داشته باشند؛ از این رو، از جنبه‌های خشن، ویرانگر و مخرب طبیعت به مثابه حوزه ملموس برای بیان مفهوم انتزاعی «خشم» استفاده می‌کنند و باورها، تصورات و تخیلات خود در مورد تأثیر «خشم» بر اندام‌های بدن را برای بیان مفهوم‌سازی‌ها به کار می‌برند. مفهوم‌سازی‌های فرهنگی «خشم» به صورت «آتش، حرارت، نیرو و رعد و برق» ناشی از الهام از پدیده‌های طبیعت و سبک زندگی روستایی-عشایری است.

کلمات کلیدی: اجزای طبیعت، زبان‌شناسی فرهنگی، خشم، گویش بختیاری، مفهوم‌سازی فرهنگی

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان‌شناسی همگانی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: khademi416@yahoo.com

Email: abolhassani@samt.ac.ir

Email: mbakhtiari@ut.ac.ir

۲. دانشیار گروه زبان‌شناسی، پژوهشکده سمت، تهران، ایران.

۳. دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

## ۱. مقدمه

مفهوم‌سازی‌های فرهنگی، ابزارهایی زبانی هستند که با استفاده از عناصر فرهنگی جامعه زبانی مانند باورها، سنت‌های مذهبی، عقاید، سبک زندگی، تخیلات و تصورات گویشوران نسبت به خود، دیگران، طبیعت و ماوراء طبیعت، مفاهیم انتزاعی را در زبان بازنمون می‌کنند. عناصر فرهنگی جوامع زبانی مختلف، متفاوت هستند؛ بنابراین، مفهوم‌سازی‌های فرهنگی آنان هم متفاوت است؛ از این‌رو، مطالعه مفهوم‌سازی‌ها، فرصت‌هایی را ایجاد می‌کند تا گویشوران، با پی‌بردن به این تفاوت‌های زبانی فرهنگ‌ویژه، درک درست‌تری از فرهنگ داشته باشند، مفاهیم زبانی را بهتر انتقال دهند و مفاهیم بین فرهنگی بهتر صورت پذیرد. از طرف دیگر، فرهنگ، ذخیره و میراث ناملموس هر جامعه زبانی است که مطالعه مفهوم‌سازی‌های فرهنگی، به حفظ آن کمک می‌کند.

این پژوهش به دنبال بررسی مفهوم‌سازی‌های فرهنگی «خشم» در گویش بختیاری منطقه زز و ماهرو<sup>(۱)</sup> در چارچوب زبان‌شناسی فرهنگی، با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با بررسی بیش از هفتصد مورد از مویه‌ها، ضرب‌المثل‌ها، عبارات و جملات مربوط به «خشم» است و به این پرسش پاسخ می‌دهد که در گویش مذکور، «خشم» چگونه مفهوم‌سازی می‌شود و چه عناصری در این مفهوم‌سازی‌ها نقش دارند. به نظر می‌رسد که سبک زندگی روستایی و عشایری و تماس مستقیم آنان با طبیعت در بازنمایی مفهوم‌سازی‌های فرهنگی خشم مؤثر است.

گویش بختیاری یا لری بختیاری، از گویش‌های جنوب غربی ایران و گویش مردم بختیاری است که جزئی از مردم لر به شمار می‌روند و به آن‌ها لر بزرگ می‌گویند و در جنوب غربی ایران ساکن هستند. این گویش گونه‌های مختلفی دارد. یکی از این گونه‌ها در منطقه زز و ماهرو تکلم می‌شود. این منطقه، بخشی از شهرستان الیگودرز در استان لرستان و منطقه‌ای کوهستانی است. تمام ساکنین آن، زندگی روستایی و عشایری دارند و سبک زندگی آنان، شرایط استفاده از عناصر طبیعت را در ساخت مفهوم‌سازی‌های فرهنگی مهیا می‌کند؛ برای مثال، یکی از این عناصر، آتش است. آتش، جزء جدایی‌ناپذیر زندگی انسان به‌ویژه زندگی روستایی و عشایری است که ویژگی‌های مختلفی دارد. از این ویژگی‌ها در بیان مفهوم‌سازی‌های مختلف استفاده می‌شود؛ مثلاً، برای بیان مفهوم «میهمان‌نازی» از عبارت «تَشس ها و کار = tašes hâ ve kâr»: آتشش همیشه روشن است» استفاده می‌شود. برای بیان مفهوم «مرگ»، از عبارت «تَش حونسو کور وی = taš hu:nesu: ku:r vi:d»: آتش خانه آن‌ها خاموش شد» استفاده می‌شود؛ همچنین، برای بیان مفهوم «داشتن فرزند پسر» از عبارت «تَش حونسو رُوشه اِمونه = taš hu:nes ru:še ēmu:ne»: آتش خانه‌اش روشن می‌ماند» استفاده می‌شود. مفهوم «امید» نیز با استفاده از آتش و عناصر مرتبط با آن بیان می‌شود و به صورت «چپ چالمی = čepe čālemi»: دسته هیزم [روشن کننده] چاله [آتش] من هستی» بیان می‌شود. این‌ها، نمونه‌هایی از مفهوم‌سازی-

های فرهنگ‌ویژه هستند که نشان می‌دهد سبک زندگی و تماس با طبیعت و تأثیر اجزاء طبیعت بر انسان، باعث نمود آن‌ها در زبان می‌شود و به جنبه‌های مختلف تجارب انسان از طریق زبان عینیت می‌بخشد؛ بنابراین، می‌توان نقش اجزاء و عناصر طبیعت را در مفهوم‌سازی‌های فرهنگی، به‌ویژه مفهوم‌سازی «خشم» بررسی نمود و رابطه سبک زندگی روستایی-عشایری، عناصر طبیعت و اجزای بدن را در مفهوم‌سازی‌های فرهنگی مشخص نمود.

## ۲. پیشینه تحقیق

جدانمودن زبان و فرهنگ عملاً ناممکن است. زبان فعالیت فرهنگی است و یکی از بازنمودهای فرهنگ، زبان است. از این رو، مطالعه هر یک بدون توجه به دیگری کار دشواری است. زبان‌شناسان و پژوهشگران، همواره سعی نموده‌اند تا مطالعه این دو موضوع را به هم مرتبط سازند. اخیراً شاخه‌ای از زبان‌شناسی به نام زبان‌شناسی فرهنگی توسعه یافت تا بتواند زبان را در بستر فرهنگی آن مطالعه نماید. در سال‌های اخیر، مطالعاتی در زمینه زبان‌شناسی فرهنگی و مفهوم‌سازی‌های فرهنگی انجام شده است که در این‌جا به بررسی پژوهش‌های مرتبط با مفهوم‌سازی‌های عواطف و احساسات از جمله «خشم» پرداخته می‌شود.

بررسی مفهوم‌سازی‌های فرهنگی کاری نسبتاً جدید است اما با وجود این، محققان و زبان‌شناسان در کشورهای مختلف مفهوم‌سازی‌های فرهنگی را مورد توجه قرار داده‌اند. پژوهشگران زیادی در سال‌های اخیر به مفهوم‌سازی‌های فرهنگی عواطف و احساسات مرتبط با اعضای بدن پرداخته‌اند؛ برای مثال، قادری و توانگر (۱۳۹۲) مفهوم‌پردازی دل، جگر و چشم در بوستان سعدی، یو (۲۰۰۷) مفهوم‌سازی قلب در زبان چینی و بافت فرهنگی آن، معالج (Maalej، ۲۰۰۷) مفهوم‌سازی‌های ترس در زبان عربی تونس، شریفیان، دیرون (Dirven) و نیومایر (Niemeier، ۲۰۰۸) مفهوم‌سازی‌های اندام‌های داخلی بدن در زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون، شریفیان (۲۰۱۷) استعاره‌های فرهنگی بدن‌مند با تأکید بر «دل»، استانکیچ (Stankic، ۲۰۱۷) مفهوم‌سازی‌های فرهنگی در گفتمان شوخی در انگلیسی و صربستانی، باگاشیوا (۲۰۱۷) مفهوم‌سازی‌های فرهنگی دهان، لب، زبان و دندان‌ها در بلغاری و انگلیسی، شریفیان (۱۳۹۰) مفهوم‌سازی‌های واژه دل در زبان فارسی، شریفیان (۱۳۹۱) مفهوم‌سازی‌های واژه «چشم» و «دریافت بصری» در زبان فارسی را بررسی کرده‌اند و مفهوم‌سازی‌های مختلف را در فرهنگ‌های مختلف، مطالعه نموده‌اند.

پژوهش‌های اندکی در مورد مفهوم‌سازی‌های خشم انجام شده است و بیشتر پژوهش‌های انجام‌شده، رویکردی شناختی دارند تا فرهنگی. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

طالبی دستنایی و همکاران (۱۳۹۵)، استعاره خشم در نابینایان مطلق مادرزاد و همتهای بینایشان را بررسی نموده‌اند و بیان کرده‌اند که گرچه بسیاری از استعاره‌های مربوط به خشم در زبان‌های مختلف مشابه هستند اما در بعضی از موارد استعاره‌های فرهنگ‌ویژه و زبان‌ویژه نیز وجود دارد. همچنین، با مقایسه استعاره‌های خشم در زبان نابینایان مطلق مادرزادی و همتهای بینای آن‌ها، بیان می‌کند که تفاوت‌های زیادی در استعاره‌سازی دو گروه وجود ندارد و این مسئله، تأثیر گفتارگرایی در شکل‌گیری مفاهیم را روشن می‌کند.

مولودی و همکاران (۱۳۹۴) به مطالعه «کاربست رویکرد پیکره بنیاد تحلیل الگوی استعاری در زبان فارسی: مطالعه حوزه مقصد خشم» پرداخته‌اند. در این پژوهش، مفهوم‌سازی استعاری حوزه مقصد خشم در زبان فارسی بر اساس نظریه استعاره مفهومی بررسی شده است و ۴۲ حوزه مبدأ برای خشم شناسایی شده و زبانی هر یک از حوزه‌های مبدأ تعیین گردیده است. همچنین، مفهوم‌سازی خشم در دو زبان انگلیسی و فارسی بررسی تطبیقی شده و مشخص گردیده است که بسیاری از حوزه‌های مبدأ پرتکرار، مشترک هستند و برخی نیز فقط در زبان فارسی موجود است که ناشی از تفاوت‌های فرهنگی است.

ساسانی و ملکیان (۱۳۹۳)، مفهوم‌سازی خشم را با کمک استعاره مورد بررسی قرار داده‌اند. رایج‌ترین حوزه‌های مبدأ برای مفهوم‌سازی خشم در زبان فارسی را «خرابی/ویرانی، آتش/گرما، تغییر فیزیولوژیکی و رفتار/واکنش حیوانی» می‌دانند. در این پژوهش، استعاره‌ها به سه گروه تقسیم می‌شوند: گروه اول بر واکنش احساسی، گروه دوم هم بر علت و هم بر واکنش احساسی صورت‌گرفته متمرکز هستند و گروه سوم، علت بروز احساس را مورد تأکید قرار می‌دهند.

همچنین، پژوهش‌های زیادی در جنبه‌های مختلف گویش بختیاری انجام شده است که چند مورد آن که ارتباط بیشتری با پژوهش حاضر دارد بررسی می‌شود.

خادمی (۱۳۹۴)، کنش گفتاری نفرین را در گویش بختیاری بررسی و کاربردها و مفاهیم مختلف نفرین را بیان کرده است. در این پژوهش، به بررسی باهمایی عناصر و عوامل زبانی و غیرزبانی در شکل‌گیری کنش گفتاری نفرین و نحوه بروز این عناصر و عوامل در این کنش گفتاری و ویژگی‌ها و کارکردهای پاره‌گفتارهای نفرین پرداخته شده است. خادمی همچنین، به مفهوم‌سازی‌های فرهنگی مرگ در گویش بختیاری زز و ماهرو در مقاله دیگری پرداخته است (زیر چاپ). رضایی (۱۳۹۳)، ساخت ناگذرا را در گویش بختیاری مسجدسلیمان مورد بررسی قرار داده و آن را با ساخت مجهول در گویش بختیاری مقایسه کرده است. وی نتیجه گرفته است که ساخت ماده ناگذرا در ساخت مجهول نیز به کار می‌رود. هر دو ساخت، دارای شباهت روساختی هستند اما تفاوت این دو ساخت با آوردن عامل در ساخت مجهول به صورت گروه حرف اضافه‌ای مشخص می‌گردد. رضایی و امانی بابادی (۱۳۹۲) نمود دستوری گویش بختیاری را بررسی نموده‌اند. در این پژوهش، انواع نمود در گویش بختیاری و تظاهر



واژ - نحوی آن‌ها را بررسی و نمود در گویش بختیاری را با زبان فارسی مقایسه و تفاوت‌های آن‌ها را بیان نموده‌اند. قنبری عدیوی (۱۳۸۶) در پژوهشی میدانی، عبارت‌های کوتاه و روزمره در زندگی روزمره عشایر بختیاری را مورد توجه قرار داده است که در مقام دعا و نفرین مورد استفاده قرار می‌گیرند. در این پژوهش، عناصر اصلی دعا و نفرین و کارکردهای آنان در فرهنگ عامه بختیاری مورد بررسی قرار گرفته است.

در پژوهش حاضر تلاش شده است که مفهوم‌سازی‌های فرهنگی «خشم» در گویش بختیاری منطقه زو و ماهرو با استفاده از اجزای بدن و عناصر طبیعت در بستر زبان‌شناسی فرهنگی بررسی و تحلیل شود.

### ۳. مبانی نظری زبان‌شناسی فرهنگی

زبان‌شناسی فرهنگی (cultural linguistics) شاخه‌ای نسبتاً جدید از زبان‌شناسی است که به بررسی رابطه بین زبان و فرهنگ و تأثیر متقابل آن‌ها می‌پردازد؛ زبان را زیرمجموعه‌ای از فرهنگ می‌داند که ویژگی‌های گوناگون فرهنگ را منعکس می‌کند (نک: شریفیان، ۲۰۱۱). تأکید روی فرهنگ به عنوان منبع تجربه مفهوم‌سازی (conceptualization) از طریق ساختارهای شناختی مانند طرحواره (schema)، مقوله (category)، استعاره (metaphor) و رویداد (event) دارد (نک: پالمر و شریفیان، ۲۰۰۷: ۱۱)؛ چارچوبی است که به نقش فرهنگ در گزینش‌های زبانی و ادراکات زبانی می‌پردازد و نقش زبان را در حفظ و انتقال مفهوم‌سازی‌های فرهنگی (cultural conceptualization) می‌داند (نک: فرانک، Frank، ۲۰۱۵: ۴۹۳).

شریفیان (۲۰۱۱، ۲۰۱۲ و ۲۰۱۷) از اصطلاح زبان‌شناسی فرهنگی برای اشاره به رشته‌ای استفاده می‌کند که اخیراً گسترش یافته است و دارای زمینه‌های میان‌رشته‌ای است که روابط بین زبان و مفهوم‌سازی‌های فرهنگی را کشف می‌کند. زبان‌شناسی فرهنگی به ویژگی‌های زبان‌های انسانی می‌پردازد که مفهوم‌سازی‌های برساخته فرهنگی را رمزینه‌گذاری می‌کند که تمام دامنه تجارب انسانی را در برمی‌گیرد (نک: شریفیان، ۲۰۱۷)؛ به عبارتی دیگر، بسیاری از ویژگی‌های زبان‌های انسانی در مفهوم‌سازی‌های فرهنگی جای می‌گیرند (همان). در واقع، زبان‌شناسی فرهنگی، ویژگی‌های زبان انسان را مطرح می‌کند که تجارب انسانی را در همه زمینه‌ها با استفاده از مفاهیم فرهنگی از طریق واژه‌های زبان بیان می‌کند و این مفاهیم فرهنگی ممکن است از فرهنگی به فرهنگی دیگر متفاوت باشند.

شریفیان (۲۰۱۱) چارچوبی نظری از شناخت فرهنگی و زبان و همچنین چارچوبی تحلیلی از مفهوم‌سازی‌های فرهنگی و زبان برای زبان‌شناسی فرهنگی ارائه می‌دهد.

### ۱-۳. چارچوب نظری زبان‌شناسی فرهنگی

چارچوب نظری زبان‌شناسی فرهنگی پایه‌ای برای درک مفهوم‌سازی‌های فرهنگی و بازنمود آن‌ها در زبان فراهم می‌کند (نک: شریفیان، ۲۰۱۷: ۵). زبان نقشی دوگانه در ارتباط با مفهوم‌سازی‌های فرهنگی دارد؛ از طرفی، تعاملات زبانی برای توسعه مفهوم‌سازی‌های فرهنگی، حیاتی و ضروری است، چون این تعاملات برای گویشوران، فضایی فراهم می‌کنند تا معانی را در مورد تجارب خود بسازند و بازسازی کنند؛ از سوی دیگر، بسیاری از جنبه‌های ساختار زبان و کاربرد زبان، مفهوم‌سازی‌های فرهنگی را ترسیم و منعکس می‌کنند. از این رو، مطالعه زبان به خودی خود، کلید مهمی برای درک مفهوم‌سازی‌های فرهنگی و شناخت فرهنگی مرتبط با زبان و گونه‌های زبانی است (نک: شریفیان، ۲۰۱۷: ۲). در مرکز چارچوب نظری زبان‌شناسی فرهنگی، مفهوم «شناخت فرهنگی» قرار دارد که درک مفاهیم «شناخت» و «فرهنگ» را در ارتباط با زبان میسر می‌نماید (نک: شریفیان، ۲۰۰۹ و ۲۰۱۱).

### ۲-۳. چارچوب تحلیلی زبان‌شناسی فرهنگی

چارچوب تحلیلی زبان‌شناسی فرهنگی، ابزارهایی برای تحلیل ارتباط بین زبان و مفهوم‌سازی‌های فرهنگی فراهم می‌کند. این ابزارها شامل مفاهیمی مانند «طرحواره‌های فرهنگی»، «مقوله‌های فرهنگی» و «مجاز/استعاره‌های فرهنگی» است (نک: شریفیان، ۲۰۱۷: ۳). چارچوب تحلیلی زبان‌شناسی فرهنگی بر این مبنا است که بسیاری از زبان‌های انسانی، مفهوم‌سازی‌های فرهنگی را کدگذاری و معرفی می‌کنند. به بیان دیگر، این مفهوم‌سازی‌ها از طریق ویژگی‌های (features) زبان‌های انسانی تثبیت می‌شوند و از طریق اعضای بدن، منعکس می‌شوند و به زبان فنی تر، «بدنمند» (embodiment) می‌شوند.

### ۳-۳. مفهوم‌سازی‌های فرهنگی

زبان‌شناسی فرهنگی، رابطه بین زبان و مفهوم‌سازی‌های فرهنگی را بررسی می‌کند (نک: شریفیان، ۲۰۱۷) و زبان را در بافت فرهنگی و اجتماعی مطالعه و به طرحواره‌ها و مدل‌های فرهنگی توجه می‌کند (نک: پالمر، ۱۹۹۶، شریفیان، ۲۰۰۲، ۲۰۰۳). شریفیان (۲۰۰۳ و ۲۰۱۱) روش‌های براساخته فرهنگی برای مفهوم‌سازی تجارب را مفهوم‌سازی فرهنگی می‌نامد و این مفهوم‌سازی‌ها از تعامل بین اعضای یک گروه فرهنگی پدیدار می‌گردند و همواره در طول زمان و مکان مورد تجدید نظر قرار می‌گیرند. مفهوم‌سازی‌ها، در تعاملات بین اعضای گروه‌های فرهنگی ساخته می‌شوند و افکار و رفتار این گروه‌های فرهنگی باعث توسعه این مفهوم‌سازی‌ها می‌شود. ممکن است عناصری چون عقاید، رسوم، هنجارها، ارزش‌ها، احساسات و عواطف مفهوم‌سازی شوند. مفهوم‌سازی‌های فرهنگی شامل طرحواره‌های فرهنگی

(cultural schema) یا مدل‌های فرهنگی (cultural model)، مقوله‌بندی‌ها و استعاره‌ها است (نک: شریفیان، ۲۰۱۱)؛ بنابراین، پایه اصلی زبان‌شناسی فرهنگی این است که زبان زیرمجموعه‌ای از فرهنگ است که ویژگی‌های گوناگون زبان و فرهنگ را منعکس و مجسم می‌کند (همان). از این رو، زبان‌شناسی فرهنگی بر فرهنگ به عنوان منبع تجربه مفهوم‌سازی از طریق ساختارهای شناختی مانند طرحواره، مقوله، استعاره و رویداد، تأکید دارد (پالمر و شریفیان، ۲۰۰۳: ۱۱).

می‌توان گفت که زبان از طریق فرهنگ نمود پیدا می‌کند و پدیده‌ای فرهنگی است و مفهوم‌سازی‌های فرهنگی، تجارب، احساسات و افکار انسان‌ها را از طریق واژه‌ها و ساختارهای زبانی با استفاده از اجزای بدن، بیان می‌کند. این مفهوم‌سازی‌ها از طریق «بدنمند نمودن» حوزه‌های انتزاعی، درک این مفاهیم را آسان می‌نماید. یو (۲۰۱۵: ۲۲۷) می‌گوید که ذهن از بدن متجلی می‌شود و شکل خود را از بدن می‌گیرد و بدن با محیط در تعامل است. یو (۲۰۰۲: ۲۹) همچنین، می‌گوید که استعاره‌های مفهومی، ریشه در تجربه‌های مرتبط با بدن دارند، مدل‌های فرهنگی، این تجربه‌های بدنمند را که در حوزه‌های مقصد به کار می‌روند، گزینش می‌کنند و تجارب بدنمند، غالباً به وسیله استعاره‌های مفهومی ساختاربندی می‌شوند. به نظر می‌رسد که مفهوم «بدن» تا حد زیادی به مفهوم‌سازی‌های فرهنگی متکی باشد (نک: شریفیان، ۲۰۰۳) و منظور از مفهوم‌سازی‌های فرهنگی، ساختارهایی فرهنگی مانند مقوله‌ها، طرحواره‌ها و استعاره‌هایی هستند که در سطح فرهنگی شناخت گسترش یافته‌اند (همو، ۲۰۰۸).

### ۴-۳. استعاره‌های فرهنگی

از نظر زبان‌شناسی فرهنگی، استعاره‌های فرهنگی، مفهوم‌سازی‌هایی فرهنگی هستند که بسیاری از آنان ریشه در سنت‌های فرهنگی مثل طب سنتی، ادیان و مذاهب، جهان بینی‌های باستانی و غیره دارند (شریفیان، ۲۰۱۷)؛ برای مثال، در زبان چینی، قلب، جایگاه عواطف است که ریشه در یافته‌های طب سنتی چینی دارد (یو، ۲۰۰۸). زبان‌های مختلف، استعاره‌های فرهنگی متفاوتی در ارتباط با رنگ‌ها دارند. اصطلاحات «دروغ سفید»، «گوسفند سیاه»، «بازار سیاه» و «نوار قرمز» در زبان انگلیسی، بیان‌کننده استعاره‌های فرهنگی هستند. دروغی که بی‌ضرر و ناچیز باشد به منزله دروغ سفید و فردی که برای خانواده بی‌آروبی بیاورد به عنوان گوسفند سیاه مفهوم‌سازی می‌شود (نک: شریفیان، ۲۰۱۷: ۸). شریفیان به چنین مفهوم‌سازی‌هایی، «استعاره‌های فرهنگی» می‌گوید تا آن‌ها را از دیگر مفهوم‌سازی‌ها متمایز کند و تأکید می‌کند که این مفهوم‌سازی‌ها، جهانی نیستند (همان، ۲۱).

### ۳-۵. طرحواره‌های فرهنگی

طرحواره، شبکه‌ای از دانش، باورها و انتظارات در مورد ابعاد خاصی از جهان است (نک: یو، ۲۰۱۷). طرحواره‌های فرهنگی جزء مفهوم‌سازی‌های فرهنگی هستند که به آسانی قابل تشخیص هستند. طرحواره‌های فرهنگی در ابعاد زبانی مختلف معرفی می‌شوند. این طرحواره‌ها ممکن است شامل مفاهیم فرهنگی، دانش، عقاید، نگرش‌ها، ارزش‌ها و هنجارهایی باشد که اساس تفکر و استدلال فرهنگ‌های مختلف را پایه‌گذاری می‌کنند. پالمِر (۱۹۹۶) ادعا می‌کند که به احتمال زیاد، همه دانش بومی زبان و فرهنگ به طرحواره‌های فرهنگی تعلق دارد و عملاً طرحواره‌ها از وجود فرهنگ و گفتگو در زبان تشکیل می‌شوند.

طرحواره‌های فرهنگی، زیرمجموعه‌ای از طرحواره‌های شناختی هستند که از تجارب فرهنگی افراد انتزاع می‌شوند و تجارب مشترک افراد به حساب می‌آیند و از طرحواره‌هایی انتزاع می‌شوند که کاملاً با تجارب فردی شده افراد متفاوت هستند (نک: شریفیان، ۲۰۱۷). این طرحواره‌ها، افراد را قادر می‌سازند تا معانی فرهنگی را انتقال دهند و به عنوان دانش مشترکی در بین افراد حاضر در گفتگو به کار روند. تعدادی از طرحواره‌های فرهنگی، مرتبط با مفاهیم انتزاعی و بر پایه الگوهای فرهنگ-ویژه هستند. بعضی دیگر، گسترش‌یافته‌نهایی طرحواره‌های تصویری هستند که نقش بدن انسان در آن‌ها چشمگیر است (باگاشوا، Bagasheva, ۲۰۱۷). طرحواره‌های فرهنگی، «ساختارهای مفهومی» هستند که به صورت نامتوازن بین اعضای گروه‌های فرهنگی، مشترک هستند (همو، ۲۰۱۱: ۲۴). با توجه به تجارب ما نسبت به اشیاء، مفاهیم و پدیده‌های خاص، این مفهوم‌سازی‌ها به صورت متفاوت ساخته، درک و تفسیر می‌شوند (دینه، Dinh، و شریفیان، ۲۰۱۷).

### ۳-۶. طرحواره‌های کاربردشناختی فرهنگی

طرحواره‌ها، مقوله‌ها و استعاره‌های فرهنگی، سه ابزار تحلیلی زبان‌شناسی فرهنگی هستند که مرتبط با مفهوم‌سازی‌های فرهنگی و پایه‌های آن در زبان هستند. طرحواره‌های فرهنگی، چارچوبی را برای بررسی ابزارهای کاربردی مانند کنش گفتاری/رویداد گفتاری، تک‌مفهوم‌ها (pragmemes) و تک-کنش‌ها (practs) گسترش می‌دهند و طبقه خاصی از طرحواره فرهنگی به نام طرحواره فرهنگی کاربردی را در بر دارند.

طرحواره‌های کاربردشناختی فرهنگی، تک‌مفهوم‌ها و تک‌کنش‌ها، رابطه‌ای سلسله‌مراتبی را تشکیل می‌دهند که به آن «مجموعه کاربردشناختی» گفته می‌شود (شریفیان، ۲۰۱۷)؛ به عبارتی دیگر، سلسله مراتب چهارگانه (طرحواره کاربردشناختی < رویداد/کنش گفتاری < تک‌مفهوم < تک‌کنش) در جریان است به طوری که تعبیر درست تک‌کنش‌ها نیاز به دانش طرحواره‌های کاربردشناختی

زیرین، رویدادها/کنش‌های گفتاری و تک‌مفهوم‌هایی دارد که در آن‌ها تثبیت می‌شوند. در نظریه «کنش کاربردشناختی» (pragmatic act theory)، تک‌مفهوم، نمونه‌ی اعلامی موقعیتی عمومی مربوط به کنش‌های کاربردی است که می‌تواند در موقعیتی خاص یا در مجموعه‌ای از موقعیت‌ها اجرا شود (می، ۲۰۱۱: ۲۸۴). کاپن (Capone)، (۲۰۰۵) تک‌مفهوم را تمام جنبه‌های ممکن و غیرممکن معنا می‌داند که از طریق بافت، نوع کلام و نوع بیان، درک می‌شود. تک‌کنش، نمودهای خاص یا تظاهرهای تک‌مفهوم است (شریفیان، ۲۰۱۷: ۵۱). تک‌مفهوم، مجموعه‌ای است که به مفهوم طرحواره گزاره‌ای (propositional) برمی‌گردد که گزاره‌های مفهومی شبیه به جمله هستند تا بتوانند ذهن و رفتار را هدایت کنند (کوئین، Quinn و هالند، Holland، ۱۹۸۷). تعبیر درست تک‌کنش‌ها به دانش مربوط به بافت موقعیتی و به تک‌مفهوم زیرساختی مرتبط با کنش کاربردی، بستگی دارد (می، ۲۰۱۰). با این حال، تک‌مفهوم‌ها، اغلب با تصورات و انتظارات فرهنگی ارتباط دارند؛ از طرف دیگر، تک‌کنش به تحقق و نمود خاص تک‌مفهوم اشاره می‌کند (شریفیان، ۲۰۱۷). نمونه‌ی تک‌کنش و تک‌مفهوم را این‌گونه بیان می‌کند: «(احوال‌پرسی با کارمند جدید)»، تک‌مفهوم است و جملاتی چون «از کار کردن با شما خوشحالیم»، «خوش آمدید» و «امیدواریم از اینجا راضی باشید»، تک‌کنش‌های آن تک‌مفهوم هستند. نمونه‌ی بالا، مربوط به طرحواره‌ی کاربردی تعارف است و کنش گفتاری مرتبط با آن، «احوال‌پرسی» است.

طرحواره‌های کاربردشناختی، استفاده از کنش‌های گفتاری خاص را در موقعیت‌های گوناگون نشان می‌دهند. شریفیان (۲۰۱۷) «مجموعه‌ای کاربردی» (pragmatic set) را معرفی می‌کند که در آن، طرحواره‌ی کاربردشناختی می‌تواند مبنای تعدادی تک‌مفهوم مرتبط با کنش‌های گفتاری خاص باشد که هر یک از این تک‌مفهوم‌ها به صورت‌های گوناگون زبانی نشان داده می‌شوند و این نمودهای زبانی، تک‌کنش نامیده می‌شوند (نک: شریفیان، ۲۰۱۷).

به طور خلاصه، طرحواره‌ی فرهنگی به اطلاعات و دانش فراوانی نیاز دارد تا هم بتوان معنای کاربردشناسی را درک کرد و هم زمینه‌ای باشد برای دانش مشترک سخنگویان جامعه‌ی گفتاری (همان). طرحواره‌ی فرهنگی جزئی از شناخت فرهنگی است و در نتیجه‌ی ارتباط بین اعضای گروه فرهنگی شکل می‌گیرد (شریفیان، ۲۰۱۱).

### ۷-۳. زبان‌شناسی فرهنگی و عواطف

از دیدگاه زبان‌شناسی فرهنگی، عواطف هم بعد فیزیکی دارند و هم بعد مفهومی که عمدتاً برساخته‌ی فرهنگی هستند. از این دیدگاه، عواطف در معرض فرایندهای مقوله‌بندی، طرحواره‌سازی و مفهوم‌سازی‌های میان‌حوزه‌ای و فراحوزه‌ای قرار دارند (نک: شریفیان، ۲۰۱۷) و مقوله‌های عاطفی، طرحواره‌های

عاطفی و استعاره‌ای / مجازهای عاطفی بر ساخته فرهنگی هستند. شریفیان (۲۰۱۷) این‌ها را مقوله‌های عاطفی، طرحواره‌های عاطفی و استعاره‌های عاطفی نام‌گذاری کرده است. زبان‌های مختلف، استعاره‌های فرهنگی مختلفی را با استفاده از اجزای مختلف بدن برای عاطفه‌های معینی می‌سازند (شریفیان و همکاران، ۲۰۱۶). زبان‌های مختلف، عواطف یکسان را ممکن است به صورت‌های مختلف رمزینه‌گذاری نمایند و ممکن است در تعداد مقوله‌های مرتبط با عواطف پایه، مانند شادی و ناراحتی با هم متفاوت باشند؛ همین‌طور، ممکن است در مورد استعاره‌های عاطفی، استعاره‌های مختلفی را با یک نوع عاطفه مرتبط سازند (شریفیان، دریون، یو و نایمر، ۲۰۰۸)؛ برای مثال، در زبان انگلیسی «عشق» با قلب و در ویتنامی با شکم مرتبط است (دینه و لی، ۲۰۰۸) و در گویش بختیاری با دل. طرحواره‌های فرهنگی مربوط به عواطف می‌تواند ارزش‌ها، نگرش‌ها، مراسم مذهبی و غیره را که مربوط به مقوله‌های عاطفی است، بدنمند نماید. ویرزیبکا (Wierzbicka، ۱۹۹۵:۱۵۶) ادعا می‌کند که فرهنگ‌های مختلف، نگرش‌های مختلفی نسبت به عواطف دارند و این نگرش‌ها بر شیوه سخن گفتن افراد تأثیر می‌گذارد و نگرش‌های فرهنگی مختلف، تأثیر عمیقی در پویایی گفتمان روزانه وارد می‌کنند.

#### ۴. روش تحقیق

روش تحقیق این پژوهش به صورت تحلیلی-توصیفی است و جامعه آماری، عبارات، اصطلاحات، ضرب‌المثل‌ها و مویه‌هایی است که در گویش بختیاری منطقه مذکور استفاده می‌شود. داده‌ها از طریق مطالعه میدانی و حضور در میان مردم و با استفاده از مصاحبه حضوری و حضور در مراسم اجتماعات، جمع‌آوری شده است. هم‌چنین، یکی از پژوهشگران، بومی و گویشور این گویش است که حدود یک ماه در روستای پیرامام، بزرگ‌ترین روستای زز و ماهرو، ساکن شد و کنش‌های کلامی آنان را با دقت، بررسی و موارد مرتبط را یادداشت نمود. علاوه بر این، با ۲۹ نفر بیسواد و کم‌سواد روستایی و عشایری، پانزده مرد و چهارده زن، در سنین بین ۴۵ تا ۷۵، مصاحبه شد. در این پژوهش، از روش‌های مختلف تحقیق در زبان‌شناسی فرهنگی نیز استفاده شده است که در ادامه به صورت مختصر توضیح داده می‌شود.

در روش تحلیل تداعی مفهومی (conceptual-associative analysis)، از گویشوران درخواست شد که عبارات، اصطلاحات و جملاتی را بیان کنند که مفهوم «خشم» با استفاده از اعضای بدن یا عناصر طبیعت بیان شده باشد. از روش پیکره‌ای (corpus) نیز در بررسی مفهوم‌سازی‌های فرهنگی در این پژوهش استفاده شده است؛ پیکره مورد نظر ۷۰۰ مورد از عبارات، اصطلاحات، مویه‌ها و ضرب‌المثل‌های مرتبط با «خشم» بود که با کمک این ۲۹ نفر جمع‌آوری شد. سپس، با بررسی و تجزیه و تحلیل آن‌ها، مفهوم‌سازی‌های مرتبط با «خشم» بررسی و تفسیر شد. از روش مصاحبه به دو صورت استفاده شد؛ روش اول، مصاحبه فردی بود که از فرد خواسته شد اصطلاحات، مفاهیم، عبارات و

جملاتی بگوید که مفهوم «خشم» از طریق اعضای بدن و عناصر طبیعت در آن بیان شده باشد. روش دوم، مصاحبه به صورت گروهی بود که از گروه‌های سه یا چهار نفره خواسته شد که جملات، اصطلاحات و عباراتی را بیان کنند که حاوی مفهوم «خشم» و عناصر طبیعت و اجزاء بدن بود. سپس، داده‌های پژوهش ضبط و ثبت شد. آن‌گاه این داده‌های صوتی، پیاده‌سازی و آوانویسی شد. داده‌ها به دو دسته کلی، داده‌های مربوط به طبیعت و داده‌های مربوط به بدن انسان، تقسیم‌بندی شد. در مرحله بعد، داده‌های مربوط به هریک از اعضای بدن و عناصر طبیعت جداگانه دسته‌بندی شد؛ آن‌گاه، این داده‌های دسته‌بندی شده تجزیه و تحلیل شدند و مفهوم‌سازی‌های مرتبط با «خشم» در ارتباط با هریک از اعضای بدن و عناصر طبیعت، تجزیه و تحلیل و تفسیر شد.

## ۵. بررسی و تحلیل داده‌ها

در این پژوهش با استفاده از ابزار تحلیلی طرحواره‌های کاربردشناختی فرهنگی، ابتدا مفهوم‌سازی‌های خشم بر اساس اعضای بدن و سپس مفهوم‌سازی‌های فرهنگی خشم با استفاده از عناصر طبیعت بررسی می‌شود. در بخش پایانی نیز، کنش‌گفتاری نفرین به عنوان یکی از نمودهای زبانی برای ابزار خشم، بررسی می‌شود. با بررسی و تحلیل داده‌ها، مشخص شد که سبک زندگی روستایی و عشایری، باورها و عقاید آنان، تأثیر فیزیولوژیکی عاطفه و احساس خشم بر روی اندام‌های بدن و تخیلات و تصورات آنان نسبت به عاطفه و احساس خشم، منبع و منشأ این مفهوم‌سازی‌های فرهنگی است.

### ۵-۱. مفهوم‌سازی فرهنگی خشم با استفاده از اعضای بدن در گویش بختیاری

#### ۵-۱-۱. خشم حرارت است

خشم به صورت حرارت، گرما یا آتشی مفهوم‌سازی می‌شود که باعث «به جوش آمدن خون» می‌شود. از آن جایی که خشم به صورت «آتش» مفهوم‌سازی می‌شود، در نتیجه باعث برافروختگی چهره می‌گردد، خون را به جوش می‌آورد و آتش در اندام می‌اندازد.

۱. ای کارِس تَش وَن مِیْن دِلِم.

i kāres taš van mēn delem

برگردان: این کارش آتش به دلم انداخت.

در مثال بالا، «دل» می‌تواند «چاله آتش» باشد. «چاله آتش» یکی از عناصر زندگی عشایری و محلی است که در آن آتش روشن می‌کنند که معمولاً در زیر سیاه‌چادر و یا خیلی نزدیک به آن است و با استفاده از آتش آن، محل زندگی خود را روشن و غذا درست می‌کنند. هیچ خانه‌ای نمی‌تواند بدون

«چاله» باشد، همان‌گونه که هیچ انسانی نمی‌تواند بدون «دل» باشد. هنگامی که بیش از حد، هیزم در این «چاله» ریخته شود، باعث برافروخته شدن آتش می‌شود و شعله‌های آتش ممکن است به لبه‌های سیاه‌چادر برسد و باعث آتش‌گرفتن آن و ایجاد خسارت گردد. «خشم» نیز که احساسی درونی است به صورت «آتش» مفهوم‌سازی می‌شود و اعمالی که باعث خشمگین شدن انسان می‌شود نقش هیزم می‌دارند که به «چاله آتش» افزوده می‌شوند. هر چه این اعمال، انسان را بیشتر خشمگین کنند، عکس-العمل فرد خشمگین، شدیدتر می‌شود. به همین خاطر، در مثال شماره ۱، «کار فرد مورد نظر» باعث «آتش انداختن به دل گوینده» شده است.

۲. تَش زِ ریسِ إواره.

taš ze ris ēvāre

برگردان: از رویش آتش می‌بارد.

در مثال شماره ۲، جنبهٔ مخرب و آسیب‌زای «آتش» برای مفهوم‌سازی خشم به کار رفته است. «باریدن آتش از روی کسی»، «شدت خشم» را مفهوم‌سازی می‌کند؛ فرد خشمگین چنان عصبانی است که گویی «آتش گرفته است» و انسان جرئت نزدیک شدن به او را ندارد. نزدیک شدن به شعله‌های آتش، کار آسانی نیست و باعث آسیب‌رساندن به فرد می‌شود؛ صورت فرد خشمگین نیز برافروخته می‌شود و رنگ چهره‌اش مثل رنگ آتش می‌شود. این مفهوم‌سازی ناشی از تأثیر فیزیولوژیکی خشم بر اندام‌های انسان است.

۳. بس که حرف خوردم تَش گرِتم.

bas ke harf x<sup>w</sup>ardem taš gerētem

برگردان: از بس حرف خوردم آتش گرفتم.

در مثال شماره ۳، «خوردن حرف» که مفهوم «تحمل کردن خشم» است به‌مثابهٔ «جمع کردن و انباشتن هیزم» در «چاله» است و «انباشت بیش از حد حرف» (هیزم درون چاله) گنجایش فرد را کم می‌کند و باعث از بین رفتن تحمل گوینده می‌شود، سبب برافروختن «آتش» و خشمگین شدن وی می‌شود. پیش‌فرض جملهٔ فوق این است که گوینده حرف‌های خشم‌آور زیادی را شنیده است و به‌طور مداوم خشم خود را کنترل نموده است اما ناگهان آستانهٔ تحمل وی از بین می‌رود و وی خشمگین می‌شود و این «حرف‌هایی» که تحمل کرده است (خورده است) یکباره درون «چاله» شعله‌ور می‌شوند و فرد دچار خشم می‌شود. این مفهوم‌سازی، ناشی از تجربهٔ «سوختن به‌وسیلهٔ آتش» است که ممکن است هر فردی که زندگی روستایی-عشایری دارد، در طول زندگی به دست آورده باشد. از این تجربه



مفهوم‌سازی‌های فرهنگی «خشم» در گویش بختیاری... (ص ۴۹-۷۷) -- غلامرضا خادمی و همکاران ۶۱

برای بیان مفهوم «خشم» استفاده می‌شود. همان‌گونه که احساس «سوختن»، باعث بی‌قراری انسان می‌شود، احساس «خشم» نیز باعث بی‌قراری وی می‌شود.

می‌توان تحلیل کاربردشناختی مفهوم‌سازی‌های فرهنگی نمونه‌های بالا را این‌گونه بیان کرد:

- طرحواره کاربردشناختی فرهنگی: خشم

- رویداد / کنش گفتاری: واکنش به رفتار و موقعیت خشمگین‌کننده

- تک‌مفهوم: خشمگین‌شدن و خشمگین‌بودن

- تک‌کنش‌ها: «این کارش آتش به دلم انداخت»، «از رویش آتش می‌بارد»، «آتش گرفتم».

خشم روی بدن تأثیر فیزیولوژیکی دارد و علم پزشکی هم این واقعیت را تأیید می‌کند و انسان هم در هنگام خشم این حالت را تجربه می‌کند. خشم درجه حرارت بدن را افزایش می‌دهد و فشار خون را بالا می‌برد. در مثال شماره ۱، شرایط خشم‌آور، آتش در دل می‌اندازد. این مثال، استعاره مفهومی «خشم، آتش است» را تأیید می‌کند. در این مثال، بدن، ظرف است و خشم، ظرف را گرم می‌کند و خون را به جوش می‌آورد. «خوردن حرف‌های خشمگین‌کننده»، تحمل کردن خشم را مفهوم‌سازی می‌کند. وقتی امکان تحمل این حرف‌های خشمگین‌کننده نباشد، باعث سوختن و آتش‌گرفتن دل می‌شود. خشم، حرارت بدن را بالا می‌برد و چهره را برافروخته می‌کند. «خشمگین‌شدن» به صورت «باریدن آتش از چهره» مفهوم‌سازی می‌شود. در این مثال‌ها، تأثیر فیزیولوژیکی خشم بر بدن انسان مفهوم‌سازی می‌شود.

خشم باعث بی‌قراری فرد می‌شود. مثال زیر مفهوم‌سازی خشم را به صورت «پا گذاشتن روی زغال روشن» بیان می‌کند.

۴. اِگی پا نهاده ری اِزْگِل.

ēgi pā nehāde ri ezgl

برگردان: گویا پا روی زغال روشن گذاشته است.

انسان وقتی پا روی زغال روشن بگذارد، در کف پای خود احساس سوختن می‌کند و بی‌قرار می‌شود. از آنجا که چاله آتش جزء جدایی‌ناپذیر زندگی روستایی و عشایری است و آتش خانه روستایی-عشایری همیشه روشن است، هر فرد روستایی-عشایری تجربه پا گذاشتن بر روی زغال روشن را دارد و این تجربه باعث می‌شود که فرد بی‌قرار شود. تجربه خشم نیز انسان را بی‌قرار می‌کند؛ در این گویش، «خشم» به صورت «پا گذاشتن روی زغال روشن» مفهوم‌سازی می‌شود.

نمونه زیر نیز تأثیر فیزیولوژیکی عاطفه بر روی بدن و تجربه تأثیر این عاطفه بر روی اندام‌ها را نشان می‌دهد که باعث بروز و ظهور مفهوم‌سازی‌های فرهنگی مربوط به خشم می‌شود.

۵. خینمه آورد و جوش.

xineme āverd ve juš

برگردان: خونم را به جوش آورد.

پیش‌فرض مثال شماره ۵ این است که عاملی باعث خشمگین شدن گوینده شده است و این عامل، در درون گوینده (در چاله دل گوینده) آتشی برمی‌افروزد که شعله و حرارت این آتش، خون گوینده را به جوش می‌آورد. «خونم را به جوش آورد» یعنی این که عاملی، آتش (خشم) در درون گوینده انداخته است که باعث به جوش آوردن خون وی شده است. در این مدل فرهنگی، خشم، «آتش» است و این «آتش» به خاطر اعمال و رفتاری است که گوینده می‌بیند، حرف‌هایی که می‌شنود، شرایطی که نمی‌تواند تحمل کند و یا موقعیت‌هایی است که نمی‌تواند ببیند. در واقع، احساس خشم باعث بالارفتن درجه حرارت بدن انسان می‌شود و همه انسان‌ها در هنگام خشمگین شدن، تجربه بالارفتن دمای بدن خود را دارند و از این تجربه برای بیان مفهوم‌سازی خشم استفاده می‌کنند و مفهوم‌سازی‌هایی مانند مثال شماره ۵ را بیان می‌کنند؛ به عبارتی دیگر، خشم به صورت آتش مفهوم‌سازی می‌شود.

۶. خینمه کثیف کرد.

xineme kasif kērd

برگردان: خونم را کثیف کرد.

در مثال شماره ۶، خشم «آتش» نیست بلکه عاملی است که باعث «فاسد شدن خون» می‌شود. این مفهوم‌سازی نشان می‌دهد که «خشم» در فرهنگ بختیاری به عنوان عاطفه و احساسی منفی و نامطلوب به حساب می‌آید که باعث ایجاد فساد و آلودگی در بدن انسان می‌شود.

می‌توان تحلیل کاربردشناختی مفهوم‌سازی‌های فرهنگی نمونه‌های بالا را این گونه بیان کرد:

- طرحواره کاربردشناختی فرهنگی: خشم

- رویداد / کنش گفتاری: واکنش به رفتار و موقعیت خشمگین‌کننده

- تک مفهوم: خشمگین شدن و خشمگین بودن

- تک‌کنش‌ها: «خونم را به جوش آورد»، «خونم را کثیف کرد».

در مثال شماره ۵، خشم به صورت «به جوش آمدن خون» مفهوم‌سازی می‌شود. رفتار خشم‌آور از نظر فیزیولوژیکی بر انسان تأثیر می‌گذارد و درجه حرارت بدن انسان را بالا می‌برد. ریشه این مفهوم‌سازی در تغییرات فیزیولوژیکی بدن انسان در هنگام خشم است. در مثال شماره ۶، رفتار و عمل خشم‌آور باعث آلوده شدن خون و کثیف شدن آن می‌شود. از آن جایی که خشم رفتاری نامطلوب است، گویشوران تأثیر آن را بر بدن به صورت نامطلوب مفهوم‌سازی می‌کنند و این دیدگاه باعث می‌شود که خشم را به صورت «کثیف شدن خون» مفهوم‌سازی کنند.

«آتش» ناشی از خشم به جان فرد خشمگین «شرر» می‌اندازد و شعله‌های آن، فرد را از درون می‌سوزاند. در گویش بختیاری، خشم به صورت «گرما و حرارت درون بدن» مفهوم‌سازی می‌شود. مثال:

#### ۷. حَرَفَتِ گُرَوَن وِ جُونِم.

harfet gor van ve junem

برگردان: حرقت شعله آتش به جاننش انداخت.

در مثال فوق، فرد به خاطر حرف‌های دیگران خشمگین می‌شود و می‌گوید که «حرف شما شعله آتش به جانم انداخت». حرف‌هایی که باعث عصبانیت گوینده می‌شود مانند هیزم‌هایی است که درون فرد انباشته می‌شود و هنگامی که تحمل فرد از بین می‌رود ناگهان «آتش» می‌گیرند و شعله آن به جان گوینده می‌افتد.

#### ۵-۱-۲. خشم، نیرو و فشار درونی است

در این گویش، خشم به صورت فشار درونی مفهوم‌سازی می‌شود که باعث ترکیدن می‌شود.

#### ۸. بَسِ کِه حَرَفِ خَوَرْدِم تَرِکِسِم.

bas ke harf x<sup>w</sup>ardem terkesem

برگردان: از بس که حرف خوردم ترکیدم.

«خوردن حرف» دیگران و «تحمل آن حرف‌ها»، باعث انباشته شدن آن‌ها در درون فرد می‌شود و هنگامی که گنجایش درونی فرد تمام شود به خاطر فشار ناشی از افزایش گنجایش درونی، فرد می‌ترکد و خشم خود را بروز می‌دهد.

#### ۹. بَسِ کِه نِگَدِم تَرِکِسِم.

bas ke negodem terkesem

برگردان: از بس که نگفتم ترکیدم.

انسان، با حرف زدن، بار روانی ناشی از موقعیت‌های خشم‌آور را کاهش می‌دهد اما اگر مجبور به تحمل کردن شرایط باشد و حرف نزند، خشم در درون وی انباشته می‌شود و باعث خشمگین شدن او می‌شود.

۱۰. بس که حرف وُرداشدم ترکیسم.

bas ke harf vordāšdem terkesem

برگردان: از بس که حرف برداشتم (تحمل کردم)، ترکیدم.

در مثال‌های فوق، خشم به صورت نیرویی مفهوم‌سازی می‌شود که باعث فشار درونی فرد می‌شود و باعث ترکیدن و انفجار وی می‌شود. در این مدل فرهنگی، فشار از درون فرد به سمت بیرون وارد می‌شود و نشان می‌دهد خشم عاملی درونی است که به خاطر عوامل بیرونی مانند حرف‌های دیگران ایجاد می‌شود. تک مفهوم مرتبط با استعاره‌های فرهنگی ذکرشده، «خشمگین شدن» و تک‌کنش‌های مربوطه، همان جملات روساختی بیان شده است: «از بس حرف خوردم ترکیدم»، «از بس نگفتم، ترکیدم»، «از بس حرف برداشتم، ترکیدم».

از آنجایی که خشم به صورت فشار درونی در داخل بدن مفهوم‌سازی می‌شود هنگامی که این فشار از ظرفیت فرد (قدرت تحمل انسان در مقابل خشم) فراتر رود، باعث انفجار خشم انسان می‌شود و انسان واکنش عصبی و خشم‌آلود شدیدی از خود نشان می‌دهد. در مثال‌های بالا، فعل «ترکیدن» این معنی را به ذهن متبادر می‌کند که فرد تا حدی خشم خود را کنترل کرده است اما هنگامی که شدت خشم از ظرفیت انسان (بدن، ظرف است) فراتر رود باعث انفجار ناگهانی فرد می‌شود که ممکن است فرد دست به واکنش غضب‌آلود در مقابل شرایط خشم‌آور بزند.

۳-۱-۵. خشم باعث تغییرات رفتاری و فیزیولوژیکی می‌شود

خشم، عاملی است که باعث تغییرات رفتاری و فیزیولوژیکی در جسم، ذهن و روان انسان می‌گردد. مثال‌های زیر نشان می‌دهد که خشم به صورت آشفتگی و به هم‌ریختگی جسمی و ذهنی و تغییرات رفتاری و فیزیولوژیکی مفهوم‌سازی می‌شود.

۱۱. چُنُو غِضالی وی که تَف مین دیُونس حُشک وی.

čono yēzāli vi ke tof mēn diyunes hošk vi

برگردان: چنان عصبانی شد که بزاق در دهانش خشک شد.

۱۲. اِگْدی ویدِه چی کُله سیاهه.

ēgodi vide či golē siyāyē

برگردان: گویا مثل گوی سیاهی شده بود.

۱۳. جنِ گِرِتس هر چه کِرِدم اَرَم نوید.

jen gerētes har če kērdem ārem nevid

برگردان: جن گرفتش (به شدت عصبانی شد). هرچه کردم آرام نشد.

در این نمونه‌ها، طرحواره فرهنگی خشم، به صورت کنش گفتاری واکنش به موقعیت خشمگین‌کننده بیان می‌شود که تک‌مفهوم «خشمگین شدن» و «بی‌قرار شدن» را نشان می‌دهد و به صورت تک-کنش‌های «بزاق دهانش خشک شد»، «سیاه شد» و «جن او را گرفت» نمود پیدا کرده است. هر انسانی در هنگام خشمگین شدن، تغییراتی را در حالات و روحیات و شرایط فیزیولوژیکی خود تجربه می‌کند. در هنگام خشم، انسان احساس می‌کند که ضربان قلبش بالا می‌رود، درجه حرارت بدنش افزایش می‌یابد، دست و پایش می‌لرزد، آب دهانش خشک می‌شود و حالات فیزیکی و روحی دیگری را تجربه می‌کند. این تجارب شخصی که کم‌وبیش بین همه انسان‌ها مشترک هستند، پایه‌ای برای مفهوم‌سازی‌های خشم می‌شوند و تجارب شخصی مربوط به زمان خشمگین شدن، به صورت-های مختلف مفهوم‌سازی می‌شود. در مثال شماره ۱۱، خشم باعث می‌شود که آب دهان فرد خشمگین، خشک شود. خشک شدن آب دهان، تغییری جسمانی است که «خشم» را مفهوم‌سازی می‌کند. در مثال شماره ۱۲، «خشم» باعث تغییرات فیزیولوژیکی در بدن انسان می‌گردد و انسان خشمگین چهره‌ای برافروخته دارد؛ به همین خاطر، «خشم» به صورت «سیاه شدن چهره فرد» مفهوم‌سازی می‌شود. در مثال شماره ۱۳، خشم بر روح و روان انسان تأثیر می‌گذارد و او را دیوانه می‌کند و باعث می‌شود که انسان کنترل رفتار خود را نداشته باشد. خشم به صورت «دیوانه شدن» مفهوم‌سازی می‌شود. فرد خشمگین، «دیوانه» می‌شود و پیش‌فرض این جمله این است که فرد خشمگین نمی‌تواند از قوه تعقل و تفکر خود استفاده کند و در نتیجه، «خشمگین بودن» به صورت «دیوانه شدن یا ناتوانی در تفکر و تعقل» مفهوم‌سازی می‌شود. این جمله با استعاره مفهومی «خشم، دیوانگی است» مطابقت دارد و فقدان سلامت روحی را نشان می‌دهد. کسی که سلامت روحی خود را از دست می‌دهد نمی‌تواند عملکرد درستی داشته باشد؛ بنابراین، کسی که خیلی عصبانی است توانایی عملکرد درست را از دست داده است.

مثال‌های بالا، تأثیر فیزیولوژیکی خشم بر روی بدن انسان را نشان می‌دهند که بر روی همه انسان‌ها کم و بیش می‌تواند یکسان باشد و می‌توان گفت که به خاطر این تأثیرات کم و بیش یکسان،

ممکن است مفهوم‌سازی‌های مربوط به خشم که ناشی از تأثیرات فیزیولوژیکی خشم بر بدن است، در همه فرهنگ‌ها و زبان‌ها کم و بیش یکسان باشد اما بعضی از مفهوم‌سازی‌های مرتبط با خشم می‌تواند فرهنگ-ویژه باشند؛ به عبارت دیگر، بخش‌هایی از بدن وجود دارد که با خشم تداعی می‌شوند اما در اثر خشم دچار هیچ گونه تغییر فیزیولوژیکی نمی‌شوند. می‌توان ادعا نمود که این نوع بدنمندی از طریق هماهنگی فرهنگی قراردادی بین عاطفه‌ای خاص و حالت جسمانی خاصی رخ دهد و گویشوران زبان‌های دیگر آن‌ها را به راحتی نمی‌توانند درک نمایند (نک: معالج، ۲۰۰۴). مثال‌های زیر این ادعا را تأیید می‌کند:

۱۴. دِنُونِسِ وَه جَعْرِمِ کَارِ اَکْنِه.

denunes ve jeyarem kār ēkone

برگردان: دندانش به جگرم کار می‌کند.

۱۵. رِی دِیدِنِسِه نَارِم.

ri didenese nārem

برگردان: روی دیدنش را ندارم.

در مثال شماره ۱۴، «خشم» به صورت «دندان به جگر کار کردن» مفهوم‌سازی می‌شود. شاید ریشه این مفهوم‌سازی، ناشی از طبیعت حیوانات درنده باشد که هنگام شکار طعمه خود، با چنگ و دندان به آن حمله و شکم طعمه خود را پاره می‌کنند. در مثال شماره ۱۵، خشم به صورت «روی دیدن کسی را نداشتن» مفهوم‌سازی می‌شود. هر دو مثال بالا از نوع بدنمندی فرهنگ‌ویژه هستند نه بدنمندی فیزیولوژیکی؛ یعنی اجزای بدن که خشم را مفهوم‌سازی می‌کنند مستقیماً تحت تأثیر تغییرات فیزیولوژیکی خشم قرار نمی‌گیرند بلکه قراردادهایی فرهنگی در مفهوم‌سازی خشم بین جامعه زبانی هستند.

تغییر رنگ چهره، یکی دیگر از تغییرات فیزیولوژیکی انسان است که خشم را مفهوم‌سازی می‌کند. در این گویش، «سیاه‌شدن چهره» نشانه خشمگین شدن است و خشم را مفهوم‌سازی می‌کند. شاید «سیاه‌شدن چهره فرد»، تداعی‌کننده دود آتشی باشد که بر اثر خشم در درون فرد ایجاد می‌شود؛ همچنین، سیاه‌شدن می‌تواند تغییری فیزیولوژیکی باشد که از تجمع خون در چهره فرد به وجود می‌آید که باعث برافروخته‌شدن و سیاه‌شدن صورت وی می‌گردد. مثال زیر این مفهوم‌سازی را نشان می‌دهد.

۱۶. تَا دِشِنُونِه اِشْنِی سِیَاهِ وَی وَ بُرْدِ پَرْدِ کَرْدِ وُرس.

tā dešnune ēšni siyā vi vo barde perd kerd vurs

برگردان: تا دشنام را شنید سیاه شد و سنگی به سمتش پرتاب کرد.

#### ۴-۱-۵. خشم، عاملی بازدارنده است

خشم، به صورت عاملی بازدارنده مفهوم‌سازی می‌شود که «مانعی» برای عملکرد طبیعی بدن می‌شود. بر اثر خشم، جریان خون در بدن کند می‌شود و اگر با کارد جایی از بدن فرد بریده شود خون جاری نمی‌شود. انگار خشم روند طبیعی بدن را مختل می‌کند و جریان خون را متوقف می‌کند؛ مثال:

۱۷. کارد و زَنیسِ خینس نیا.

kārd vezanis xines niyā

برگردان: اگر به او کارد بزنی خونش نمی‌آید.

۱۸. تا ای حرفه اِشنی خِی وَر تیاسه گِرَت.

tā i: harf ne ešni xi var tiyāse gerēd

برگردان: تا این حرف را شنید خون جلوی چشمانش را گرفت.

در مثال‌های بالا شدت عصبانیت و خشم نشان داده شده است و به صورت قطع شدن جریان خون، مفهوم‌سازی می‌شود. در مثال شماره ۱۸، خشم باعث می‌شود که خون جلوی چشم انسان را بگیرد. ریشه این مفهوم‌سازی ناشی از این واقعیت فیزیولوژیکی بدن انسان است که خشم، فشار خون انسان را بالا می‌برد و مویرگ‌های داخل سفیدی چشم بر اثر فشار خون متورم می‌شوند و باعث قرمزی چشم می‌شوند. پس «خون جلوی چشم را گرفتن»، حالت خشمگین شدن شدید را مفهوم‌سازی می‌کند و بیان می‌کند که فرد خشمگین قادر به دیدن اوضاع نیست و نمی‌تواند رفتار خود را کنترل کند و ادراک بصری وی دچار اختلال می‌شود. این جمله بیان‌کننده استعاره مفهومی «عصبانی بودن، ناتوان شدن در تفکر است» است. پیش فرض این جمله این است که فرد خشمگین به خوبی نمی‌تواند ببیند و بر ادراک خود کنترل ندارد.

#### ۲-۵. مفهوم‌سازی خشم با استفاده از اجزای طبیعت

تصویرهای مختلف طبیعت، انواعی از بازنمودهای طحاره‌ای هستند که شامل سناریوهای پیچیده و ارجاع به پدیده‌های طبیعی است (نک: کوچزی، Koczey، ۲۰۱۸). کاربرد طبیعت به عنوان حوزه مبدأ به ریشه‌های عمیق محیط طبیعی در شناخت جمعی جوامع روستایی برمی‌گردد. تأثیرات دیداری پدیده‌های طبیعت، اساسی و اولین تجارب روستاییان در ارتباط با جهان هستند که تصورات آنان را شکل

می‌دهند و معنای ضمنی به این تصورات می‌دهند (نک: اردلی، Erdelyi، ۱۹۶۱: ۱۷۴). پدیده‌های طبیعت با ویژگی‌های ساختاری و گذرای خود، مجموعه‌ای هماهنگ از مفهوم‌سازی‌های فرهنگی به ویژه استعاره‌های فرهنگی و طرحواره‌های تصویری شکل می‌دهند (کوجزی، ۲۰۱۸: ۱۴).

سبک زندگی روستایی و عشایری و ارتباط مستقیم آنان با طبیعت، نقش طبیعت را در زندگی آنان برجسته نموده است. طبیعت، زیستگاه و منبع ارتزاق آنان است. روستاییان و عشایر در طبیعت زندگی می‌کنند و تک‌تک اجزای طبیعت در زندگی آنان نقش دارد. پیوند بین آنان و طبیعت در زبان نمایان می‌شود. گویش بختیاری سرشار از مفهوم‌سازی‌هایی است که اجزای طبیعت، پایه این مفهوم‌سازی‌ها است. در مفهوم‌سازی‌های مربوط به عواطف و احساسات، طبیعت نقش برجسته‌ای دارد. در ادامه چند نمونه از مفهوم‌سازی‌های مرتبط با خشم بیان می‌شود که اجزای طبیعت در آن نقش دارد.

#### ۱-۲-۵. خشم، آتش است

در فرهنگ بختیاری، آتش، مقدّس است و نقش‌های گوناگونی دارد؛ آتش دارای سه ویژگی و عنصر اصلی است، نور و روشنایی، گرما و حرارت، دود و سیاهی. هر کدام از این ویژگی‌ها، با توجه به تأثیری که در زندگی انسان دارد و تجاری که انسان با توجه به مکان و شیوه زندگی خود از آتش به دست می‌آورد، به شیوه‌های گوناگونی در زبان و فرهنگ انسان تجلی پیدا می‌کند. در زندگی روستایی و عشایری، نقش آتش هم سازنده و یاریگر و هم مخرب و آسیب‌زا است. آتش در فرهنگ بختیاری نشانه داشتن فرزند پسر و تداوم نسل است و کسی که فرزند پسر دارد، «آتشش روشن است»؛ می‌تواند نشانه میهمان‌نواز بودن باشد و کسی که میهمان‌نواز است، «آتشش همیشه به کار (روشن) است»؛ «آتش» گاهی وسیله دفاعی انسان در مقابل تهدیدات و خطرات حیوانات و موجودات و دور کردن آنها از محل زندگی وی بوده است، همچنین، در فرهنگ بختیاری، آتش را عاملی می‌دانند که سبب دورشدن اجنه و اشباح از خانه می‌شود و خانه‌ای که آتشش خاموش باشد اجنه و اشباح در محل خاکستر «چاله آتش» آن خانه ساکن می‌شوند؛ به همین خاطر، همیشه توصیه می‌شود که هنگام عبور از کنار آتش خاموش و پا گذاشتن بر روی خاکستر، نام «خدا و اولیای خدا» بر زبان جاری شود و از نزدیک شدن به خاکستر آتش پرهیز شود تا اجنه و اشباح حاضر در محل آتش به انسان آسیبی وارد نکنند. علاوه بر این، بعد تخریبی و آسیب‌زای آتش در همه زبان‌ها و فرهنگ‌ها به‌ویژه زبان و فرهنگ مورد اشاره نقش ویژه‌ای دارد. به همین جهت، از این ویژگی آتش برای مفهوم‌سازی «خشم» در فرهنگ بختیاری، به کار می‌رود.

آتش که پدیده‌ای طبیعی است در مفهوم‌سازی خشم در جمله شماره ۱۹ به کار رفته است که بیان‌کننده خشم آنی و شدید است. در گویش بختیاری «آتش گرفتن»، خشم شدید و فوری را مفهوم‌سازی



می‌کند که قابل کنترل نیست. پیش فرض جمله شماره ۱۹، این است که موقعیت به حدی خشم‌آور است که فرد با دیدن آن سریع خشمگین می‌شود و کنترل خود را از دست می‌دهد.

۱۹. تا تناسِ اِشنی تَش گِرت.

tā tenāse ešni taš gerēt

برگردان: تا طعنه او را شنید آتش گرفت.

هنگامی که کسی باعث خشمگین شدن فرد دیگری شود به صورت «آتش به جانش انداخت» مفهوم سازی می‌شود. در واقع این مفهوم سازی از تجربه آتش انداختن فرد به هیزم‌های داخل چاله آتش ناشی می‌شود که هر فرد روستایی و عشایری این تجربه را دارد و سوختن هیزم‌ها در چاله آتش را هر روز نظاره می‌کند و شدت آتش و حرارت ناشی از آن را مستقیم احساس می‌کند؛ بنابراین، «خشمگین شدن» در این مورد به صورت زیر مفهوم سازی می‌شود.

۲۰. تَش وَنِ وِ جُونِس.

taš van ve junes

برگردان: آتش به جانش انداخت.

#### ۵-۲-۲. خشم، رعد و برق است

رعد و برق یکی دیگر از پدیده‌های طبیعی است که در فرهنگ مردم این منطقه، مظهر خشم طبیعت است. انسان در هنگام «خشم» ممکن است فریاد بزند و این رفتار انسان، به صورت صدای رعد و برق مفهوم سازی می‌شود. در جمله‌های ۲۰ و ۲۱، «خشم» به صورت «غرش آسمان» مفهوم سازی شده است. حالت خشمگین بودن از طریق «فریاد زدن بلند»، بازنمایی می‌شود. فرد خشمگین کنترل خود را از دست می‌دهد و با صدای بلند فریاد می‌زند و این فریاد زدن با استفاده از «غرش رعد و برق آسمان» مفهوم سازی می‌شود.

۲۱. تا آوه وا مه چی آسمو شریقنی.

tā āve vā mē čī āsmu šriyni

برگردان: تا وارد شد مانند آسمان غرش کرد.

۲۲. یجا چی آسمو غُرمه آوِ وا صِدا.

ya jā čī āsmu ḡrome āve vā sedā

برگردان: یک دفعه مثل رعد و برق آسمان به صدا درآمد.

در طرحواره‌های فرهنگی خشم که در نمونه‌های بالا بیان شد، می‌توان تک‌مفهوم «خشمگین شدن» را در تک‌کنش‌های «تا طعنه او را شنید، آتش گرفت»، «مانند آسمان غرش کرد» و «مثل رعد و برق به صدا درآمد» استنباط کرد.

#### ۳-۲-۵. خشم، حیوان است

حیوانات بخشی از طبیعت هستند. انسان می‌تواند با حیوانات زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشد و با احترام به قلمرو آنان، از مزایای طبیعت استفاده کند؛ اما هنگامی که به قلمرو آنان تجاوز کند آنان هم از خود دفاع می‌کنند. یکی از این حیوانات، خرس است. اگر خرس زخمی شود، با صدای بلند می‌غرد. در جمله شماره ۲۳، «خشم» به صورت «غرش خرس زخمی» مفهوم‌سازی شده است. پیش‌فرض جمله شماره ۲۳ این است که فرد با موقعیت خشم‌آور مواجه شده است و کنترل خود را از دست داده است و با صدای بلند نعره می‌کشد.

۲۳. جور خرس زمداره اِگرنی.

jur xers zamdārē ēkorni

برگردان: مانند خرسی زخمی فریاد می‌زد.

در طرحواره‌های فرهنگی خشم که در نمونه بالا بیان شد، می‌توان تک‌مفهوم «خشمگین شدن» را در تک‌کنش «مانند خرس زخمی، فریاد زد» استنباط کرد.

#### ۴-۲-۵. خشم، عاملی فراطبیعی است

همچنین در گویش بختیاری خشم با استفاده از عوامل فراطبیعی مفهوم‌سازی می‌شود. در واقع، مردم منطقه با استفاده از تصورات و تخیلات خود، عوامل فراطبیعی را برای بیان مفهوم‌سازی خشم به کار می‌برند. «جن» یکی از پدیده‌های فراطبیعی است که در مفهوم‌سازی خشم نقش دارد.

۲۴. جنِروم کرد.

ǰenerum kērd

برگردان: من را جن‌زده کرد.

۲۵. جنمه زه وُر که.

ǰeneme zē vor ko

برگردان: جنش را به کوه زد.

۲۶. جِنِمِه دِرَاوَرِد.

jeneme derāverd

برگردان: جنم را درآورد.

در فرهنگ بختیاری، «جن» موجودی فراطبیعی است که اگر وارد زندگی فرد شود او را وادار به انجام کارهایی می‌کند که از کنترل فرد خارج است. گاهی واژه «جن‌زده» مترادف واژه «دیوانه» است و فرد «جن‌زده» کارهایی انجام می‌دهد که افراد دیوانه انجام می‌دهند. در مثال جمله شماره ۲۴، «خشمگین شدن» با استفاده از عبارت «جن‌زده کردن» مفهوم‌سازی می‌شود. پ جمله شماره ۲۴ این است که گوینده از رفتار و اعمالی که فرد مقابل انجام می‌دهد، به شدت عصبانی می‌شود و در نهایت کنترل خود را از دست می‌دهد و «جن‌زده» (خشمگین) می‌شود. در جمله‌های شماره ۲۵ و ۲۶، پیش‌فرض این است که درون همه انسان‌ها، یک «جن» نهفته است که اگر فرد خشمگین شود، آن «جن» ظاهر می‌شود و کنترل فرد را به دست می‌گیرد. «به کوه زدن» نیز «دیوانه شدن» را مفهوم‌سازی می‌کند. «خشمگین شدن» به صورت «جنم را به کوه زد» مفهوم‌سازی می‌شود.

۵-۲-۵. خشم به صورت کنش گفتاری نفرین نمود پیدا می‌کند

طرحواره فرهنگی خشم به صورت کنش گفتاری نفرین در قالب تک‌کنش‌های گوناگون بیان می‌شود. نمونه‌های زیر طرحواره فرهنگی خشم را بیان می‌کنند که در قالب کنش گفتاری «نفرین»، تک‌مفهوم «خشمگین شدن» را بیان می‌کنند که به صورت تک‌کنش‌های مختلف بیان شده است.

در جمله شماره ۲۶، فرد خشم خود را از طریق کنش گفتاری نفرین بیان می‌کند. در این مثال با توجه به این باور که هر کسی در آسمان ستاره‌ای دارد که با مرگ آن فرد ستاره وی نیز ذوب می‌شود، از این رو گوینده خشم خود را با استفاده از این باور بیان می‌کند و آرزوی مرگ مخاطب را دارد:

۲۶. آسَارِد جُرَا.

āsāred jorā

برگردان: ستاره‌ات ذوب شود.

در جمله شماره ۲۷، گوینده از قدرت تخریب نیروهای طبیعی برای بیان خشم خود استفاده می‌کند. رعد و برق قدرت تخریبی دارد. زندگی در کوهستان و طبیعت باعث شده است که مردم این منطقه، قدرت‌های تخریب‌گر طبیعت را تجربه کنند؛ بنابراین، از این قدرت‌های ویرانگر طبیعی در مفهوم‌سازی خشم استفاده می‌کنند.

۲۷. تَش وَرِقِه وَه حَوْنِت.

taš vereyē ve hunet

برگردان: رعد و برق در خانه‌اش افتد.

در فرهنگ بختیاری، فرزند پسر نماد تداوم نسل خانواده است و از وی به عنوان «آتش» یا «اجاق» خانواده یاد می‌شود و خانواده‌ای که فرزند پسر نداشته باشد، اجاقش خاموش است یا آتش خاموش است. این باور در جمله شماره ۲۸، برای بیان خشم استفاده شده است و گوینده، خشم خود را در قالب نفرین بیان کرده است و خواهان «مرگ» فرزند مخاطب است:

۲۸. تَشِس کور.

tašes kur

برگردان: آتشش خاموش باد.

در بین عشایر این منطقه رسم است که اگر کسی از خانواده فوت کند، آب بر روی آتش می‌ریزند و آتش را خاموش می‌کنند. این رسم در نفرین زیر برای بیان خشم گوینده نسبت به مخاطب نمود پیدا کرده است.

۲۹. آوِه وَه چَالِت.

āvē ve čālet

برگردان: آب داخل چاله آتش تو شود.

## ۶. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر به منظور بررسی مفهوم‌سازی‌های فرهنگی «خشم» در گویش بختیاری منطقه زز و ماهرو بر مبنای زبان‌شناسی فرهنگی و به صورت توصیفی-تحلیلی انجام شد. تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که اعضای بدن انسان و اجزای طبیعت، «خشم» را به صور گوناگون مفهوم‌سازی می‌کنند. نتایج نشان می‌دهد که مفهوم‌سازی‌های مربوط به خشم از چهار منبع و منشأ ناشی می‌شود: اول این که سبک زندگی روستایی و عشایری و تماس مداوم آنان با طبیعت باعث ایجاد مفهوم‌سازی‌هایی می‌شود که مفهوم خشم را با استفاده از خشم طبیعت بیان می‌کنند. از بین عناصر طبیعت، آن عناصری که ابعاد مخرب، وحشتناک و رعب‌آور دارد در مفهوم‌سازی‌های فرهنگی «خشم» نقش پررنگ‌تری داشته است. رعد و برق، سیل، توفان، باد، بهمن و آتش از پدیده‌هایی هستند که دارای ابعاد مخرب و رعب‌آور هستند؛ به همین دلیل، مردم این منطقه با الهام از این پدیده‌ها و با توجه به ویژگی ترسناک و رعب‌آور «خشم»، این پدیده‌های طبیعی را به عنوان حوزه ملموس و عینی برای بیان مفهوم «خشم» به

مفهوم‌سازی‌های فرهنگی «خشم» در گویش بختیاری... (ص ۴۹-۷۷) -- غلامرضا خادمی و همکاران ۷۳

کار می‌برند و مفهوم‌سازی‌های فرهنگی مرتبط با «خشم» را به صورت «خشم»، «آتش و یا رعد و برق است» به کار می‌برند. دومین منبع مفهوم‌سازی‌های «خشم»، ناشی از تأثیر عاطفه «خشم» بر روی اندام‌های مشخصی از بدن است که از این طریق، خشم به صورت «سیاه شدن چهره» یا «به جوش آمدن خون» مفهوم‌سازی می‌شود. منبع سوم این مفهوم‌سازی‌ها، ناشی از باورها و اعتقادات مردم است و یکی از این باورها این است که فرد خشمگین بر روی توانایی فکری خود کنترل ندارد و در هنگام خشم، دیوانه می‌شود؛ از این رو، خشم به صورت «دیوانه شدن» یا «جن زده شدن» مفهوم‌سازی می‌شود. چهارمین منبع مفهوم‌سازی‌های خشم، ناشی از تخیلات و تصورات مردم روستایی و عشایری این منطقه است. یکی از این تصورات این است که خشم، خون فرد را «کثیف» می‌کند و به این دلیل، خشم به صورت «کثیف شدن خون» مفهوم‌سازی می‌شود.

در مجموع، سبک زندگی، طبیعت و عناصر آن، باورها و اعتقادات مردم نسبت به «خشم» و پدیده‌های طبیعت، پایه‌ای مفهومی برای بروز و ظهور مفهوم‌سازی‌های فرهنگی مربوط به «خشم» در گویش بختیاری منطقه زز و ماهر و فراهم می‌نماید که در پژوهش‌های گذشته، کمتر به این موضوع پرداخته شده است.

#### پی‌نوشت‌ها

۱- این منطقه در جنوب غربی الیگودرز در استان لرستان قرار دارد که حدود ۲۱۰۰۰ نفر جمعیت دارد و ساکنان آن زندگی روستایی و عشایری دارند.

#### منابع

- ۱- خادمی، غلامرضا. (۱۳۹۶). «کنش گفتاری نفرین در گویش بختیاری». مجموعه مقالات همایش ملی ادب کلامی و اجتماع. تهران: نشر نویسه پاریسی. صص ۳۷-۶۰.
- ۲- خادمی، غلامرضا و ابوالحسنی چیمه، زهرا. (زیر چاپ). «مفهوم‌سازی‌های فرهنگی مرگ در گویش بختیاری زز و ماهر». جستارهای زبانی.
- ۳- رضایی، والی و امانی بابادی، مریم. (۱۳۹۲). «نمود دستوری در گویش لری بختیاری». فصلنامه زبان و گویش‌های غرب ایران. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه رازی کرمانشاه، ۳ (۱)، ۱۵۷-۱۳۹.

- ۷۴ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره ۱۱، شماره ۴، پیاپی ۳۴، زمستان ۱۴۰۰
- ۴- رضایی، والی و شجاعی، فرخنده. (۱۳۹۳). «ساخت ناگذرا در گویش بختیاری مسجد سلیمان». فصلنامه مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه رازی کرمانشاه، ۲ (۲). ۲۱-۴۰.
- ۵- ساسانی، فرهاد و ملکیان، معصومه. (۱۳۹۳). «مفهوم‌سازی خشم در زبان فارسی». پژوهش‌های زبان‌شناسی، ۶ (۱). ۳۷-۵۶.
- ۶- شریفیان، فرزاد و اردبیلی، لیلا. (۱۳۹۰). «مفهوم‌سازی‌های واژه «دل» در زبان فارسی روزمره». مجله انسان‌شناسی، ۹ (۱)، ۶۳-۴۸.
- ۷- شریفیان، فرزاد. (۱۳۹۱). مقدمه‌ای بر زبان‌شناسی فرهنگی. تهران: نشر نویسه پارسی.
- ۸- طالبی دستنایی و دیگران. (۱۳۹۵). «بررسی استعاره خشم در زبان نابینایان مادرزاد در مقایسه با همتهای بینایشان». فصلنامه علمی-پژوهشی زبان‌پژوهی دانشگاه الزهرا (س)، ۸ (۳)، ۸۵-۹۸.
- ۹- قادری نجف‌آبادی، سلیمان و توانگر، منوچهر. (۱۳۹۲). «تحلیل شناختی پاره‌ای از استعاره‌های دل در بوستان سعدی». مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۵ (۱). ۲۱-۵۱.
- ۱۰- قنبری عدیوی، عباس. (۱۳۸۱). امثال و حکم بختیاری. شهرکرد: ایل.
- ۱۱- قنبری عدیوی، عباس. (۱۳۸۶). «آفرین و نآفرین در فرهنگ مردم بختیاری». فرهنگ مردم ایران، ۳ (۳)، ۷۰-۸۸.
- ۱۲- مولودی، امیرسعید و کریمی دوستان، غلامحسین و بی‌جن خان، محمود. (۱۳۹۴). «کاربست رویکرد پیکره بنیاد تحلیل الگوی استعاره در زبان فارسی: مطالعه حوزه مقصد خشم». پژوهش‌های زبانی، ۶ (۱)، ۹۹-۱۱۸.

13- Agar, M. (1994), *Language Shock: Understanding the Culture of Conversation*, New York: Wm. Morrow.

14- Ahmadi, N. and Ahmadi, F, (1998), *Iranian Islam: The Concept of the Individual*, London: Mac- Millan Press.

15- Bagasheva, A. (2017), "cultural conceptualizations of MOUTH, LIPS, TONGUE and TEETH in Bulgarian and English", In Sharifian. F. (ed), *Advances in cultural linguistics*, pp. 189-222, Singapore: Springer Nature.

- 16- Baranyine Koczy, J, ( 2017), “Cultural conceptualizations of river in Hungarian folksongs”, In Sharifian. F. (ed), *Advances in cultural linguistics*, pp. 223-246. Singapore: Springer Nature.
- 17- Baranyine Koczy, J, (2018), *Nature, Metaphor and culture*, Singapore: Springer Nature.
- 18- Capone, A. (2005), Pragmemes (a study with reference to English and Italian), *Journal of Pragmatics*, 37(9), pp. 1355-1371.
- 19- Dinh, T. N. and Sharifian, F, (2017), “Vietnamese Cultural conceptualizations in the locally developed English textbook: a case study oh ‘Lunar Year’/ Tet”, *Asian Englishes*. 19, pp. 148-159.
- 20- Erdélyi, Z, (1961), “Adatok a népköltészet szimbolikájához [Data to the symbolics of folk poetry]”, *Ethnographia*, 72, pp. 173–199, 405–429, 583–598.
- 21- Frank, R. M, (2015) “A future agenda for research on language and culture”, In F. Sharifian (Ed.), *The Routledge handbook of language and culture*, pp. 493–512, London: Routledge.
- 22- Lakoff, G. (1987), *Women, fire, and dangerous things: What categories reveal about the mind*, Chicago: University of Chicago Press.
- 23- Lakoff, G., & Johnson, M, (1999), *Philosophy in the flesh. The embodied mind and its challenge to Western thought*. New York: Basic Books.
- 24- Langacker, R.W, (1994), “Culture, cognition, and grammar”, In *Language Contact and Language Conflict*, M. Putz (ed.), pp. 25–53. Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins.
- 25- Maalej, Z, (2007), “The embodiment of fear expression in Tunisian Arabic”, In Sharifian, F. and Palmer, G. B. (eds), *Applied Cultural Linguistics*, pp. 87-104. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamin’s Publishing Company.
- 26- Mey, J. L, (2001), *Pragmatics: An introduction* (2nd ed.), Oxford: Blackwell.
- 27- Mey, J. L, (2010), “Reference and the pragmeme”, *Journal of Pragmatics*, 42(11), pp. 2882–2888.
- 28- Milani, M. (2013), *Sufism in the secret history of Persia*, Durham: Acumen.
- 29- Niemeier, S. and Dirven, R. (eds), (2000), *Evidence for Linguistic Relativity*. Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins.
- 30- Palmer, G. B, (1996), *Toward a theory of cultural linguistics*, Austin: University of Texas Press.
- 31- Palmer, G. B. and Sharifian, F, (2007), “Applied cultural linguistics: An emerging paradigm” in F.
- 32- Quinn, N., & Holland, D, (Eds.), (1987), *Cultural Models in Language and Thought*, Cambridge: Cambridge University Press.

- 33 - Sharifian and G. B. Palmer (eds), *Applied Cultural Linguistics*, Amsterdam: John Benjamin's.
- 34- Sharifian, F., Yu, N., Driven, R. and Niemeier, S, (2008), "Culture and Language: Looking for mind inside the body", In Sharifian, F., Yu, N., Driven, R. and Niemeier, S, (eds), *Culture, Body and Language*, pp. 3-26. Berlin / New York: Mouton de Gruyter.
- 35- Sharifian, F, (2003), "On cultural conceptualisations", *Journal of Cognition and Culture*, (3)3, pp. 187–207.
- 36- Sharifian, F, (2007), "Aboriginal language habitat and cultural continuity", In G. Leitner, & I. G. Malcolm (Eds.), *The habitat of Australia's Aboriginal languages*, pp. 181–195, Berlin: Mouton de Gruyter.
- 37- Sharifian, F. (2008a), "Distributed, emergent cultural cognition, conceptualisation and language" In R. M. Frank, R. Dirven, T. Ziemke, & E. Bernárdez (Eds.), *Body, language and mind: Vol. 2. Sociocultural situatedness*, pp. 109–136, Berlin: Mouton de Gruyter.
- 38- Sharifian, F, (2008b), "Conceptualizations of *del* 'heart-stomach' in Persian", In F. Sharifian, R. Dirven, N. Yu, & S. Niemeier, (Eds.), *Culture, body, and language: Conceptualizations of internal body organs across cultures and languages*, pp. 247–265, Berlin: Mouton de Gruyter.
- 39- Sharifian, F, (2008c), "Cultural schemas in L1 and L2 compliment responses: A study of Persian- speaking learners of English", *Journal of Politeness Research*, 4(1), pp. 55–80.
- 40- Sharifian, F. (2011a), *Cultural conceptualisations and language: Theoretical framework and applications*, Amsterdam: John Benjamins.
- 41- Sharifian, F. (2011b). "They felt sorry about our Sorry: Indigenising English by Aboriginal Australians", *Asian Englishes*, 14(1), pp. 70–73.
- 42- Sharifian, F, (2017), *Cultural Linguistics*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamin.
- 43- Stankic, D. P, (2017), "Cultural conceptualizations in humorous discourse in English and Serbian", In Sharifian. F. (ed), *Advances in cultural linguistics*, pp. 29-48. Singapore: Springer Nature.
- 44- Yu, N, (2002), "Body and emotion: Body parts in Chinese expression of emotion", *Pragmatics and Cognition*, 10(1/2), pp. 341–367.
- 45- Yu, N, (2007), "The Chinese conceptualization of the heart and its cultural context implications for second language learning", In Sharifian, F. and Palmer, G. B (eds), *Applied Cultural Linguistics*. pp. 65-86. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamin's Publishing Company.
- 46- Yu, N. (2008), "The Chinese heart as the central faculty of cognition", In F. Sharifian, R. Dirven, N. Yu & S. Niemeier (Eds.), *Culture, Body, and Language: Conceptualizations of Internal Body Organs across Cultures and Languages*, pp. 131–168, Berlin/New York: Mouton de Gruyter.



47- Yu, N. (2015), "Embodiment, culture, and language", In F. Sharifian (Ed.), *The Routledge handbook of language and culture* pp. 227–239. London: Routledge.

48- Yu, N. (2017), "Life as opera: A cultural metaphor in Chinese", In F. Sharifian (Ed.), *Advances in Cultural Linguistics*, pp. 65–87. Singapore: Springer Nature.



# فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال یازدهم - شماره چهارم - زمستان ۱۴۰۰ - شماره پيوسته ۳۴

## مهم‌ترین ویژگی‌های تصریفی اسم و فعل در گویش بواناتی (بخش مرکزی)

(ص ۷۹-۱۰۳)

جلال رحیمیان<sup>۱</sup> (نویسنده مسئول)، فاطمه کامگار<sup>۲</sup>

: 20.1001.1.2345217.1400.11.4.4.3

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۲/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۵/۳

### چکیده

هدف از نگارش این مقاله توصیف ویژگی‌های تصریفی اسم و فعل در گویش بواناتی (بخش مرکزی شهرستان بوانات) است. پژوهش حاضر که نخستین بررسی نظام‌مند درباه گویش بواناتی است با روش توصیفی (میدانی) و کتابخانه‌ای انجام شده است. ما در این پژوهش، مقوله‌های مورد نظر را از دو جنبه ساختار و معنا مورد بررسی و تحلیل قرار داده‌ایم. از جمله یافته‌های پژوهش می‌توان به نشانه جمع /ä/ در این گویش اشاره کرد که بنا به ماهیت در جایگاه‌های مشخصی، گاهی گویشوران را ناچار به استفاده از واج‌های میانجی می‌سازد تا از التقای واکه‌ها پرهیز شود. «یک» به عنوان نشانه اسم نکره در فارسی معیار، به شکل «jej» در این گویش ظاهر می‌شود. در قریب به اتفاق موارد کسره اضافه در این گویش حذف می‌شود که جزئیات آن در متن تحقیق بیان شده است. ضمائر ملکی در این گویش نیز از نظر ساختاری شکلی منحصر به فرد دارند که مشابه آن در فارسی معیار دیده نمی‌شوند. در بخش افعال، برخی از افزونه‌های شخص و عدد از قبیل شناسه دوم شخص جمع بنام /-ik/ مختص این گویش است و در فارسی معیار به کار نمی‌رود. در صورت‌های فعلی منفی، پیشوند «می» به «م» کاهش می‌یابد و صورتی چون «نمی‌روم» به «نرم» /næ-m-r-æm/ تبدیل می‌شود. طی این پژوهش به یافته‌های دیگری نیز رسیدیم که شرح آن‌ها در متن تحقیق آمده است.

کلمات کلیدی: گویش بواناتی، معرفه و نکره، نشانه‌های جمع، صرف افعال.

۱. استاد بخش زبان‌های خارجی و زبان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

E-mail : jalalrahim74@gmail.com

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد بخش زبان‌های خارجی و زبان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه

E-mail : fatikami2020@gmail.com

شیراز، شیراز، ایران.

## ۱. مقدمه

گردآوری و ثبت گویش‌ها<sup>۱</sup> گذشته از این که یک رسالت بسیار مهم برای زبان‌شناسانی است که در زمینه گویش‌شناسی<sup>۲</sup> به تحقیق می‌پردازند، می‌تواند دستاوردهای علمی باارزشی در پی داشته باشد. گاهی با مطالعه یک گویش، بُعدی از ابعادی که طی گذشت زمان در زبان معیار در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته است، روشن می‌شود. شاید بر اساس برخی از باورهای عوامانه، گویش‌ها و لهجه‌ها<sup>۳</sup>، گونه‌های پایین‌مرتبه نسبت به زبان معیار<sup>۴</sup> محسوب شوند، اما زبان‌شناسان که به مطالعات زبانی نگاه علمی دارند نه تنها چنین نظراتی را بر نمی‌تابند بلکه بر این باور هستند که از لحاظ ماهوی تفاوتی میان مطالعه لهجه، گویش و زبان وجود ندارد. تفاوت‌های زبانی میان لهجه‌ها، گویش‌ها و زبان‌ها به خودی خود بسیار سازنده‌اند و هر کدام بازتاب هویت قومی یک قوم یا یک منطقه زبانی است. هر گویش را می‌توان به عنوان بخشی زنده و گویا از فرهنگ و ادبیات ملی یک مملکت و کشور دانست. بارها با این جملات روبرو شده‌ایم که زبان و فرهنگ، ارتباط جدایی‌ناپذیری با هم دارند و از دست رفتن یک زبان یا یک گونه<sup>۵</sup> زبانی به معنای از دست دادن یک فرهنگ است. اما متأسفانه تقریباً تمام گویش‌ها در حال از دست دادن اهمیت خود هستند و امروز کمتر کسی را می‌توان یافت که به گویش اصیل و بومی خود سخن بگوید. به هر حال، نکته مثبت و امیدوارکننده این است که اخیراً توجه شایانی از سوی دانشگاه‌ها، نهادها و سازمان‌هایی همچون سازمان میراث فرهنگی و فرهنگستان زبان و ادب فارسی به ضبط و گردآوری گویش‌های ایرانی شده است، که از آن میان می‌توان به پژوهش فتحی (۱۳۹۰) اشاره کرد.

### ۱-۱. اهمیت و هدف تحقیق

گویش بواناتی، یکی از گویش‌های ایرانی میانه غربی است. گویشوران این گویش همچون دیگر گویش‌ها تحت تأثیر گسترش فزاینده رسانه‌های گوناگون، پابندی خود به استفاده از آن را به تدریج از دست می‌دهند. در این شرایط، مهم‌ترین اقدامی که یک زبان‌شناس می‌تواند در باب گویش‌های در حال زوال انجام دهد، ثبت و ضبط جزئیات آن است. در پژوهش حاضر، تلاش این است که توصیفی از ویژگی‌های تصریفی گویش بواناتی (بخش مرکزی) فراهم شود. بوانات شامل سه بخش مرکزی، سرچهان و مزایجان است. بخش مرکزی بوانات شامل دو شهر کوچک سوریان و جیان است. گویشی که در این پژوهش مورد بررسی قرار خواهد گرفت، گویش مربوط به بخش مرکزی است؛ چراکه

1. dialects

2. dialectology

3. accents

4. standard language

5. variant

بخش‌های این شهرستان به لحاظ گویشی تفاوت‌های قابل توجهی نسبت به هم دارند. ما طی این تحقیق، به توصیف واژگانی و نحوی گویش بواناتی خواهیم پرداخت.

امروزه گویش‌های بسیاری خاموش شده‌اند و تعداد بسیاری نیز در شیب تند فراموشی افتاده‌اند که متأسفانه رشد رسانه‌های ملی و بین‌المللی و شکل‌گیری دهکده‌ای جهانی با الگوی فرهنگی‌ای یکسان، بر سرعت محو شدن گویش‌ها افزوده است. تقریباً تمام گویش‌ها در حال از دست دادن اهمیت خود هستند. حتی به سختی می‌توان لهجه‌ای را یافت که در شهر با آن سخن گفته شود. بنابراین، ثبت تاریخی جزئیات این گویش که در مسیر خارج شدن از حیز ارتفاع قرار گرفته است، اهمیت تاریخی خواهد داشت تا آیندگان از این گویش اطلاعاتی کسب کنند. به علاوه، از آنجا که زبان و فرهنگ، ارتباط جدایی‌ناپذیری با هم دارند، از بین رفتن یک گویش، به معنای نابودی گوشه‌ای از یک فرهنگ است که کشف دوباره آن زمان‌بر و تقریباً ناممکن خواهد بود. اهمیت فرهنگی توجه به گویش‌های ایرانی در این است که با اندکی تلاش در راستای شناسایی، ثبت، ضبط و توصیف گویش‌ها می‌توان توصیفی از ابعاد گوناگون فرهنگی گویشوران بومی<sup>۱</sup> این گویش برای آیندگان فراهم ساخت.

گویش بواناتی در کنار ویژگی‌های واژگانی و نحوی، منبع ارزشمندی از مثل‌ها، قصه‌ها، اشعار و ادبیات عامیانه محلی است که ضبط و گردآوری آن‌ها (پیش از نابودی)، یک ضرورت محسوب می‌شود. این گویش، منبعی غنی از واژگان کهن و بعضاً کمیاب زبان فارسی است که برخی از آن‌ها در فارسی نو یافت نمی‌شوند. بررسی واژه‌های این گویش گاهی می‌تواند به شناخت وجه تسمیهٔ اسامی خاص، جای‌ها و پدیده‌های طبیعی بینجامد. با توجه به غنای واژگانی و اصطلاحات و ضرب-المثل‌های<sup>۲</sup> فراوان موجود در این گویش انتظار می‌رود که بخش قابل توجهی از این پژوهش به بررسی و ثبت و ضبط این دسته از داده‌ها اختصاص یابد. توصیف ساخت‌واژی گویش مذکور می‌تواند با فراهم‌آوردن امکان کشف روش‌های ناب واژه‌سازی<sup>۳</sup>، به واژه‌گزینی‌های<sup>۴</sup> درخور و مطابق با ذات زبان فارسی بینجامد.

گویش‌های ایرانی به‌مثابهٔ تکه‌هایی از جورچین زبان فارسی محسوب می‌شوند که با گم شدن هر تکهٔ این جورچین، شناخت دقیق و رمزگشایی از نقاط کور زبانی و به دست دادن سیمای کامل زبان فارسی ممکن نخواهد بود. امروزه توسعهٔ شهرنشینی، رونق رسانه‌های جمعی و البته رشد سواد باعث نابودی و فراموشی گویش‌ها شده است. همان گونه که اشاره شد، در چنین وضعیتی، زبان‌شناس وظیفه دارد تا با انجام پژوهش‌های دقیق، علمی و روزآمد، توصیفی ماندگار از این گنجینه‌های

1. native speakers

2. idioms and proverbs

3. word formation

4. world selection

ارزشمند زبانی فراهم کند. بررسی گویش‌های ایرانی و ثبت و ضبط آن‌ها می‌تواند منابعی غنی از مطالعات فرهنگی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و حتی روان‌شناسی زبان را در دسترس پژوهشگران حوزه‌های مختلف قرار دهد. لازم به ذکر است که تا به حال در زمینه گویش بواناتی پژوهش زبان‌شناختی شایان ذکری صورت نگرفته است.

بررسی ما در این تحقیق، عمدتاً شامل ویژگی‌های تصریفی<sup>۱</sup> واژه‌های گویش بواناتی بود. برای بررسی و تحلیل ویژگی‌های مزبور از شقاقی (۱۳۸۱) و کلباسی (۱۳۷۹) به عنوان دو الگو استفاده شد.

### ۲-۱. شیوه تحقیق

شیوه پژوهش ما به میزان قابل توجهی میدانی و به مقدار اندکی کتابخانه‌ای است. به عنوان بخشی از تحقیق، به ضبط صدای گویشوران و مصاحبه با آن‌ها پرداخته شد. همچنین از پرسشنامه‌های استاندارد شده گویشی در این پژوهش استفاده شد. چون یکی از محققان، خود گویشور بومی این گویش است، بررسی ابعاد مختلف آن با دشواری چندانی همراه نبود. در انتخاب گویشوران مورد مطالعه نیز سعی شده است که تا حد امکان از نمونه‌های مسن، بیسواد یا کم‌سواد و افرادی که در طول عمر خود سفر کمتری داشته‌اند، استفاده شد.

### ۳-۱. پیشینه تحقیق

اصطلاح «گویش‌شناسی» نخستین بار در زبان فارسی از سوی کیا (۱۳۴۰) به کار رفت. وی در اثر تحقیقی خود به جزئیاتی پرداخت که باید در گردآوری گویش‌ها رعایت شود. از جمله آثاری که از نظر برخی محققان، مقدمه تدوین اطلس گویش‌شناسی است و باید به آن اشاره کرد، اثری تحقیقی تحت عنوان واژه‌نامه شصت و هفت گویش ایرانی است. این پژوهش، در سال (۱۳۹۰) از سوی فرهنگستان زبان و ادب فارسی<sup>۲</sup> تدوین و توسط پژوهشگاه علوم انسانی به چاپ رسیده است. همان طور که شریفیان (۱۳۸۷) اشاره می‌کند، ناتل خانلری و اختیار (۱۳۴۴) از نخستین آثاری است که الگوی مناسبی برای توصیف گویش‌های ایرانی محسوب می‌شود. چمبرس و ترودگیل (Chambers and Trudgill, 2004) از جمله آثار نظری مفیدی در باب گویش است که علاوه بر بحث و بررسی اصطلاحات گویش‌شناسی، روش تحقیق مناسبی را برای بررسی گویش‌ها پیشنهاد می‌کند. از جمله آثار متأخر در زمینه گردآوری گویش‌ها می‌توان به زمردیان (۱۳۸۶) و شیری (۱۳۸۶) اشاره کرد. تلاش نویسندگان در این آثار، ارائه راهکارهایی عملیاتی برای تهیه و تنظیم پژوهش‌های گویشی است.

1. inflectional features

2. Academy of Persian language and literature

ایشان، ضمن آشناساختن مخاطب با تعاریف و اصطلاحات لازم در زمینه گویش‌شناسی، وی را به تدریج با مراحل تحقیق و توصیف گویش‌ها آشنا می‌سازند. راهنمای گردآوری گویش‌ها برای گنجینه گویش‌های ایرانی که از سوی گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در سال (۱۳۹۱) تدوین شد، یکی از بهترین آثاری است که در زمینه ثبت و ضبط گویش‌ها به نگارش درآمده است. یکی دیگر از آثار برجسته در زمینه گویش‌های ایرانی، از سلامی (۱۳۸۳) و با عنوان گنجینه گویش‌شناسی است که زیر نظر فرهنگستان زبان و ادب فارسی در چند جلد تهیه و تدوین شده است و تاکنون ۶ دفتر از این مجموعه به چاپ رسیده است. وجود نشریات زبان‌شناسی و مجلات تخصصی گویش‌شناسی طی سال‌های اخیر به پیشرفت مطالعات علمی و دقیق گویشی منجر شده است. از جمله پژوهشگرانی که در قالب مقالاتی به جنبه‌هایی از گویش بواناتی پرداخته‌اند می‌توان به رضایی باغ بیدی (۱۳۸۲)، زارع و زنجبر (۱۳۸۷)، حسام‌پور و جبار (۱۳۸۷)، منصور (۱۳۹۲ و ۱۳۸۶) و فاموری (۱۳۹۲) اشاره نمود. همچنین باید به برخی پایان‌نامه‌ها در زمینه گویش بواناتی از جمله خواجه‌اختران (۱۳۸۷) و امام (۱۳۹۰) اشاره نمود. در این پایان‌نامه‌ها تحقیقی بر فولکلور و ادبیات شفاهی<sup>۱</sup> مردم بوانات، مجموعه‌ای از آداب و رسوم، اعتقادات، سنت‌ها، برگزاری مراسم اجتماعی و همچنین ضرب‌المثل‌ها، داستان‌ها، ترانه‌ها، بازی‌ها، و بررسی‌های غیر علمی زبانی صورت گرفته است. فرهنگ‌ها، کتب و سالنامه‌های اندکی نیز به صورت پراکنده به بررسی لغات محلی، قصه‌های کهن بواناتی و اماکن تاریخی بوانات پرداخته‌اند که می‌توان از آن‌ها به عنوان منابع مفیدی برای انجام این پژوهش استفاده کرد.

#### ۱-۴. شیوه گردآوری و تحلیل داده‌ها

ما طی این تحقیق، از گویشوران بومی مسن، بیسواد یا کم‌سواد و افرادی که در طول عمر خود سفر کمتری داشته‌اند، بهره بردیم. خوشبختانه، گویشوران مورد استفاده ما افرادی علاقه‌مند، شکیبا، خوش‌صحت و با حافظه خوبی بودند. لازم به ذکر است که یکی از گویشوران بومی و جوان بواناتی با سطح تحصیلات عالی و آشنایی کامل با منطقه، در انتخاب گویشوران و جمع‌آوری و طبقه‌بندی داده‌ها کمک‌های شایانی به ما داشت. همچنین گفتنی است شَم زبانی یکی از نگارندگان این مقاله که خود از گویشوران بومی گویش مورد مطالعه محسوب می‌شود انجام تحقیق را آسان‌تر ساخت. بخش عمده پیکره<sup>۲</sup> گویشی مورد مطالعه از طریق پرسشنامه پیشنهادی فرهنگستان زبان و ادب فارسی و همچنین مصاحبه و ضبط صدای گویشوران فراهم گردید. موارد مورد نیاز پرسشنامه‌ها به‌طور دقیق آوانگاری و ثبت شدند و صداهای ضبط‌شده نیز آوانگاری گردیدند تا در نهایت، پیکره

1. oral literature  
2. corpus

گوشی مورد نیاز برای انجام پژوهش به دست آمد. در مواردی، خود ما در جمع چند گویشور به تکمیل پرسشنامه پرداختیم تا با استفاده از گویشوران، هر چه بیشتر به واژه‌های اصیل و کهن این گویش دست یابیم. در این پژوهش سعی شد که اگر واژه‌ای به چند شکل تلفظ می‌شود، همه صورت‌های آن ثبت گردد. پس از گردآوری بیکره گویشی، از طریق پرکردن پرسشنامه و همچنین مصاحبه و ضبط صدای گویشوران، تجزیه و تحلیل داده‌های به دست آمده بر اساس چارچوبی نظری انجام شد.

## ۲. بحث

### ۱-۲. اسم و ضمیر

صرف در لغت به معنای مطالعه علمی ساختار واژه‌های زبان است. بخش زیر به بررسی ویژگی‌های تصریفی اسم در گویش مورد پژوهش اختصاص دارد. در گویش بواناتی اسم از لحاظ شمار به دو دسته مفرد و جمع تقسیم می‌شود. اسامی مفرد بدون نشانه و اسامی جمع، دارای نشانه  $\check{a}$  جمع‌اند:

#### جدول ۱- اسم مفرد و جمع

جمع		مفرد	
bæčă	بچه‌ها	bæče	بچه
biyăbună	بیابان‌ها	biyăbun	بیابان
ketăbă	کتاب‌ها	ketăb	کتاب

در صورتی که واژه به واکه<sup>۱</sup> ختم شود، هنگام اضافه‌شدن افزونه جمع، یکی از حالت‌های زیر رخ می‌دهد:

۱. در صورتی که واژه به واکه /e/ ختم شود، به هنگام اضافه شدن علامت جمع<sup>۲</sup>، /e/ حذف

خواهد شد:

#### جدول ۲- جمع واژه مختوم به واکه /e/

جمع		مفرد	
kola	مرغدانی‌ها	kole	مرغدانی
qowdă	دسته‌ها	qowde	دسته

<sup>۱</sup> .vowel

<sup>۲</sup> .plural marker



مهم‌ترین ویژگی‌های تصریفی اسم و فعل در گویش بواناتی... (ص ۷۹-۱۰۳)--- جلال رحیمیان و همکار ۸۵

۲. چنانچه اسمی به /ä/ یا /u/ ختم شود، واج میانجی /h/ یا /ʔ/ به پایان اسم و پیش از علامت جمع /ä/ اضافه می‌شود:

جدول ۳- جمع واژهٔ مختوم به /ä/ یا /u/

معادل فارسی	جمع	مفرد
صافی‌های پارچه‌ای	širpælä-ʔä	širpælä
پاها	pä-hä	pä
قباها	qæbä-ʔä	qæbä
گردوها	gerdu-ʔä	gerdu

۳. اگر اسمی به واکه /i/ ختم شود، به هنگام افزوده شدن علامت جمع، برای پرهیز از ترکیب دو واکه، صدای غلتان /z/ میان آن‌ها قرار خواهد گرفت:

جدول ۴- جمع واژهٔ مختوم به /i/

مفرد		جمع	
قالی	qäli	قالی‌ها	qäli-jä
گاری	gäri	گاری‌ها	gäri-jä

## ۲-۲. نشانه‌های معرفه و نکره<sup>۱</sup>

در بیشتر منابع دستوری، اسمی که مرجعش برای گوینده و شنونده معلوم باشد، معرفه است. از معمول‌ترین مصادیق اسم‌های معرفه می‌توان به اسم‌های خاص مانند «بوانات» و «سوریان» اشاره کرد. در گویش بواناتی اسامی معرفه با نشانه‌هایی به شرح زیر معرفی می‌شوند:

۱. صفت‌های اشاره («ای، او، همی، همو»)، و همچنین واکه‌های /u/ یا /ow/ که به پایان اسم

افزوده می‌شوند تا اسم را معرفه سازند:

جدول ۵- ۱- نشانهٔ معرفه

hæmu benju	همان زنبور
hæmi xunow	همین خانه
ʔi qæsr-o bargo	این قصر و بارگاه
ʔu pijälow	آن کاسه

<sup>1</sup>. definite and indefinite markers

۲. اسمی که به اسم معرفه‌ای مضاف شده باشد نیز معرفه محسوب می‌شود:

جدول ۵-۲- نشانه معرفه

særgozæšte šā bærām	سرگذشت شاه بهرام
gerdu bowʔo ʃunet	گردوی پدر بزرگت
xunej mæš morzā	خانه مشهدی مرتضی
šowdæroj šā rezo	شبه‌درهای شارضا

در مقابل اسم معرفه، اسم نکره قرار دارد که مرجعش برای شنونده و گاهی حتی برای گوینده آشنا نیست. در گویش بواناتی برای نشان‌دادن اسم نکره از «ی» نکره در انتهای اسم و یا یکی از صورت‌های /ja/، /je/ یا /jaj/ و /jez/ استفاده می‌شود. به نظر می‌رسد که نسل جوان‌تر /je/ را بر صورت‌های دیگر ترجیح می‌دهند:

جدول ۵-۳- نشانه معرفه

ruzi	روزی
peseri	پسری
særgozæšti	سرگذشتی
jæ dæfej	یک بار
je zænej	زنی
jez jævjnej	جوانی

### ۳-۲. نشانه اضافه

در گویش بواناتی، مضاف و مضاف‌الیه، صفت و موصوف بدون کسره اضافه در کنار هم قرار می‌گیرند:

جدول ۶-۱- نشانه اضافه

čemli čerāq	کاسه چراغ نفتی
pælu gælduni	کنار طویله
māl mā	مال من

در صورتی که هسته اسمی به هر دلیل (از جمله قرار داشتن در حالت جمع) به /ä/ ختم شود، هسته اسمی به /ej/ ختم خواهد شد:

مهم‌ترین ویژگی‌های تصریفی اسم و فعل در گویش بواناتی... (ص ۷۹-۱۰۳)--- جلال رحیمیان و همکار ۸۷

جدول ۶-۲- نشانه اضافه

rišej mǎ	ریش‌های ما
tærifej qædimi	تعریف‌های قدیمی

هسته اسمی مختوم به /o/ یا /e/، وقتی در حالت اضافه قرار می‌گیرد به /ej/ و /oj/ ختم خواهد شد:

جدول ۶-۳- نشانه اضافه

poj kār	پای کار
ǰoj mǎ	جای ما
bejlej ādæm	عده‌ای آدم

هسته اسمی مختوم به /ow/ یا /i/ باشد، نشانه اضافه‌ای لازم نیست:

جدول ۶-۴- نشانه اضافه

ʔow særd	آب سرد
ʔālu ǰušonde	آلوی جوشانده
dæmi powk	دمپخت ساقه‌های جوان رز

۴-۲. نشانه ندا<sup>۱</sup>

یکی از نشانه‌های ندا در گویش بواناتی /ej/ است که در پایان منادا قرار می‌گیرد. این نشانه، تنها برای واژه‌های دال بر بیان رابطه نسبی به کار می‌رود:

جدول ۷-۱- نشانه ندا

ʔæmej!	ای عمه!
dædej!	ای خواهر!
ʔāqej!	ای پدربزرگ!
nænej!	ای تنه (مادر)!
bowʔej!	ای بابا!
xālej!	ای خاله!

<sup>۱</sup>. vocative marker

نشانه ندای دیگری نیز در این گویش موجود است که حالت نامحترمانه دارد و برای صدا زدن اسم افراد به کار می‌رود؛ این نشانه، نشانه /ow/ است که به انتهای واژه اضافه می‌شود:

جدول ۷-۲- نشانه ندا

medijow!	ای مهدی!
?ækberow!	ای اکبر!
?æliyow!	ای علی!

## ۲-۵. مالکیت

در گویش بواناتی، مالکیت به صورت‌های متفاوتی بیان می‌شود. در ادامه به طور مفصل به انواع مالکیت اسم در گویش بواناتی می‌پردازیم.

### الف. مالکیت ضمیرهای ملکی<sup>۱</sup>

ضمیرهای متصل ملکی در گویش بواناتی نوعی واژه بست محسوب می‌شوند که پس از مضاف قرار می‌گیرند. چنانچه واژه‌ای به همخوان یا واژه مرکب /ow/ پایان پذیرد، ضمیرهای متصل ملکی به صورت زیر در انتهای واژه مورد نظر ظاهر خواهند شد:

جدول ۸-۱- ضمیرهای متصل ملکی واژه‌های مختوم به واژه مرکب /ow/

شخص شمار	اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد	gow?ām	gow?ed	gow?iš
جمع	gow(?e)mun	gow?edun	gow?išun

جدول ۸-۲- ضمیرهای متصل ملکی واژه‌های مختوم به همخوان

شخص شمار	اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد	čuqām	čuqed	čuqiš
جمع	čuq(?e)mun	čuqedun	čuqišun

<sup>۱</sup> possessive pronouns

مهم‌ترین ویژگی‌های تصریفی اسم و فعل در گویش بواناتی... (ص ۷۹-۱۰۳)--- جلال رحیمیان و همکار ۸۹

اگر واژه‌ای به یکی از واژه‌های ساده بجز واژه /e/، ختم شود، ضمیرهای متصل ملکی به صورت زیر در انتهای واژه مورد نظر (در این جا واژه pã) ظاهر خواهند شد:

جدول ۸-۳- ضمیرهای متصل ملکی واژه‌های مختوم به واژه‌های ساده

شمار / شخص	اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد	pãm	pãd	pãš
جمع	pãmu	pãdun	pãšun

و در نهایت چنانچه واژه‌ای به واژه /e/ ختم شود (مانند penje)، /e/ حذف شده و سپس ضمیر متصل اضافه می‌شود:

جدول ۸-۴- ضمیرهای متصل ملکی واژه‌های مختوم به واژه /e/

شمار / شخص	اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد	penjam	penjad	penjaš
جمع	penjemun	penjedun	penješun

ب. مالکیت ساخت‌های اضافه

همانند فارسی معیار، یکی از راه‌های بیان مالکیت، استفاده از ساخت اضافه است.

جدول ۹- مالکیت ساخت‌های اضافه

mozze gowbænæk	مزد گاو دار
?ãqol bænde xãn	مجموعهٔ آغل‌های خان
mæsjed jãme sorjun	مسجد جامع سوریان

ب. بیان مالکیت با استفاده از واژه /mãl/ و /berej/

در این مورد هم مانند فارسی معیار، یکی از راه‌های بیان مالکیت استفاده از واژه «مال» و «برای» است که البته واژه «برای» با مفهوم «مال» به کار می‌رود. این واژه‌ها می‌توانند با اسم، مضاف و مضاف الیه و موصوف صفت همراه شوند و مالکیت را بیان کنند:

جدول ۱۰- مالکیت /mä/ و /berey/

mäl mänæ	مال من است
ʔj berej häšom bi	این برای هاشم بود
mäl bonej gondow	مال درخت بزرگ
berej pesere qäsom	برای پسر قاسم

۲-۶. اتباع<sup>۱</sup>

اتباع به گروهی از واژه‌ها گفته می‌شود که از دو جز تشکیل شده‌اند. در بیشتر موارد یکی از این اجزا بدون معنی است و جزء دیگر در معنی اصلی خود به کار می‌رود. جزء معنادار، پایه و جزء بی‌معنا تابع گفته می‌شود. بین دو جزء پایه و تابع، یک عنصر پیونده /o/ به صورت بالقوه وجود دارد که در برخی موارد ظهور می‌یابد. این نوع واژه‌ها به دو گروه تقسیم می‌شوند:

الف. جزء اول پایه<sup>۲</sup> و جزء دوم تابع<sup>۳</sup>:

جدول ۱۱-۱- جزء اول پایه و جزء دوم تابع

holenj tolenj	فشار دادن	pæxšo pære	پراکنده
čero ber	میان	qowmo qert	اقوام (نامحترمانه)
šerende perende	تکه پاره	low ʔo lever	لب و لوجه
tu mu	فرو رفتگی	kajo kuʔär	کج و کوله
gerdel merdel	تپیل	horro gor	دعوا کردن

ب. جزء اول، تابع و جزء دوم پایه:

جدول ۱۱-۲- جزء اول تابع و جزء دوم پایه

væk væsäl	وسایل	mæk ma:l	محل گذاشتن
ʔæk ʔæsäs	وسایل	mæk mäjäl	مجال، فرصت
sæko säde	ساده لوح	pæko pæ:n	پهن

1. duplication

2. base

3. subordinate

مهم‌ترین ویژگی‌های تصریفی اسم و فعل در گویش بواناتی... (ص ۷۹-۱۰۳)---جلال رحیمیان و همکار ۹۱

پ. نسخه برداری از جزء نخست:

اتباع گاهی بر اثر نسخه برداری از عنصر نخست ایجاد می‌شود:

جدول ۱۱-۳- نسخه برداری از جز نخست

ǰǰǰǰ	برای راندن مرغ یا ماکیان اهلی به داخل لانه
kurut kurut	صدای جویدن چیز سفت
henes henes	صدای نفس نفس زدن
qurut qurut	صدای نوشیدن آب

## ۲-۷. صوت<sup>۱</sup>

منظور از صوت، اسمی است که معمولاً از صداهای طبیعت گرفته شده است. صوت‌ها معمولاً معنای واژگانی ندارند و تنها بیانگر صداهای موجود در طبیعت‌اند که شامل صوت انسان یا حیوان، صدای راندن حیوان یا به هم خوردن یا شکستن چیزی هستند:

جدول ۱۲- صوت

hin	برای حرکت دادن چارپایی که بر آن سوار شوند
hoš	برای متوقف کردن چارپایی که بر آن سوار شوند
gorombi	صدای ریختن آوار
ǰiǰe	صدای جیغ
qeræq	صدای شکستن
bǎrre, vǎrre	صدای گاو
ʔǎrreke, ʔǎnge	صدای الاغ
væqqe	صدای سگ
vænge	صدای گریه بچه
bæqqe	صدای گوسفند
ǰǎr	صدای بلند، داد

<sup>۱</sup> interjection

## ۲-۸. ضمیر

### الف. ضمائر شخصی<sup>۱</sup>

ضمیرهای شخصی دو گونه‌اند: ضمائر متصل و ضمائر منفصل

#### الف. ضمائر شخصی منفصل

ضمیر شخصی منفصل ضمیری است که به واژه پیش از خود نمی‌چسبد، به تنهایی به کار می‌رود و دارای استقلال لفظی و معنایی است.

جدول ۱۳-۱- ضمائر شخصی منفصل

شمار / شخص	اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد	mæ	to	ʔu
جمع	mă	omoš	ʔună

#### ب. ضمائر شخصی متصل

ضمیر شخصی متصل به صورت واژه‌بست به واژه پیش از خود می‌پیوندد و به تنهایی دارای معنی نیست. چنانچه واژه‌ای به همخوان یا واکه مرکب /ow/ پایان پذیرد، ضمیرهای شخصی متصل به صورت زیر در انتهای واژه مورد نظر ظاهر خواهند شد:

جدول ۱۳-۲-۱- ضمائر شخصی متصل مختوم به /ow/

شمار / شخص	اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد	-ām	-ed	-iš
جمع	-(e)mun	-edun	-išun

اگر واژه‌ای به یکی از واکه‌های ساده بجز واکه /e/، ختم شود، ضمیرهای شخصی متصل به صورت زیر در انتهای واژه مورد نظر ظاهر خواهند شد:

<sup>۱</sup> personal pronouns



مهم‌ترین ویژگی‌های تصریفی اسم و فعل در گویش بواناتی... (ص ۷۹-۱۰۳)--- جلال رحیمیان و همکار ۹۳

جدول ۱۳-۲-۲- ضمائر شخصی متصل مختوم به واکه‌های ساده

شخص شمار	اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد	-m	-d	-š
جمع	-mun	-dun	-šun

و در نهایت چنانچه واژه‌ای به واکه /e/ پایان پذیرفته باشد، ضمیرهای شخصی متصل به صورت زیر در انتهای واژه مورد نظر ظاهر خواهند شد:

جدول ۱۳-۲-۳- ضمائر شخصی متصل مختوم به واکه /e/

شخص شمار	اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد	-am	-ad	-aš
جمع	-amun	-adun	-ašun

### ب. ضمیرهای مشترک

در فارسی معیار سه واژه خود، خویش و خویشان ضمیر مشترکند و هر سه برای هر شش شخص به کار می‌روند اما ظاهراً در گویش بواناتی تنها مورد اول؛ یعنی خود وجود دارد.

جدول ۱۳-۳- ضمائر مشترک

شخص شمار	اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد	xodām	xodet	xodiš
جمع	xodmun	xodedun	xodišun

ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که واژه خود تنها در مفهوم ضمیر مشترک به کار می‌رود بلکه یک حرف اضافه با مفهوم «با» نیز محسوب می‌شود.

پ. ضمائر مبهم

واژه‌هایی که بر کسی، چیزی یا مقدار مبهمی دلالت می‌کنند.

جدول ۱۳-۴- ضمائر مبهم

bæʔzi, ye mošti	برخی، بعضی	bowr	یک گروه
hær	هر	qut	هیچ
fulun	فلان	beyle	دسته، گروه
bisār	بهمان	peršeng	مقدار کم

۲-۹. فعل

پیش از ورود به بحث فعل، ذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که برخی از افعال، ویژه گویش بواناتی هستند و دارای معادل‌های در فارسی معیار هستند. برای مثال چهار فعل زیر را ملاحظه کنید:

heštæn	گذاشتن	čikidan	پردن
derowšidan	لرزیدن	korčidan	جویدن

فعل در گویش بواناتی دست کم از سه عنصر تشکیل می‌شود: ریشه فعل، شناسه شخص و عدد، و پیشوند فعلی. شناسه‌های شخص و عدد در گویش بواناتی به شرح ذیل به انتهای فعل می‌پیوندند:

شمار / شخص	شناسه مفرد	شناسه جمع
اول شخص	/-æm/	/-im/
دوم شخص	/-i/	/-ik/
سوم شخص	/ø/ ، /-æ/	/-æn/

از میان شناسه‌ها، شناسه دوم شخص جمع، /-ik/ کاملاً نسبت به فارسی معیار متفاوت است. شناسه‌های شخص و عدد برای زمان گذشته و غیرگذشته، بجز سوم شخص مفرد، یکسان هستند. شناسه سوم شخص مفرد برای زمان گذشته صفر و برای غیرگذشته /-æ/ است.

▪ صورت‌های فعلی

الف. وجوه اخباری<sup>۱</sup>. در این گویش، به مانند فارسی معیار، سه صورت با وجه اخباری وجود دارد که جزئیات ساختی و مصادیقی از آن‌ها در زیر آمده است:

پیشوند می + ستاک حال <sup>۳</sup> + شناسه <sup>۴</sup>	مضارع <sup>۲</sup>
ستاک گذشته + شناسه	گذشته ساده
پیشوند می + ستاک گذشته + شناسه	گذشته استمراری <sup>۵</sup>

مضارع			
mi-čik-im	می‌پریم	mi-čikæm	می‌پریم
mi-čik-ik	می‌پرید	mi-čik-i	می‌پری
mi-čik-æn	می‌پرند	mi-čik-æ	می‌پرند

گذشته ساده			
hešt-im	گذاشتیم	hešt- æm	گذاشتم
hešt-ik	گذاشتید	hešt-i	گذاشتی
hešt-an	گذاشتند	hešt-ø	گذاشت

1. indicative mood

2. non-past

3. present stem

4. ending

5. past imperfective

گذشته استمراری			
mi-dušt-im	می‌دوشیدیم	mi-dušt-æm	می‌دوشیدم
mi-dušt-ik	می‌دوشیدید	mi-dušt-i	می‌دوشیدی
mi-dušt-an	می‌دوشیدند	mi-dušt	می‌دوشید

گاهی پیشوند فعل بجای mi- به صورت mei ظاهر می‌شود:

معادل بواناتی	معادل فارسی
mej-zor-ik	می‌گذارید
mei-zoš-ø	می‌گذاشت

ب. وجوه غیر اخباری. در این گویش، دو وجه غیر اخباری که به ترتیب امری و التزامی است استفاده می‌شود. جزئیات ساختی و نمونه‌هایی از این دو ساخت در زیر قابل مشاهده است:

پیشوند ب + ستاک حال + شناسه	امری <sup>۱</sup>
پیشوند ب + ستاک حال + شناسه	التزامی <sup>۲</sup>

امری			
bijowzun-im	بیاویزیم	bijowzun-æm	بیاویزم
bijowzun-ik	بیاویزید	bijowzun-ø	بیاویز
bijowzun-æn	بیاویزند	bijowzun-æ	بیاویزد

<sup>1</sup>.imperative

<sup>2</sup>.subjunctive

مهم‌ترین ویژگی‌های تصریفی اسم و فعل در گویش بواناتی... (ص ۷۹-۱۰۳)---جلال رحیمیان و همکار ۹۷

التزامی			
bijowzun-i	بیاویزیم	bijowzun-æm	بیاویزم
bijowzun-ik	بیاویزید	bijowzun-i	بیاویزی
bijowzun-æn	بیاویزند	bijowzun-æ	بیاویزد

نشانهٔ وجه غیراخباری /be-/ است، اما بسته به شرایط آوایی واژه، از گونه‌های /bi-/، /be-/، /bo-/، /bu-/ و حتی /ø/ استفاده خواهد شد. نمونه‌های زیر نشانگر مصادیقی از پیشوندهای مزبور هستند:

ø-bejzor-i	بگذار	bij-ejk-ø	بیاید
ø-bejzo-ø	بگذار	be-ber-æm	ببرم
negæ bo-dor-æ	نگه بدارد	bij-åmorz-æ	بیامرزد
bo-r-ø	برو	bi-čik-im	بپریم
bu-šur-ø	بشور	bu-gu-ø	بگو

### پ. صورت سببی<sup>۱</sup>

برای ساختن صورت سببی در گویش بواناتی وند /-un-/ پس از ستاک قرار می‌گیرد:

mi-keš-un-æ	می‌کشاند	be-čærx-un-ik	بچرخانید
mi-dow-ʔun-æ	می‌دواند	pær-un-d-æn	پرانندند

### ت. صورت ترکیبی فعل

در این گویش صورت‌های ترکیبی فعل عبارتند از: غیرگذشته نقلی، گذشته نقلی، غیرگذشته جاری، گذشته جاری و التزامی نقلی<sup>(۱)</sup>. جزئیات ساختی هر کدام از این صورت‌ها به همراه نمونه‌هایی از آن‌ها در زیر خواهد آمد. لازم به ذکر است که در گویش بواناتی (همانند فارسی معیار)، صرف ستاک گذشته در زمان‌های گذشته ساده و غیرگذشته نقلی تقریباً به یک شکل است و تنها

<sup>۱</sup> .causative form

تفاوت میان این دو صرف، محل قرارگرفتن تکیه فعل است؛ به این صورت که در صرف گذشته ساده، تکیه روی هجای نخست فعل، و در نقلی، تکیه روی هجای دوم قرار می‌گیرد:

'gofik	گفتید	گذشته ساده
gof'tik	گفته‌اید	غیرگذشته نقلی

### ۱. غیرگذشته نقلی

در گویش بواناتی، ساخت غیرگذشته نقلی به شرح ذیل است:

اسم مفعول فعل واژگانی + غیرگذشته فعل کمکی بودن

برای نمونه، غیرگذشته نقلی از فعل «(esedan)» به معنای «گرفتن» به شرح ذیل است:

esedim	گرفته‌ایم	esedam	گرفته‌ام
esedik	گرفته‌اید	esedi	گرفته‌ای
esedæn	گرفته‌اند	esede	گرفته است

### ۲. گذشته نقلی

در گویش بواناتی، همانند فارسی معیار، گذشته نقلی به صورت زیر ساخته می‌شود:

اسم مفعول فعل واژگانی + گذشته ساده فعل کمکی بودن

برای نمونه، صورت گذشته نقلی فعل «(esedæn)» به معنای «گرفتن» را ملاحظه کنید:

esede bidim	گرفته بودیم	esede bidæm	گرفته بودم
esede bidik	گرفته بودید	esede bidi	گرفته بودی
esede bidæn	گرفته بودند	esede bi	گرفته بود

### ت ۳. غیرگذشته جاری

ساخت غیرگذشته جاری در گویش بواناتی به شرح ذیل است:

صورت غیرگذشته فعل کمکی «داشتن» + صورت غیرگذشته استمراری فعل واژگانی
---

برای نمونه، ساخت جاری را با استفاده از فعل «derowšidæn» به معنای «لرزیدن» در جدول زیر به نمایش درآمده است:

dorim miderowšim	داریم می‌لرزیم	doræm miderowšæm	دارم می‌لرزم
dorik miderowšik	دارید می‌لرزید	dori miderowši	داری می‌لرزی
doræn miderowšæn	دارند می‌لرزند	doræmiderowšæ	دارد می‌لرزد

### ت ۴. گذشته جاری

طرز ساختن این ساخت به صورت زیر است:

صورت گذشته فعل کمکی «داشتن» + صورت گذشته استمراری فعل واژگانی
---

برای نمونه، «(umedæn)» به معنای «آمدن» در زمان توجه فرمایید:

doštım mımėdım	داشتیم می‌آمدیم	doštæm mımėdæm	داشتم می‌آمدم
doštık mımėdık	داشتید می‌آمدید	došti mımėdi	داشتی می‌آمدی
doštæn mımėdæn	داشتند می‌آمدند	došt mime	داشت می‌آمد

## ت ۵. التزامی نقلی

ساخت صورت التزامی نقلی به شرح ذیل است:

اسم مفعول فعل واژگانی + صورت التزامی فعل کمکی بودن

به عنوان مثال، «(mokid-an)» به معنای «مکیدن» به شکل زیر ظاهر خواهد شد:

mokide bāšim	مکیده باشیم	mokide bāšæm	مکیده باشم
mokide bāšik	مکیده باشید	mokide bāši	مکیده باشی
mokide bāšæn	مکیده باشند	mokide bāšæ	مکیده باش

## ۳. نتیجه گیری

در این پژوهش به توصیف آوایی، صرفی و نحوی گویش بخش مرکزی شهرستان بوانات از شهرستان‌های استان فارس پرداخته شد. گویش بواناتی، یکی از گویش‌های ایرانی میانه غربی است. این گویش بسیار به زبان فارسی نزدیک است؛ شاید به این دلیل است که این گویش نیز مانند بسیاری از دیگر گویش‌های ایرانی، زیر سایه دهکده جهانی، رنگ باخته است.

مطالعه گویش بواناتی ما را به نتایج جالبی در باب ویژگی‌های اسم و فعل در این گویش رساند که به برخی از آن‌ها به اختصار در زیر اشاره خواهد شد. نشانه جمع در گویش بواناتی پسوند /ä/ است. با توجه به وجود واکه /ä/ به عنوان نشانه جمع در این گویش، بسیاری اوقات استفاده از واج میانجی /h/ یا /ʔ/ اجباری خواهد بود. چنانچه اسمی به واکه /u/ یا /ow/ ختم شده باشد، از واج میانجی /ʔ/ استفاده خواهد شد. اگر اسمی به واکه /i/ ختم شود، از واج میانجی /j/ استفاده خواهد شد. در صورتی که اسمی به واکه /e/ ختم شود، پیش از افزودن نشانه جمع /e/ حذف خواهد شد. نشانه نکره «یک»، در این گویش به صورت «(jez)» ظاهر می‌شود. در گویش بواناتی، کسره اضافه حذف می‌شود. در صورتی که اسم جمع را بخواهیم به واژه دیگر اضافه کنیم، نشانه اضافه به جای این که حذف شود به صورت /y/ ظاهر می‌شود. واژه‌های ختم به واکه در ترکیب با واژه‌های دیگر دستخوش تغییراتی نظام‌مند می‌شوند که شرح آن‌ها در متن تحقیق آمده است. در گویش بواناتی نمونه‌ای از اتباع دیده می‌شود که در آن هر دو جزء با معنی هستند.



مهم‌ترین ویژگی‌های تصریفی اسم و فعل در گویش بواناتی... (ص ۷۹-۱۰۳)--- جلال رحیمیان و همکار ۱۰۱

در این گویش برای ساختن فعل نفی و نهی تنها از پیشوند /næ-/ استفاده می‌شود. به هنگام اضافه‌شدن علامت نفی /mi-/ به /m-/ کاهش خواهد یافت. پیشوند نفی هنگامی که بر سر دو ستاک گذشته «آمدن» و «آوردن» اضافه شود، و همچنین در ساخت گذشته به صورت /no-/ بیان می‌شود. در بخش صرف افعال و شناسه‌های مربوط به آن‌ها، شناسهٔ دوم شخص جمع به شکل /-ik/ ظاهر می‌شود که با فارسی معیار تفاوتی اساسی دارد. ساختار ضمائر متصل ملکی در این گویش نیز جالب توجه است که جزئیات آن در متن پژوهش شرح داده شده است.

### پیوست‌ها

۱- برچسب‌های سنتی معادل اصطلاحات بیان‌شده، به ترتیب عبارتند از: ماضی نقلی، ماضی بعید، حال استمراری، گذشته استمراری و ماضی التزامی که ما به دلیل متناقض و نارسا بودن برچسب‌های سنتی و عدم انطباق آن‌ها با واقعیت‌های کاربردی، از اصطلاحات مدرن فوق استفاده کرده‌ایم. معادل انگلیسی صورت‌های فوق به ترتیب عبارتند از:

non-past perfect, past perfect, non-past progressive, past progressive, subjunctive past .

### منابع

- ۱- آذرلی، غلامرضا. (۱۳۸۷). فرهنگ واژگان گویش‌های ایران. تهران: نشر هزار.
- ۲- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۵). تاریخ زبان فارسی. تهران: سمت.
- ۳- احمدی گیوی، حسن و انوری، حسن. (۱۳۸۰). دستور زبان فارسی ۲. چاپ چهاردهم. تهران: فاطمی.
- ۴- اختیار، منصور. (۱۳۴۴). روش بررسی گویش‌ها. تهران: دانشگاه تهران.
- ۵- اسماعیلی، محمد مهدی. (۱۳۷۴). گویش گزی. شیراز، دانشگاه شیراز. پایان‌نامه کارشناسی ارشد.
- ۶- اشمیت، رودریگر. (۱۳۸۳). راهنمای زبان‌های فارسی ایرانی. ترجمه حسن رضایی باغ بیدی و دیگران. تهران: ققنوس.
- ۷- باطنی، محمدرضا. (۱۳۴۸). توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی. تهران: امیر کبیر.
- ۸- باقری، مه‌ری. (۱۳۷۷). مقدمات زبان‌شناسی. تهران: انتشارات پیام نور.
- ۹- خواجه اختران، منصوره. (۱۳۷۸). تاریخ و فرهنگ بوانات. دانشگاه آزاد فسا، دانشکده ادبیات. پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

- ۱۰- رحیمیان، جلال. (۱۳۸۱). دستور زبان فارسی: صورت، نقش و معنا. شیراز: دانشگاه شیراز.
- ۱۱- رحیمیان، جلال. (۱۳۸۹). ساخت زبان فارسی. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- ۱۲- رحیمیان، جلال، نورجهان عماد آبادی و مریم حاجی محمدی (۱۳۹۱). توصیف گویش شیرازی. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- ۱۳- رضایی باغ بیدی، حسن. (۱۳۸۲). «شیرازی باستانی». ویژه‌نامه فرهنگستان. ۱ (۱). ۳۲-۴۰.
- ۱۴- زمردیان، رضا. (۱۳۸۶). راهنمای گرد آوری و توصیف گویش‌ها. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۱۵- سلامی، عبدالنبی. (۱۳۸۳). گنجینه گویش‌شناسی فارس (دفتر اول). تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار.
- ۱۶- شقاقی، ویدا. (۱۳۸۹). مبانی صرف. تهران: انتشارات سمت.
- ۱۷- شیرینی، علی اکبر. (۱۳۸۶). درآمدی بر گویش‌شناسی. تهران: مازیار.
- ۱۸- طیب‌زاده، امید. (۱۳۹۱). دستور زبان فارسی (بر اساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی). تهران: نشر مرکز.
- ۱۹- فاموری، مهدی. (۱۳۹۲). «چند نکته در گویش شیرازی امروز». ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۳ (۴).
- ۲۰- فتحی، آذر. (۱۳۸۰). راهنمای گردآوری گویش‌ها. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۲۱- فرهنگستان زبان و ادب فارسی. (۱۳۹۰). واژه‌نامه شصت و هفت گویش ایرانی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۲- فرهنگستان زبان و ادب فارسی. (۱۳۹۱). راهنمای گردآوری گویش‌ها برای گنجینه گویش‌های ایرانی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی.
- ۲۳- فسایی، حسین. (۱۳۶۷). فارسنامه ناصری. تهران: نشر امیر کبیر.
- ۲۴- فلاحی، محمد هادی. (۱۳۸۴). «واژه‌ها و اصطلاحات کشاورزی و آبیاری در حاجی آباد نقش رستم». گویش‌شناسی، ۲ (۲). ۱۱۴-۱۰۴.
- ۲۵- کلباسی، ایران (۱۳۷۰). اشتقاق در زبان فارسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- ۲۶- کیا، محمدصادق. (۱۳۴۰). راهنمای گردآوری گویش‌ها. تهران: اداره فرهنگ عامه.
- ۲۷- لازار، زیلبر. (۱۳۸۴). دستور زبان فارسی معاصر. ترجمه مهستی بحرینی. تهران:

مهم‌ترین ویژگی‌های تصریفی اسم و فعل در گویش بواناتی... (ص ۷۹-۱۰۳) --- جلال رحیمیان و همکار ۱۰۳  
هرمس.

- ۲۸- مدرسی یحیی (۱۳۸۴). «گستره گویش‌شناسی نوین». گویش‌شناسی، ۳ (۴). ۲۲-۲.
- ۲۹- مشکوه الدینی، مهدی. (۱۳۷۰). ساخت آوایی زبان. چاپ دوم. مشهد: موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ۳۰- ملک‌زاده اردجی، سودابه. (۱۳۹۰). بررسی زبان‌شناختی گویش زرقانی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، شیراز: دانشگاه شیراز.
- ۳۱- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۸۶). دستور زبان فارسی. چاپ بیست و یکم. تهران: توس.
- ۳۲- ویلیام، سامارین. (۱۳۵۹). زبان‌شناسی علمی، راهنمای بررسی گویش‌ها. ترجمه لطیف عطاری. ستاد انقلاب فرهنگی: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۳۳- یارمحمدی، لطف‌الله. (۱۳۷۴). «زوال زبان‌ها و لهجه‌ها: بیان مشکل و چاره‌جویی». نامه فرهنگستان علوم. جلد دوم. صص ۳۳-۱۵.

34-Aronoff, M. (1976). *Word Formation in Generative Grammar*. Cambridge, Mass: MIT Press.

35- Chambers, J. K. & Trudgill, P. (1998). *Dialectology*. 2nd Ed. Cambridge: Cambridge University.

36- Falk, J. S. (1978). *Linguistics and Language*. New York: John Wiley & Sons.

37- Mansoori, K.h. (1995). *A Linguistic Study Of The Dashti Dialect*. M.A. thesis. Shiraz: Shiraz University..

38-Romaine, S. (1994). "Dialect and Dialectology". *The encyclopedia of language and linguistics*. Vol. 2, pp. 900-907. Oxford: Pergamon.

39-Sha'bani, A. (2004). *A Linguistic Study Of The Hendijani Dialect Oriented Towards Comparison With Standard Persian*. M.A. thesis. Shiraz: Shiraz University.

۱۰۴ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره ۱۱، شماره ۴، پیاپی ۳۴، زمستان ۱۴۰۰

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال یازدهم - شماره چهارم - زمستان ۱۴۰۰ - شماره پيوسته ۳۴

بررسی و توصیف زبان شناختی ۱۰۵ صورت زبانی گویش لری در بخش مرکزی

شهرستان رستم (ص ۱۰۵-۱۲۸)

محمدهادی فلاحی، یزدان دشتیان<sup>۱</sup> (نویسنده مسئول)

 20.1001.1.2345217.1400.11.4.3.2

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۴

تاریخ دریافت: ۹۹/۱۱/۸

نوع مقاله: پژوهشی

### چکیده

شهرستان رستم یکی از شهرستان‌های استان فارس است. به استثنای دو روستای این شهرستان، گویش بقیه مردم شهرستان، لری است. تعداد روستاهای مورد تحقیق، ۵۹ روستا است. روش تحقیق در این پژوهش، ترکیبی از روش‌های میدانی و توصیفی بوده است و مواد زبانی با روش گردآوری هدایت شده، جمع‌آوری شده‌اند. پرسش‌نامه این پژوهش بر اساس طرح ملی اطلس زبانی بوده است که شامل ۱۰۵ واژه و عبارت و ۳۶ جمله است. داده‌ها، پس از انجام مصاحبه با استفاده از الفبای آوانگار بین‌المللی، آوانگاری شدند. برخی از واژه‌های این گویش به‌طور کامل با فارسی معیار متفاوت هستند، برخی تنها تفاوت تلفظی دارند و برخی نیز کاملاً یکسان هستند. در این گویش، پنج نوع هجا وجود دارد که عبارتند از: CV، CVC، CVCC، CCVC، CCV. همچنین، در این گویش، کشش واکه‌ای در مواردی باعث تمایز معنایی می‌شود. ترتیب صفت و موصوف و مضاف و مضاف‌الیه، همانند فارسی معیار است، با این تفاوت که در مواردی، [e] اضافه حذف می‌شود. نشانه جمع در این گویش، [-æI] است که به پایان اسامی افزوده می‌شود. نشانه معرفه نیز /-æku/ و /-ku/ است که به آخر اسم معرفه اضافه می‌شود.

کلمات کلیدی: شهرستان رستم، طرح ملی اطلس زبانی، خوشه‌های همخوانی، صورت زبانی.

۱. استادیار گروه زبان شناسی رایانه‌ای، مرکز منطقه‌ای اطلاع‌رسانی علوم و فناوری، شیراز، ایران.

Email: fallahi@ricest.ac.ir

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد گروه زبان‌شناسی، واحد علوم و تحقیقات فارس، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران.

Email: ydashtian@gmail.com

## ۱. مقدمه

لری از جمله زبان‌های هند و ایرانی است که در بخش‌های وسیعی از ایران، گویشور دارد. از نظر انانبی (۲۰۱۱) (Anonby)، مناطق بومی لری در جنوب غربی ایران و جنوب شرقی عراق وجود دارد؛ اگرچه برخی نیز به مناطق دیگر آسیا و کشورهای غربی مهاجرت کرده‌اند. راولینسون (۱۸۳۶) (به نقل از پرمون، محمدی هاشمی و گوشه، ۱۳۹۴) زبان لری را مشتق از فارسی باستان می‌داند که همزمان با زبان پهلوی به‌طور جداگانه و مشخص، صحبت می‌شده است. ویندفور (۲۰۰۹) (Windfuhr) نیز لری را یکی از شاخه‌های زبان فارسی می‌داند، درحالی که مک کینان (۲۰۱۱) (Mackinnon) لری را زبانی متمایز از زبان فارسی، می‌داند. هاشمی (۱۳۸۱: ۳) بر این باور است که زبان لری از زبان‌های باستانی است و رابطه نزدیکی با فارسی میانه دارد. دانش‌نامه زبان و زبان‌شناسی نیز گویش‌های فارس و زبان لری جنوبی را خویشاوند معرفی می‌کند (اشر، ۱۹۹۴: ۱۷۷۳). امان‌اللهی بهاروند (۱۳۷۰) زبان لری را به دو دسته لری شرقی و لری غربی تقسیم می‌کند و وی، لری شرقی را شامل بختیاری و گونه‌های زبانی که در دزفول و شوشتر بدان سخن گفته می‌شود، می‌داند و لری بروجردی، نهاوندی و دیگر گویش‌های لری را، لری غربی می‌داند. مک کینان (۲۰۱۱) نیز زبان لری را به دسته‌های لری بزرگ و لری کوچک تقسیم می‌کند. لری بزرگ را لری جنوبی و لری کوچک را لری شمالی می‌نامد. از دیدگاه وی، لری جنوبی شامل بختیاری، ممسنی و بویراحمدی و همچنین گویش لری است که در بخش‌هایی از خوزستان، سخنگو دارد. لری شمالی نیز شامل لری گیونی، خرم‌آبادی، چگانی، بالاگریوه‌ای، فیلی و نهاوندی است. انانبی (۲۰۱۱) نیز معتقد است لری را می‌توان به سه منطقه زبانی لرستانی، بختیاری و جنوبی تقسیم کرد.

شهرستان رستم از جمله شهرستان‌های استان فارس است که بر اساس سرشماری سال ۱۳۹۵ بالغ بر ۵۶۶۰۰ نفر جمعیت دارد و با وسعتی در حدود ۱۲۰۰ کیلومتر به مرکزیت شهر مصیری، دارای دو بخش مرکزی و سورنا است. حدود ۲۰ درصد جمعیت آن، شهری، ۶۱ درصد روستایی و ۱۹ درصد آن، عشایری است. این شهرستان از شمال و غرب به استان کهگیلویه و بویراحمد و از جنوب و شرق به شهرستان ممسنی متصل است. مرکز شهرستان رستم، شهر مصیری است. جمعیت این شهر، ۵۸۳۰ نفر است. از لحاظ قومی باید گفت که ساکنین حدود ۲۰ روستای مورد تحقیق، در اصل از بویراحمدی‌هایی هستند که به مرور زمان در این مناطق ساکن شده‌اند. تقریباً، همه ساکنین مناطق کوهستانی، بویراحمدی هستند که شغل عمده آنها، دامداری است. رستم از نظر آب و هوایی، دو نوع آب و هوای سرد و معتدل دارد. شهرستان رستم دارای کوه‌های بلند و برف‌گیر و گیاهان جنگلی، به ویژه درختان بلوط است.

بررسی و توصیف زبان‌شناختی ۱۰۵ صورت‌زبانی... (ص ۱۰۵-۱۲۸) --- محمدهادی فلاحی و همکار ۱۰۷

در رابطه با وجه تسمیه رستم، مردم، آن را به رستم، پهلوان ایرانی، نسبت می‌دهند، اما امان‌اللهی بهاروند (۱۳۷۰) احتمال می‌دهد که ممکن است نام رستم مربوط به محدوده جغرافیایی باشد که بر طایفه رستم، حمل شده است. رستم یکی از ایل‌های مستقل ممسنی است که به همراه ایل‌های دیگر ممسنی از ناحیه‌های کمهر، کاکان، بیضاء، بنو، تنگ سرخ، و مارگون بویراحمد به نواحی تبوک موردستان (پشتکوه رستم) مهاجرت کرده‌اند و با تسلط بر مناطق ایل‌های قدیم آن، از جمله پاپونی‌ها، چوگی‌ها، میدگانی‌ها و غیره، ناحیه مستقل ایل رستم ممسنی را بنیاد نهاده‌اند (مجیدی، ۱۳۷۱). شهرستان رستم بیش از ۱۲۰ اثر باستانی دارد که ۵۸ اثر آن در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است. حبیبی فهلیانی (۱۳۷۱) معتقد است که آثار پیش از تاریخ شهرستان ممسنی، وجود تپه‌های باستانی متعددی می‌باشد که استقرارهای هزاره سوم تا هشتم پیش از میلاد را در خود نهفته دارند.

مطالعه نظام‌مند گونه‌های پراکنده در پهنه‌های جغرافیایی را جغرافیای زبان (Linguistic Geography)، یا جغرافیای گویشی (Dialect Geography) می‌نامیم. در آغاز، این اصطلاح را با اصطلاح گویش‌شناسی (Dialectology) مترادف می‌گرفتند. گویش‌شناسی، در این معنا در اواخر قرن نوزدهم نضج گرفت و به تدریج در قالب طرح‌های پیمایشی و ریزبینانه پیرامون گونه‌های زبانی، بالید. در این پیمایش‌ها تفاوت‌های صوتی، معنایی، یا تلفظی کلمات از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر در مد نظر بودند (پرمون، ۱۳۸۵). بررسی صورت‌های گوناگون زبانی در یک منطقه، همواره مورد توجه گویش‌شناسان بوده است. هدف اصلی این پژوهش، بررسی و توصیف ۱۰۵ صورت‌زبانی (واژه‌ها و عبارات) در بخش مرکزی شهرستان رستم است.

شناخت و حفظ زبان‌های محلی و بومی، ضرورتی انکارناپذیر است. زبان‌های بومی، گنجینه‌هایی ارزشمند برای مطالعات زبانی، فرهنگی و اجتماعی هستند. پژوهش حاضر تلاش دارد تا گامی در جهت شناساندن زبان لری به نسل‌های جدید و حفظ این زبان، بردارد.

این پژوهش در پی پاسخگویی به این پرسش اصلی است: ویژگی‌های آوایی، صرفی و نحوی گویش لری رستم، چیست؟ تا جایی که پژوهشگران آگاهند، تاکنون پژوهشی با بهره‌گیری از پرسش-نامه اطلس زبانی بر روی گویش لری بخش مرکزی شهرستان رستم انجام نشده است. نتایج این پژوهش می‌تواند در ترسیم اطلس زبانی شهرستان رستم، به کار رود.

## ۱-۱. مبانی نظری

گویش‌شناسی از جمله‌گرایش‌های مطرح در مطالعات زبانی است. با گذر زمان، این رشته نیز همچون سایر رشته‌های علمی، دچار تحول شده است و از رویکرد سنتی فاصله گرفته است. امروزه علاوه بر رویکردهای سنتی، رویکردهای جدید گویش‌شناسی اجتماعی، گویش‌شناسی ادراکی و گویش‌شناسی پیکره‌بنیاد نیز شکل گرفته است (نک: رستم‌بیک تفرشی، ۱۳۹۴: ۱۲۰). در مطالعات گویش-

شناختی، همواره موضوع تمایز میان زبان، گویش و لهجه، مسئله‌ساز است. در پژوهش حاضر با توجه به معیارهای مطرح‌شده از طرف دبیرمقدم (۱۳۸۷: ۱۲۰)، گونه‌های زبانی مورد استفاده در هر روستا به-عنوان لهجه‌های گویش لری رستم، که خود نیز گویشی از زبان لری محسوب می‌شود، در نظر گرفته می‌شوند. این پژوهش در چارچوب جغرافیای گویشی صورت می‌گیرد. اساس این رویکرد علمی، بررسی پراکندگی جغرافیایی گوناگونی‌های زبانی است. نکته مهم در پژوهش‌های جغرافیای گویشی، توجه پژوهشگران به تنوع‌های قابل ملاحظه در زبان‌ها و گویش‌ها و مطالعه عوامل مؤثر در پیدایش این پدیده بسیار مهم است (نک: مدرسی، ۱۳۸۴: ۴).

## ۲-۱. پیشینه پژوهش

ا. مان (۱۹۱۰) با مقایسه نمونه‌ای از لهجه‌های مختلف لری ثابت کرد که لری از زبان‌های ایرانی جنوبی است و با کردی که از زبان‌های شمالی است، تفاوت دارد (به نقل از افزای‌زاده، ۱۳۹۲). لریمر (۱۹۹۲) (Lorimer)، به بررسی و گردآوری گویش بختیاری پرداخت (به نقل از حسینی ماتک، ۱۳۹۵). ارانسکی (۱۳۵۸) نیز در مقایسه زبان‌های مختلف ایرانی، از واژه‌های همین پژوهش، بهره گرفته است. مقیمی (۱۳۷۰) در پژوهشی همخوان‌ها و واکه‌های گویش لری بویراحمدی را استخراج و توصیف کرد، آن‌گاه به بررسی واحدهای زبرنجیری و توصیف ساختمان دستوری این گویش پرداخت. همتی (۱۳۷۰)، به بررسی تعدادی از واژه‌های گویش لری ممسنی و مقایسه آن‌ها با واژه‌های فارسی میانه پرداخته است. در این واژه‌نامه سه‌زبانه که نزدیک به ۳۴۰۰ واژه لری، ۳۱۴۰ واژه فارسی نو و میانه و ۱۹۲۰ واژه پهلوی دارد، مشخص شد که در حدود ۱۷۴۰ واژه پهلوی با واژگان فارسی و لری و یا با واژگان یکی از دو زبان، هم‌ریشه هستند. گرامی (۱۳۷۱)، به توصیف دستگاه واجی و همخوان‌ها و واکه‌های گویش لری بویراحمدی و لهجه‌های باشتی پرداخته است، آن‌گاه با بررسی برخی ویژگی‌های زبرنجیری، ساختمان آوایی و دستوری گویش را توصیف کرده است. بخشیان‌فر (۱۳۷۵)، به توصیف گویش لری ممسنی پرداخته است. در این پژوهش نگارنده ساخت واجی این گویش را با استفاده از جفت‌های کمینه، تحلیل کرده است و در تحلیل‌های دستوری از نظریات زبان‌شناسی ساخت‌گرا به-ویژه، نظریه مقوله و میزان هلیدی، استفاده کرده است. رستمی و سیدی (۱۳۸۳) به بررسی فرهنگ و آداب و رسوم لرهای ممسنی پرداخته‌اند و در رابطه با ادبیات شفاهی لری، داستان‌ها، اشعار محلی و ضرب‌المثل‌ها را مورد بررسی قرار داده‌اند. علمداری (۱۳۸۹) گویش رستم را بررسی کرده است. وی برخی از واژه‌های لری این منطقه را همراه با معادل‌های فارسی آن‌ها فراهم آورده و همچنین برخی از فرایندهای واجی این گویش را بررسی و توصیف کرده است. یرمون، محمدی هاشمی و گوشه (۱۳۹۴) در پژوهشی به بررسی پسوند گذشته‌ساز در لری کهگیلویه و بویراحمدی پرداخته‌اند و چگونگی تلفظ آن را بررسی کرده‌اند. رضایی و خیرخواه (۱۳۹۴)، رده‌شناسی ترتیب واژه‌ها در گویش لری بویراحمدی را



بررسی و توصیف زبان‌شناختی ۱۰۵ صورت‌زبانی... (ص ۱۰۵-۱۲۸) --- محمدهادی فلاحی و همکار ۱۰۹

مورد توجه قرار داده‌اند. کریمی (۱۳۹۵) فرایندهای واجی همخوان‌های گویش لری ممسنی را بر اساس نظریهٔ بهینگی بررسی کرده است. حیدری، ابتکاری و محقق (۱۳۹۶) به بررسی مفهوم زن در ضرب‌المثل‌های لری ممسنی پرداخته‌اند. داوری و دهقانی (۱۳۹۶) ساخت انواع فعل را در گویش لشنی (یکی از گویش‌های لری جنوبی) بررسی کرده‌اند. ضیامجیدی و حق‌بین (۱۳۹۷) نمود فعل را در سه گونهٔ لری (لرستانی، بختیاری و جنوبی) بررسی کرده‌اند. آهنگر و خوش‌خونزاد (۱۳۹۷) مقولهٔ نفی و جایگاه آن را در گویش لری کهکیلویه و بویراحمد بررسی کرده‌اند. داوری و جانی (۱۳۹۷) در پژوهشی به بررسی انواع ضمیر در گویش لری کامفیروز پرداخته‌اند. کشاورزی، صیادکوه و باهنر (۱۳۹۷) واژه‌ها و اصطلاحات دامداری را در گویش لری دهستان دشت روم، جمع‌آوری کرده‌اند.

### ۳-۱. روش تحقیق

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از پرسش‌نامهٔ طرح ملی اطلس زبانی ایران (پرمون، ۱۳۸۵) که شامل ۱۰۵ واژه و عبارت و ۳۶ جمله است، انجام شد. پس از جمع‌آوری داده‌ها، آن‌ها، ضبط و آوانویسی شدند. پیکرهٔ زبانی مورد پژوهش شامل واژه‌ها و عبارات است و جملات پرسش‌نامه مورد بررسی قرار نگرفته است. روش تحقیق در این پژوهش، ترکیبی از روش‌های توصیفی و میدانی است و موارد زبانی با روش گردآوری هدایت شده، جمع‌آوری شد. اطلاعات لازم از طریق مصاحبه، بررسی مکالمه‌ها، نشان‌دادن تصویر، کشیدن شکل، استفاده از زبان اشاره و توضیح خواستن و ضبط آن‌ها بر روی دستگاه، جمع‌آوری گردید.

از آنجا که هدف پژوهش، دستیابی به گونه‌های زبانی رایج در منطقه بود، بنابراین گویشوران از بین بومیان اصیل، زنان و مردان، از هر گروه سنی (اکثر گویشوران از میان‌سالان و حتی کهنسالان بودند)، کارگر، خانه‌دار، کاسب، کشاورز و دامدار، بی‌سواد و کم‌سواد انتخاب شدند. از هر روستا یک یا دو نفر گویشور، بین ۴۵ تا ۸۰ ساله انتخاب شدند. نام روستاها و آبادی‌های مورد پژوهش، در پیوست آمده است.

### ۲. یافته‌ها

#### ۱-۲. تجزیه و تحلیل آوایی و واجی

در گویش لری رستم پنج نوع هجا وجود دارد که عبارتند از:

۱- Cv او /ʔu/ [ve/vo] «و/و»

۲- Cvc دور /dur/ [dir] «دیر»

۳- Cvcc سنگ /sæŋ/ ، موش /muʃ/ ، قفل /qofl/ [bærd]

«برد»، [moʃk] «مُشک»، [qolf] «قلف»

۴- Ccv /rubah/، باطری / قدرت /qovve/

[rwæ] «رووا»، [qwæ] «قوه»

۵- Ccvc دختر /doxtær/، گوساله /gusale/، شکاف کوچکی در کوه [dwær]

«دوور»، [gwær] «گور»، [kwær] «کوور»

این گویش، هم دارای خوشه‌های همخوانی آغازین و هم، خوشه‌های همخوانی پایانی است. به‌طور کلی، در این گویش تشدید ( ) وجود ندارد، به‌گونه‌ای که حتی واژه‌های مشدد نیز بدون تشدید تلفظ می‌شوند. مثل: «بچه» [bætfæ] / bætfæ/ «بچه»، عمه [ʔamæ] / ʔamme/ «عمه» [mæmæd/ mæmæj] / mohæmmæd/ محمد «بره» [bæræ] / bære/ «عمه»، «ممی/ممد» در این گویش، کلیه واژه‌هایی که به [e] ختم می‌شوند، مانند صورت قدیمی‌تر، مختوم به [æ] ادا می‌شوند.

## ۲-۱-۱. برخی از فرایندهای آوایی

- همگونی همخوان‌ها: گاهی یک همخوان در هم‌نشینی با همخوانی دیگر، پاره‌ای از مختصات آوایی خود را از دست می‌دهد و به‌جای آن، مختصات آوایی همخوان کناری را به خود می‌پذیرد. این فرایند را که شاید یکی از جهانی‌های آوایی باشد، همگونی گویند (نک: حق‌شناس، ۱۳۸۴). مثال:

فارسی معیار	گویش لری رستم
/ ʔænbar/ انبار	[ʔæmbar] «امبار»
/ tænbaku/ تنباکو	[tæmbæku] «تمباکو»
/ zænbil/ زنبیل	[zæmbil] «زمبیل»

- همگونی همخوان با واکه: گاهی اوقات همگونی ممکن است میان یک همخوان و یک واکه، اتفاق بیفتد. مثلاً واکه /e/ در هم‌نشینی با همخوان /ʃ/ تبدیل به /i/ می‌شود (مثال نخست) و واکه /i/ در هم‌نشینی با همخوان /ʃ/ تبدیل به /e/ می‌شود (مثال دوم).

فارسی معیار	گویش لری رستم
/ ʃeʃ/ شش	[ʃiʃ/ʃift] «شیش/شیشت»
/ ʃirin/ شیرین	[ʃerin] «شرین»

- ناهمگونی همخوان‌ها: در این فرایند یک همخوان یک یا چند مختصه آوایی را که با همخوان هم‌نشین خود مشترک است، از دست می‌دهد و مختصه‌های آوایی دیگری را به دست می‌آورد. مثال:

فارسی معیار	گویش لری رستم
/ daxel/ داخل	[daxel] «داغل»
/ vaxti/ وقتی	[vaxti] «وختی»
/ tarix/ تاریخ	[tariq] «تاریق»
/ behtær/ بهتر	[bextær] «بِختَر»

- قلب: در فرایند واجی قلب، دو همخوان که در کنار هم قرار گرفته‌اند، جای خود را با هم عوض می‌کنند. مثال:

فارسی معیار	گویش لری رستم
/ kebrit/ کبریت	[kerbit] «کَربیت»
/ foql/ شغل	[folq] «فُلُق»
/ sæbr/ صبر	[særb] «صَرَب»
/ mæqz/ مغز	[mæzg] «مَرِگ»

- حذف: این فرایند که در آن یک واحد زنجیری تحت شرایط خاصی از زنجیره گفتار حذف می‌شود، دو حالت تاریخی و ساختاری دارد. به دلیل ماهیت و هدف این پژوهش که همانا توصیف همزمانی گویش لری رستم است، از حذف تاریخی چشم‌پوشی می‌شود. مثال‌های زیر نمونه‌هایی از حذف ساختاری است.

فارسی معیار	گویش لری رستم	جایگاه حذف
/ ?atæf/ آتش	[tæf] «تَش»	آغازی
/ ?anar/ انار	[nar] «نار»	آغازی
/ foxm/ شخم	[fom] «شُم»	میانی
/ damad/ داماد	[duma] «دوما»	پایانی
/ tfub/ چوب	[tʃu] «چو»	پایانی

- اضافه (افزایش): این فرایند زمانی رخ می‌دهد که یک واحد زنجیری تحت شرایطی به زنجیره گفتار اضافه می‌شود. البته این فرایند نیز مانند فرایند حذف، تابع قواعد نظام صوتی زبان است؛ قواعدی که کلیه‌ی فرآیندها و تغییرات آوایی زبان را منظم و قابل پیش‌بینی می‌داند. مثال:

فارسی معیار	گویش لری رستم
/ fef/ شش	[ʃiʃt] «شیشت»
/ ma/ ما	[?ima] «ایما»
/ dʒaru/ جارو	[dʒarof] «جاروف»

- ابدال: فرایند ابدال زمانی اتفاق می‌افتد که یک واحد زنجیری بدون این‌که توجیهی داشته باشد، به واحد زنجیری دیگر تبدیل می‌شود. مثال:

فارسی معیار	گوش لری رستم
/ nan/ نان	[nun] «نون»
/ baran/ باران	[barun] «بارون»
/ kæbutær/ کبوتر	[kæmutær] «کموتر»
/ dur/ دور	[dir] «دیر»
/ xun/ خون	[xin] «خین»

نکته: اگر در زبان فارسی معیار واکه /a/ پیش از همخوان /b/ بیاید، در گوش لری رستم واکه /a/ تبدیل به /o/ و همخوان /b/ تحت فرایند نرم‌شدگی به [w] تبدیل می‌شود و همخوان /b/ حذف می‌شود. مثال:

فارسی معیار	گوش لری رستم
/ ?ab/ آب	[?ow] «اُو»
/ ?aftab/ آفتاب	[?æftow] «اَفْتُو»
/ ?abestæn/ آبستن	[?owsæn] «اُوسَن»
/ zæban/ زبان	[zown] «زُون»

- کشش واکه‌ها: کشش یا طول واکه عبارت از مدت زمانی است که برای تولید واکه در شرایط عادی صرف می‌شود. کشش واکه در برخی از زبان‌ها، مانند عربی و انگلیسی، یک عامل واجی است، یعنی کم و زیاد شدن آن، موجب تقابل معنایی می‌گردد (نمره، ۱۳۸۷). مثال:

فارسی معیار	گوش لری رستم
/ mæhr/ مهر	[mæ:r] «مَر»
/ mæ?sume/ معصومه	[mæ:sumæ] «مَصومَه»
/ bæ?zi/ بعضی	[bæ:zi] «بُضی»

نکته قابل ذکر این است که در برخی از موارد، کشش واکه‌ای در گوش لری رستم، یک عامل واجی است و باعث تقابل معنایی می‌شود. مثال:

فارسی معیار	گوش لری رستم
/ bozqale / بزغاله	[kæ:ræ] «کَرَه»
/ kære/ کره	[kæræ] «کَرَه»
/ ?edrar/ ادرار	[me:sæ] «مِسَه»
دست گیره	[mesæ] «مِسَه»

همچنین در این گویش به جای واج /z/ در بیشتر موارد از واج /dʒ/ استفاده می‌شود. مثال:

فارسی معیار	گویش لری رستم
/mæniʒe/ منیزه	[mænidʒæ] «مَنیجَه»

## ۲-۱-۲. واژه‌ها، تلفظ و کاربرد آن‌ها

در این بخش صورت‌های آوایی ۸۷ واژه مورد تحقیق و کاربرد آن‌ها، آورده شده است. واژه‌های مورد بررسی به چهار دسته تقسیم می‌شوند: الف) کاملاً مشابه با فارسی معیار، ب) با فارسی معیار، تفاوت آوایی دارند، ج) با فارسی معیار، کاملاً متفاوتند، د) واژه مشابه با فارسی معیار (یا با تفاوت آوایی) یا واژه‌های متفاوت، به کار می‌رود.

### فهرست واژه‌ها، تلفظ و کاربرد آن‌ها

دسته	صورت‌های تلفظی	تلفظ فارسی	واژه	ردیف
ب	[bow] «بُو» و [bæva] «بُو»	/pedær/	پدر	۱
ج	[dej] «دِی»، [daj] «دای» و [dijej] «دیی». صورت آخر، تنها در یک روستا به کار می‌رود.	/madær/	مادر	۲
ج	[kæka] «کَکا». علاوه بر [kaka] «کاکا»، [berar] «بَرار» نیز کاربرد دارد؛ البته این لفظ ممکن است برای مورد خطاب قرار دادن شخص غریبه یا غیرغریبه نیز به کار رود. همچنین، در مراسم سوگواری برای مخاطب قرار دادن مرد از دنیا رفته، به کار می‌رود.	/bæradær/	برادر	۳
ج	[dædæ] «دَدَ» و [dæjæ] «دَدِی»	/xahær/	خواهر	۴
ج	[bætfæ] «بَپَجه»، [kor] «کُر» و [ker] «کِر». در اکثر روستاها دو واژه فارسی «فرزند» و «پسر» به صورت [bætfæ] به کار می‌روند.	/pesær/	پسر	۵
ج	[dwær] «دوور» و [dojær] «دویر». در واژه [dwær]، که در اکثر روستاها به کار می‌رود، خوشه آغازین همخوانی وجود دارد که یکی از وجوه تمایز لری رستم با فارسی معیار است.	/doxtær/	دختر	۶
ب	[bætfæ] «بَجه»	/bætfæ/	بچه (فرزند)	۷
د	[ʔamu] «عامو» و [tata] «تاتَه». [tata] بیشتر برای افراد مسن و قابل احترام به کار می‌رود.	/ʔæmu/	عمو	۸

ردیف	واژه	تلفظ فارسی	صورت‌های تلفظی	دسته
۹	دایی	/daji/	[daji] «دایی» و [halu] «هالو». البته گاهی [tataɛ] نیز مانند مورد عمو، کاربرد دارد.	د
۱۰	عمه	/ʔæme/	[ʔamæ] «عمه»	ب
۱۱	خاله	/xale/	[xalæ] «خاله»	ب
۱۲	زن (همسر)	/zæn/	/zæn/ «زن» در بعضی از روستاها به صورت [æjal] «عیال» نیز بیان می‌شود که به‌طور مشخص به معنی «همسر» است.	د
۱۳	شوهر	/fowhær/	[miræ] «میزه» و [æjal] «عیال»	ج
۱۴	داماد	/damad/	[duma] «دوما»	ب
۱۵	عروس	/ʔærus/	[ʔærus] «عروس» و [bævig] «بویگ»	د
۱۶	پدربزرگ (پدر پدر)	/pedær boxorg/	[bæva] «بوا» و [bæva bozorg] «بوا بزرگ»	ب
۱۷	پدربزرگ (پدربادر)	pedær boxorg/	مانند مورد پیشین.	ب
۱۸	خورشید	/xorʃid/	[ruz] «روز» و [ʔæftow] «آفتو». البته در اول صبح که خورشید طلوع کرده، به آن [tejk ʔaftow] «تیشک آفتو» یا [tiy ʔaftow] «تیغ آفتو» می‌گویند.	ج
۱۹	ماه	/mah/	[ma] «ما» و [mæ] «م»	ب
۲۰	ستاره	/setare/	[setaræ] «ستاره»	ب
۲۱	شب	/ʃæb/	[ʃow] «شو»	ب
۲۲	روز	/ruz/	مشابه با فارسی معیار	الف
۲۳	باد	/bad/	[bad] «باد» و [baj] «بای»	ب
۲۴	آتش	/ʔataʃ/	[tæʃ] «تَش»	ب
۲۵	خاک	/xak/	[xol] «خُل»، [zæmin] «زمین» و [gel] «گِل». این واژه دارای صورت‌های متفاوتی است: ۱- اگر منظور از خاک، سرزمین یا زمین باشد [zæmin]، گفته می‌شود ۲- اگر منظور از آن، جنس آن باشد به آن [gel] می‌گویند ۳- اگر خاک به صورت پودر شده باشد [xol] گفته می‌شود. ۴- اگر به صورت غبار باشد [xak] «خاک» گفته می‌شود.	ج
۲۶	باران	/baran/	[barun] «بارون»	ب
۲۷	برف	/bærf/	مشابه با فارسی معیار	الف
۲۸	سنگ	/sæng/	[bærd] «بَرَد» و [sæng] «سنگ». این واژه با	د

دسته	صورت‌های تلفظی	تلفظ فارسی	واژه	ردیف
	توجه به اندازه و کاربرد سنگ، صورت‌های متفاوتی دارد: ۱- سنگ خیلی ریز را [fenger] «فَنگِر» می‌گویند. ۲- اگر اندازه آن کمی بزرگ‌تر باشد (که معمولاً برای پرتاب کردن استفاده می‌شود)، به آن [kotʃor] «کُچِر» گفته می‌شود. ۳- اگر اندازه آن طوری باشد که در کف دست قرار گیرد، به عبارت دیگر گرفتن آن در دست به‌طور کامل میسر نباشد، به آن [sipar] «سپیار» یا [sil] «سیل» می‌گویند. ۴- اگر اندازه آن از مورد قبلی بزرگ‌تر باشد و برای نگه داشتن آن در دست، باید آن را بر روی کف دست قرار داد و وزن آن نیز زیاد باشد، به آن [ko] «کُ» می‌گویند.			
ج	[tijæ] «تیجی»	/tʃejm/	چشم	۲۹
د	[dæhæn] «دَهَن»، [kæp] «کَپ» و [tʃil] «چیل». دو واژه [kæp] و [tʃil] بار معنایی منفی دارند.	/dæhan/	دهان	۳۰
ب	[zəhun] «زَهون» و [zəhun] «زَهون»	/zæban/	زبان	۳۱
ب	[xun] «خون» و [xin] «خین»	/xun/	خون	۳۲
ب	[ga] «گا». این واژه با توجه به جنسیت و همچنین با توجه به سن گاو، صورت‌های متفاوتی دارد: ۱- به گاو نری که جوان است ولی هنوز به‌کار گرفته نشده است [nubænd] «نوبَند» گفته می‌شود. ۲- به گاو نری که بزرگسال است و در کشاورزی به‌کار گرفته می‌شود، [værza] «وَرزا» گفته می‌شود. ۳- به گاو ماده جوانی که هنوز زاد و ولد نکرده است [ʃængod] «شَنگَد» گفته می‌شود. ۴- به گاو ماده‌ای که بالغ است و شیر می‌دهد [maga] «ماگا»، گفته می‌شود.	/gav/	گاو	۳۳
الف	[boz] /boz/. این واژه نیز با توجه به جنسیت و سن بز به اسامی متفاوتی نامیده می‌شود: ۱- به بز نر جوانی که قادر به جفت‌گیری است [kara tʃæpoʃ] «کَره چَپُش» گفته می‌شود. ۲- بز نر بالغ را [tʃæpoʃ] «چَپُش» می‌گویند. ۳- بز نر کهنسال را [pazæn] «پازَن»، می‌گویند.	/boz/	بز	۳۴
ب	[bæræ] «بَره»	/bærre/	بَره	۳۵

ردیف	واژه	تلفظ فارسی	صورت‌های تلفظی	دسته
۳۶	میش	/miʃ/	[miʃ] «میش» و [pæʃminæ] «پشمینه» این واژه دارای صورت‌های متفاوتی است: ۱- به میش نر جوانی که آماده جفت‌گیری است [kava ʃutʃ] «کاواقوج»، گویند ۲- به میش نر بالغ [ʃutʃ] «قوج» گفته می‌شود. ۳- به میش ماده جوانی که آماده آبستن شدن است [kava] «کاوا» یا [varandil] «واراندیل» گویند. ۴- میش بالغ را فقط [miʃ] گویند.	د
۳۷	گرگ	/gorg/	مشابه با فارسی معیار	الف
۳۸	قاطر	/qater/	مشابه با فارسی معیار	الف
۳۹	سگ	/sæg/	[sæg] «سگ» و [ketu] «کتو»	د
۴۰	مرغ	/morq/	[mory] «مرغ». این واژه با توجه به سن مرغ به صورت‌های متفاوتی بیان می‌شود: ۱- به مرغ جوانی که هنوز تخم نگذاشته ولی آماده تخم‌گذاری است [deygun] «دییگون» یا [baruk] «باروک» گویند. ۲- به مرغ بالغ، [mory] گویند.	ب
۴۱	خروس	/xorus/	[ɣorus] «غُروس» و [ɣerus] «غُروس». این واژه به دو شکل بیان می‌شود: ۱- به خروس جوانی که تازه می‌تواند جفت‌گیری کند، [bætʃ ɣerus] «بَچِغُروس» گویند ۲- خروس بالغ را [ɣerus] گویند.	ب
۴۲	کبوتر	/kæbutær/	[kæmutær] «کُموتَر»	ب
۴۳	چوب	/tʃub/	[tʃu] «چو»	ب
۴۴	برگ	/bærg/	[bælg] «بَلگ» و [pær] «پَر»	د
۴۵	گل	/gol/	[gol] «گُل» و [gel] «گِل»	ب
۴۶	درخت	/deræxt/	[deræxt] «درخت» و [dar] «دار». بویراحمدی-هایی که زندگی عشایری داشته و یا دارند، به درخت بلوط، [dar] می‌گویند و برای نام بردن از بقیه درختان، نام درخت را بیان می‌کنند، مثلاً درخت انار [deræxt nar] یا فقط [nar]، ولی در مناطق جلگه‌نشین (کسانی که با درختان بلوط چندان سروکار ندارند)، تقریباً به همه درختان، [dar] می‌گویند. البته این افراد، به درخت بزرگ و تنومند، [dar] و به درخت کوچک یا درختچه، [deræxt] گویند.	د



دسته	صورت‌های تلفظی	تلفظ فارسی	واژه	ردیف
الف	مشابه با فارسی معیار	/dʒov/	جو	۴۷
ب	[baɖom] «باڊم» و [bajom] «بایم»	/badam/	بادام	۴۸
ج	[dʒi] «جی»	/juq/	یوغ	۴۹
ب	[hunæ] «هونه»	/xane/	خانه	۵۰
ج	[tʃalæ] «چاله» و [tʃalæ vedʒay] «چاله وِجای». اگر برای روشن کردن آتش نیاز باشد که زمین را بکنند، به آن جایگاه [tʃalæ] می‌گویند. واژه دیگری که قبلاً استفاده می‌شده، [tʃalæ vedʒay] بوده است. واژه [vedʒay] در بین مردم دارای قداست خاصی است. مردم اعتقاد داشته‌اند که نفس عده‌ای خاص، برکت آور و حلال مشکلات بوده است و اجاقی خانه آنان مقدس بوده است.	/ʔodʒaq/	اجاق	۵۱
ج	[himæ] «هیمه»	/hizom/	هیزم	۵۲
ب	[nun] «نون»	/nan/	نان	۵۳
الف	مشابه با فارسی معیار	/pænir/	پنیر	۵۴
ب	[nemaz] «نماز»	/næmaz/	نماز	۵۵
ب	[nær] «نر» و [nærinæ] «نرینه»	/nær/	نر	۵۶
ب	[madæ] «ماده» و [majæ] «مایه»	/madde/	ماده	۵۷
ب	[jerin] «شیرین»	/ʃirin/	شیرین	۵۸
ب	[dir] «دیر»	/dur/	دور	۵۹
د	[næzdik] «نزدیک»، [næzik] «نَزیک»، [neheng] «نهنگ»	/næzdik/	نزدیک	۶۰
ب	[hamelæ] «حامله» و [amelæ] «آمله»	/ʔabestæn/	آبستن (انسان)	۶۱
د	[owsæn] «اوسن» و [vægelun] «وگولون»	/ʔabestæn/	آبستن (حیوان)	۶۲
ب	[me] «م» و [mo] «مُ»	/mæn/	من	۶۳
د	[te] «ت» و [to] «تُ»	/to/	تو	۶۴
ج	[ve] «و» و [vo] «وُ»	/ʔu/	او	۶۵
د	[ma] «ما» و [ʔima] «ایما»	/ma/	ما	۶۶
ج	[ʔifa] «ایشا» و [ʔifan] «ایشان»	/ʃoma/	شما	۶۷
ج	[ʔungæ] «اونگل» و [ʔungælo] «اونگل»	/ʔanha/	آن‌ها	۶۸
ب	[jek] «یک» و [jæk] «پیک»	/jek/	یک	۶۹

دسته	صورت‌های تلفظی	تلفظ فارسی	واژه	ردیف
الف	مشابه با فارسی معیار	/do/	دو	۷۰
د	[se] «سی» و [so] «سُ»	/se/	سه	۷۱
ب	[tʃar] «چار»	/tʃæhar/	چهار	۷۲
ب	[pændʒ] «پنج» و [pæn] «پَن»	/pændʒ/	پنج	۷۳
ب	[ʃiʃ] «شیش»، [ʃiʃt] «شیشْت» و [ʃæʃ] «شُش»	/ʃeʃ/	شش	۷۴
ب	[hæft] «هفت» و [hæf] «هَف»	/hæft/	هفت	۷۵
ب	[hæʃt] «هشت» و [hæʃ] «هَش»	/hæst/	هشت	۷۶
ب	[no] «نُ»	/noh/	نه	۷۷
ب	[dæ] «دَ»	/dæh/	ده	۷۸
الف	مشابه با فارسی معیار	/hezar/	هزار	۷۹
ب	[sædʒ] «صَدی» و [sæd] «صد»	/sæd/	صد	۸۰
ب	[bis] «بیس»	/bist/	بیست	۸۱
ج	[ʔitʃo] «ایچ» و [vejʃo] «ویچ»	/ʔindʒa/	این‌جا	۸۲
ج	[ʔutʃo] «اوچ» و [vowʃo] «وُوج»	/ʔandʒa/	آن‌جا	۸۳
ج	[deræxtæɫ] «درختِل» و [daræɫ] «دازل»	/deræxta/	درخت‌ها	۸۴
ج	[kutʃo] «کوچ»	/kodʒa/	کجا	۸۵
ج	[jo] «ی»، [je] «ی» و [ʔi] «ای»	/ʔin/	این	۸۶
ج	[vo] «و»، [ve] «و» و [ʔu] «او»	/ʔan/	آن	۸۷

## ۲-۲. تجزیه و تحلیل ساخت‌واژی

در این بخش، ابتدا ۱۸ عبارت به کار رفته در پرسش‌نامه ملی اطلس زبانی و معادل‌های گویشی آن‌ها آورده می‌شود و سپس تجزیه و تحلیل‌های ساخت‌واژی ارائه می‌گردد.

### عبارت‌ها، تلفظ و کاربرد آن‌ها

ردیف	عبارت	فارسی معیار	توضیحات
۸۸	مردِ خوب	/mærdə xub/	به دو شکل [merd xub] «مرد خوب» و [ʔajæm xub] «آیم خوب» به کار رفته است. در همه موارد (۸۸ تا ۹۵)، ترتیب صفت و موصوف به صورت (موصوف+صفت) به کار رفته است.
۸۹	زنِ خوب	/zæne xub/	در تمام روستاها به صورت [zæn xub] «زن خوب» تلفظ می‌شود.

ردیف	عبارت	فارسی معیار	توضیحات
۹۰	پسرانِ خوب	/pesærane xub/	به دو شکل [bætʃijæl xub] «بچیلِ خوب» و [koræl xub] «کُرلِ خوب» به‌کار می‌رود. پسوند جمع‌ساز نیز به این اسم اضافه شده است.
۹۱	دخترانِ خوب	/doxtærane xub/	به صورت [dowæræl xub] «دووَزَلِ خوب» به‌کار می‌رود.
۹۲	مادیانِ سفید	/madjane sefid/	به دو شکل [majun sæfid] «مایونِ سفید» و [majun qæzel] «مایونِ غَزَل» بیان می‌شود.
۹۳	اسبِ سفید	/ʔæsbe sefid/	در این ترکیب واژه، /ʔæsbe/ «اسب» به صورت [ʔæsp] «اسب» به‌کار می‌رود.
۹۴	مرغ‌های سیاه	/morqhaje sijah/	به دو شکل [morɣæl se] «مرغَلِ سی» و [morɣæl] [sehu] «مرغَلِ سهو» تلفظ می‌شود.
۹۵	خروس‌های سیاه	/xorushaje sijah/	به دو شکل [ɣorusæl se] «غروسَلِ سی» و [xorusal se] «خروسَلِ سی» بیان می‌شود.
۹۶	آن مرد	/ʔan mærd/	به چهار شکل [ʔu ʔajæm] «او آیم»، [ʔu næfær] «اونفر»، [ʔu merdæk] «او مردک» و [ʔu merd] «او مرد» بیان می‌شود. در این ترکیب، صفت اشاره «آن»، تنها به شکل [ʔu] بیان می‌شود. در مورد شکل دوم، از واحد شمارش انسان استفاده شده است و در شکل سوم، پسوند معرفه [-æk] به واژه اضافه شده است.
۹۷	آن زن	/ʔan zæn/	به شکل [ʔu zæn] «او زن» بیان می‌شود.
۹۸	آن مردان	/ʔan mærdan/	به سه شکل [ʔu ʔajæmæl] «او آیمَل»، [ʔu merdækæl] «او مردکَل» و [ʔu merdæl] «او مردَل» به‌کار می‌رود.
۹۹	آن زنان	/ʔan zæn/	به شکل [ʔu zænæl] «او زَنَل» بیان می‌شود.
۱۰۰	این پسر	/ʔin pesært/	به سه شکل [ʔi bætfæ] «ای بَچه»، [ʔi kor] «ای کُر» و [ʔi ker] «ای کِر» بیان می‌شود. صفت اشاره «این»، تنها به شکل [ʔi] به‌کار می‌رود.
۱۰۱	این دختر	/ʔin doxtær/	به شکل [ʔi dwær] «ای دووَر» استفاده می‌شود.
۱۰۲	یک مرد	/jek mærd/	به چهار شکل [jæ ʔajæm] «ی آیم»، [jæ næfær] «ی نفر»، [jæ merdæk] «ی مردکی» و [jæ merd] «ی مرد» بیان می‌شود. در همه موارد (۱۰۲ تا ۱۰۵)، عدد پیش از اسم قرار می‌گیرد.

ردیف	عبارت	فارسی معیار	توضیحات
۱۰۳	یک زن	/jek zæn/	به شکل [jæ zæn] «ی زن» استفاده می‌شود.
۱۰۴	ده مرد	/dæh mærd/	به سه شکل [dæ ʔajæm] «د آیم»، [dæ merd] «د مرد» و [dæta ʔajæm] «دتا آیم» تلفظ می‌شود.
۱۰۵	ده زن	/dæh zæn/	به دو شکل [dæ zæn] «د زن» و [dætæ zæn] «د تا زن» استفاده می‌شود.

ضمایر: اگر دو واژه «این» و «آن» به عنوان ضمایر اشاره به کار روند، معمولاً به صورت [jo] «ی» و [vo] «و» تلفظ می‌شوند؛ ولی اگر به عنوان صفت اشاره به کار روند، به صورت [ʔi] «ای» و [ʔu] «او» به کار می‌روند.

ضمیر اشاره: کدام کتاب مال تو است؟ این [ku ketab mal tene] «کو کتاب مال تین؟» [jo] «ی»

صفت اشاره: آن زن‌ها [ʔu zænæ] «او زَنَل»

هرگاه این دو واژه با علامت مفعول (را) همراه شوند، به صورت [jenæ] «ین» و [venæ] «ون» تلفظ می‌شوند. صورت جمع آن‌ها نیز [ʔingælenæ] «اینگِلِن» و [ʔungælenæ] «اونگِلِن» است. ضمیر اشاره: کدام را دوست داری؟ آن را [kwækinæ dus dəri] «کووکین دوس دری؟» [venæ] «ون»

کدام کفش‌ها را می‌خری؟ آن‌ها را [ku ʔersijæle ʔisuni] «کو ارسییَل ایسونی؟» [ʔungælenæ] «اونگِلِن»

همچنین در استفاده از ضمیر منفصل دوم شخص مفرد که در فارسی معیار معمولاً (برای احترام) به صورت جمع به کار می‌رود، در گویش لری رستم چنین کاربردی کمتر مشاهده می‌شود.

نشانه جمع: نشانه جمع در گویش لری رستم، [-æ] است که هنگامی که به اسم مفرد افزوده می‌شود ممکن است در آن واژه (اسم) تغییراتی ایجاد شود:

۱- اگر در آخر اسم مفرد، یک همخوان باشد، فقط [-æ] اضافه می‌شود و در آن واژه تغییر

دیگری ایجاد نمی‌شود، مثل:

فارسی معیار	مفرد	جمع
میش	[miʃ] «میش»	[miʃæ] «میْشَل»

۲- اگر در آخر اسم مفرد یک واکه کوتاه باشد، ممکن است تغییرات به صورت‌های زیر باشد:

الف- اگر اسم مختوم به واکه کوتاه /æ/، باشد آن اسم هنگام جمع بستن به سه شکل ظاهر می‌شود:

- واج /j/ به عنوان یک واج میانجی اضافه می‌شود. مثال:

فارسی معیار	مفرد	جمع
روباه	[rwæ] «رووَ»	[rwæjæ] «رووَ یَل»

- نخست، واج /æ/ به واج /e/ تبدیل می‌شود و سپس واج میانجی /j/ اضافه می‌شود. مانند:

فارسی معیار	مفرد	جمع
خاله	[xalæ] «خالَه»	[xalæjæ] «خالِ یَل»

- نشانه جمع فقط به صورت /-l/ ظاهر می‌شود:

فارسی معیار	مفرد	جمع
چشم	[tijæ] «تی یَ»	[tijæ] «تی یَل»

۳- در واژه‌هایی که در آخر آن‌ها یکی از واکه‌های بلند و یا واکه‌های مرگب باشد، واج میانجی /j/

اضافه می‌شود. مانند:

فارسی معیار	مفرد	جمع
دایی	[halu] «هالو»	[halujæ] «هالو یَل»
آبراه زمین زراعتی	[dærow] «درُوو»	[dærowjæ] «دَرُوو یَل»
مادر	[dej] «دی»	[dejjæ] «دی یَل»

دو واژه این [ʔi] و آن [ʔu] در هنگام جمع بستن، به [ʔingæ] و [ʔungæ] تبدیل می‌شوند. درحقیقت واج /g/ به عنوان واج میانجی، اضافه می‌شود.

ترکیب‌های وصفی و اضافی: در ترکیب‌های اضافی و وصفی کسره اضافه /e/ معمولاً در گویش لری رستم حذف می‌شود بجز زمانی که آخر واژه (مضاف یا موصوف)، به واکه‌های /æ/ و /a/ ختم می‌شود که در این صورت این واکه‌ها به [ej] تبدیل می‌شوند. مثال:

فارسی معیار	ترکیب اضافی یا وصفی	اسم
بچهٔ حسن	[bæʃeʃ hæsen] «بچهٔ حسن»	[bæʃæ] «بچه»
گاو بزرگ	[gej gæpu] «گی گپو»	[ga] «گا»

انواع صفات از نظر ساخت، همانند فارسی معیار هستند.

نشانه مفعول: علامت مفعول مستقیم «را» در گویش لری رستم، به صورت آوای [æ] ظاهر می‌شود که به اسم می‌چسبد. مثال:

لری رستم	فارسی معیار
[me ʃumæ xærdeme] «م شوَمْ خَرْدَمِ»	من شامم را خورده‌ام

البته اگر در پایان واژه، یک واکه باشد، در اضافه نمودن نشانه مفعولی، واج میانجی /n/ نیز افزوده می‌شود. مثال:

لری رستم	فارسی معیار
[xalænæ didi] «خالَن دِیدی؟»	خاله را دیدی؟

نشانه‌های معرفه و نکره: نشانه معرفه در گویش لری رستم، /-æku/ و /-ku/ است؛ چنانچه واژه مختوم به یک همخوان باشد، برای معرفه کردن به آخر آن، /-æku/ و چنانچه مختوم به یک واکه باشد، به آخر آن /-ku/ اضافه می‌شود. مثال:

معرفه	واژه	فارسی معیار
[ʔajæmæku] «آیَمَکو»	[ʔajæm] «آیم»	آدم
[ʔjuku] «چوکو»	[ʔju] «چو»	چوب

نشانه نکره نیز در این گویش وجود واژه [jæ] «ی» به معنی یک، پیش از واژه و افزودن /i/ به آخر آن است. در چنین حالتی، پایان واژه مختوم به واکه‌های /æ/ و /a/ به صورت /ej/ درمی‌آید و در واژه‌های مختوم به /u/ و /i/ نخست، واج میانجی /j/ و سپس نشانه نکره /i/ اضافه می‌شود. مثال:

فارسی معیار	معرفه	واژه
یک آدمی	[jæ ʔajæmi] «ی آیمی»	[ʔajæm] «آیم»
یک دره‌ای	[jæ dærej] «ی دَری»	[dærae] «دَرَه»
یک کلاغی	[jæ kælej] «ی کَلِی»	[kæla] «کَلَا»
یک دیوانه‌ای	[jæ kæluji] «ی کَلوئی»	[Kælu] «کَلو»

حروف ربط و اضافه: به جای حرف ربط «که» در این گویش، در بیشتر موارد از حرف ربط /ta/ استفاده می‌شود. مثال:

لری رستم	فارسی معیار
[væ hæsen gotom ta bijaje] «وَ حَسَن گُتَم تا بیایِ»	به حسن گفتم که بیاید

بررسی و توصیف زبان‌شناختی ۱۰۵ صورت زبانی... (ص ۱۰۵-۱۲۸) --- محمد‌هادی فلاحی و همکار  
یا در مثال زیر که حرف ربط «تا» در فارسی معیار در چنین موقعیتی به کار نمی‌رود و این نوع کاربرد، مختص گویش لری رستم است:

فارسی معیار	لری رستم
رفتم خانه دیدم که علی آنجا است	[ræ:tom hunæ ta ʔæli vovʃene] «رَتَم هونَه تا علی وُوچَنَه»

در گویش لری رستم حرف اضافه «با» به صورت [bej] «بی» و در مواردی معدود، به صورت [ba] «با»، همچنین حرف اضافه «برای» به صورت [si] «سی» و حروف اضافه «نزد» به صورت [tej] «تی» به کار می‌رود. همچنین حرف اضافه «به» در گویش لری رستم به صورت [væ] «وَ» بیان می‌شود.

صرف افعال: در این گویش ساختار مستقلی برای نشان دادن زمان آینده وجود ندارد و برای نشان دادن زمان آینده، از حال ساده استفاده می‌شود. مثال:

فارسی معیار	لری رستم
من به پارک خواهم رفت	[me ʔiræm park] «م ایَرَم پارک»

در افعال مجهول به جای فعل «شدن» از [vabidæ:n] «وایدَن» یا [væbijæn] «وایبِن» استفاده می‌شود.

در افعال حال استمراری و گذشته استمراری به جای استفاده از فعل «داشتن» در کنار فعل اصلی در اکثر روستاها از واژه [hej] «هی» استفاده می‌گردد. در گویش لری رستم فعل ناقص «باید» از مصدر «بایستن» در تمامی روستاها به شکل [bæjæt] «بَیَّت» و [bæ:s] «بَس» نمود دارد. فعل «است» معمولاً در آخر جمله به صورت /æ/ یا /e/ بیان می‌شود؛ اگر آخر کلمه یک همخوان باشد معمولاً به صورت /e/ و اگر در آخر واژه یک واکه باشد، به صورت /æ/ نمود پیدا می‌کند. مثال:

فارسی معیار	لری رستم
زمین سبز است	[zæmin sowze] «زمین سُوَز»
باغ پر میوه است	[baɣ por mivæjæ] «باغ پر میوِی»

### ۳. نتیجه‌گیری

در این پژوهش با بهره‌گیری از پرسش‌نامه طرح ملی اطلس زبانی، داده‌های زبانی از ۵۹ روستای بخش مرکزی شهرستان رستم، جمع‌آوری گردید و بر اساس اصول زبان‌شناسی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. نتایج حاصل از این پژوهش عبارتند از:

- در این گویش، خوشه همخوانی آغازین هجا وجود دارد.
- تشدید وجود ندارد به گونه‌ای که حتی واژه‌های عربی دخیل نیز، بدون تشدید ادا می‌شوند.
- در این گویش، هنوز [æ] پایان واژه کاربرد دارد.
- در این گویش نیز همانند دیگر زبان‌ها و گویش‌ها، فرآیندهای آوایی همگونی، ناهمگونی، قلب، حذف، اضافه و ... بروز پیدا می‌کنند.
- کشش واکه‌ای در موارد معدودی، تمایز معنایی ایجاد می‌کند. واژه‌های این گویش در برخی موارد، کاملاً متفاوت از فارسی معیار، در مواردی فقط تفاوت تلفظی دارند و در مواردی نیز کاملاً یکسان هستند.
- ترتیب صفت و موصوف و مضاف و مضاف‌الیه، همانند فارسی معیار است، با این تفاوت که در مواردی، [e] اضافه حذف می‌شود.
- جمع در این گویش، [-æɪ] است که به پایان اسامی افزوده می‌شود.
- نشانه معرفه نیز /-æku/ و /-ku/ است که به آخر اسم معرفه اضافه می‌شود.

## پیوست‌ها

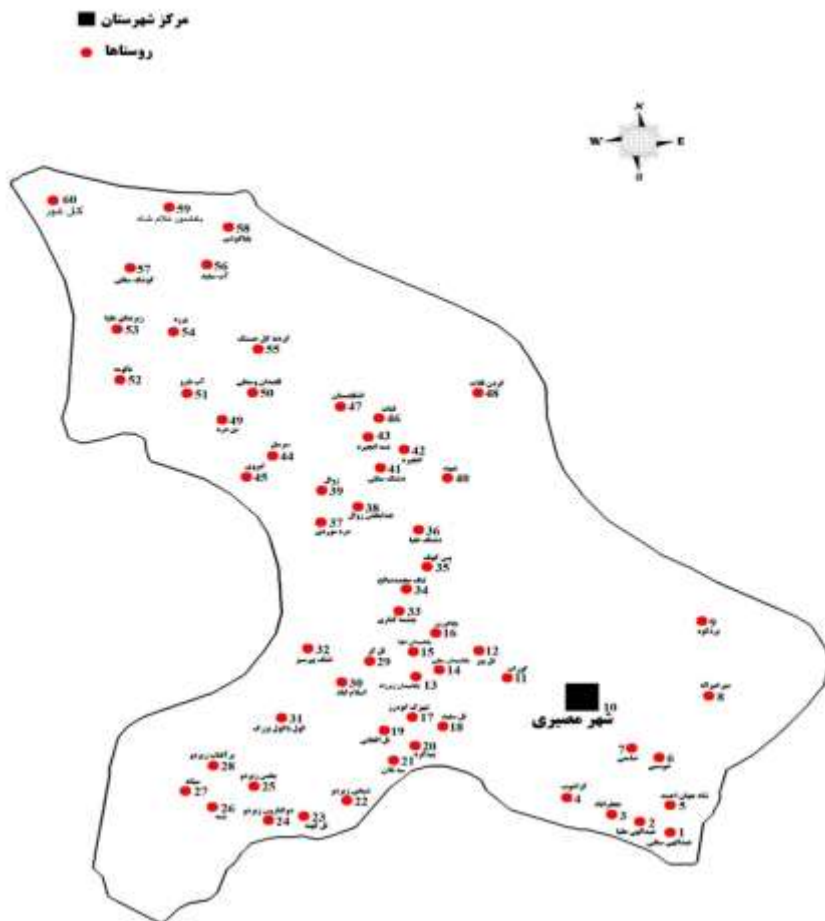
### فهرست نام مکان‌های مورد تحقیق

ردیف	نام مکان	صورت آوانویسی	ردیف	نام مکان	صورت آوانویسی
۱	عبداللهی سفلی	ʔæbdolahi sofla	۳۱	کول با کول بزرگ	kulbakulbozorg
۲	عبداللهی علیا	ʔæbdolahi ʔolja	۳۲	خنگ پیرسبز	xongpirsæbz
۳	جعفرآباد	dʒæʔfærabad	۳۳	چشمه کناری	ɛfmekonariʃ
۴	کراشوب	kærəʃub	۳۴	تنگ محمد صالح	tængmohæmædsaleh
۵	شاه جهان احمد	ʃahdʒæhanæhmæd	۳۵	پس کهک	pæskohæk
۶	شوسنی	ʃowsæni	۳۶	دشتک علیا	dæʃtæk ʔolja
۷	ضامنی	zameni	۳۷	دره موردی	dæremurdi
۸	میرخیراله	mirxejrolah	۳۸	خدابخش زوال	xodabæxʃzæval
۹	بردکوه	bærdkuh	۳۹	زوال	zæval
۱۰	مصیری	mæsiri	۴۰	شهنه	ʃehne
۱۱	گورآب	guræb	۴۱	دشتک سفلی	dæʃtæk sofla
۱۲	تل پیر	tolpir	۴۲	انجیره	ʔændʒire
۱۳	بابامیدان زیرراه	babamejdan zirrah	۴۳	نسه انجیره	nesæ ʔændʒire
۱۴	بابامیدان سفلی	babamejdan sofla	۴۴	سرسل	særsel
۱۵	بابامیدان علیا	babamejdan tol	۴۵	لیروی	liruj
۱۶	باباگورین	babagurin	۴۶	قنات	qænat
۱۷	شهرک گودرز	ʃæhræk gudærz	۴۷	اشکفتستان	ʔɛʃkæftestan
۱۸	تل سفید	tolsæfid	۴۸	گردن قلات	gærdænqælat
۱۹	تل افغانی	tolʔæfɣæni	۴۹	بن دره	bondære
۲۰	بیدگرد	bidgerd	۵۰	قلمدان وسطی	qælæmdanvosta



ʔabnaru	آب نارو	۵۱	setolan	سه تلان	۲۱
balume	بالومه	۵۲	fejxi	شیخی	۲۲
zirʔənaj sofla	زیرعنای سفلی	۵۳	tolkohne	تل کهنه	۲۳
pærze	پرزه	۵۴	dokonarun	دو کنارون	۲۴
gærdænæje kæl hæsnæk	گردنه کل حسنگ	۵۵	bæxs	بخس	۲۵
ʔabsæfid	آب سفید	۵۶	nesæ	نسه	۲۶
keveʃksofla	کوشک سفلی	۵۷	mijæne	میانه	۲۷
babaguʔi	بابا گوئی	۵۸	bæraftab	برآفتاب	۲۸
bækældun ɣolamʃah	بکلدون غلام شاه	۵۹	tolgær	تل گر	۲۹
kælyur	کل غور	۶۰	ʔeslamabad	اسلام آباد	۳۰

راهنمای اطلس گویش بخشی مرکزی شهرستان رستم



## منابع

- ۱- آهنگر، عباس‌علی و خوشخونزاد، امیرعلی. (۱۳۹۷). «مقوله نفی و جایگاه آن در گویش لری کهگیلویه». جستارهای زبانی. ۹ (۵)، ۳۳-۱.
- ۲- افرازی‌زاده، سید فیض‌الله. (۱۳۹۲). اصالت واژگان لری: ریشه‌یابی برخی از واژگان پرکاربرد لری در زبان‌های باستانی. اصفهان: انتشارات بهتا پژوهش.
- ۳- امان‌اللهی بهاروند، سکندر. (۱۳۷۰). قوم لر، پژوهشی درباره پیوستگی قومی و پراکندگی جغرافیایی لرها در ایران. تهران: انتشارات آگاه.
- ۴- اورانسکی، یوسیف. م. (۱۳۵۸). زبان‌های ایرانی. ترجمه علی اشرف صادقی. تهران: انتشارات سخن.
- ۵- بخشیان‌فر، قاسم. (۱۳۷۵). توصیف گویش لری ممسنی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان.
- ۶- پرمون، یدالله. (۱۳۸۵). طرح ملی اطلس زبانی ایران. سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری. پژوهشکده زبان‌شناسی، کتیبه‌ها و متون.
- ۷- پرمون، یدالله؛ محمدی هاشمی، منا و گوشه، صدیقه. (۱۳۹۴). «پسوند گذشته‌ساز در لری کهگیلویه و بویراحمد و رفتار تلفظی آن». زبان‌پژوهی، ۷ (۲)، ۶۴-۴۳.
- ۸- ثمره، یدالله. (۱۳۷۸). آواشناسی زبان فارسی. ویراست ۲. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۹- حبیبی فهلیانی، حسن. (۱۳۷۱). ممسنی در گذرگاه تاریخ. شیراز: انتشارات نوید.
- ۱۰- حسینی ماتک، الهه. (۱۳۹۵). «نقدی بر موادی برای مطالعه گویش بختیاری». علم زبان، ۶ (۱)، ۱۴۸-۱۳۱.
- ۱۱- حق‌شناس، علی محمد. (۱۳۸۴). آواشناسی. تهران: نشر آگاه.
- ۱۲- حیدری، آرمان؛ ابتکاری، محمدحسین و محقی، عبدالمجید. (۱۳۹۶). «واکاوی مفهوم زن در ضرب‌المثل‌های لری با تأکید بر نابرابری جنسیتی». فرهنگ و ادبیات عامه، ۵ (۱۷)، ۱۹۵-۲۲۱.
- ۱۳- داوری، پریسا و دهقانی، رؤیا. (۱۳۹۶). «بررسی انواع فعل در گویش لشنی». رخسار زبان، ۱ (۲)، ۱۶۵-۱۴۵.
- ۱۴- داوری، پریسا و جانی، ابراهیم. (۱۳۹۷). «بررسی و توصیف زبان‌شناختی انواع ضمیر در گویش لری کامفیروز». ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۸ (۳)، ۶۱-۴۸.
- ۱۵- دبیرمقدم، محمد. (۱۳۸۷). «زبان، گونه، گویش و لهجه: کاربردهای بومی و جهانی». ادب-پژوهی، ۲ (۵)، ۱۲۸-۹۱.

- بررسی و توصیف زبان‌شناختی ۱۰۵ صورت‌زبانی... (ص ۱۰۵-۱۲۸) --- محمد‌هادی فلاحی و همکار
- ۱۶- رستم‌بیک تفرشی، آتوسا. (۱۳۹۴). «روش‌شناسی پژوهش در مطالعات گویشی». زبان‌شناخت، ۶ (۲)، ۱۴۳-۱۱۷.
- ۱۷- رستمی، محسن و سیدی، سعید. (۱۳۸۳). گنجینه اقوام ایران: قوم لر. تهران: پشتیبان.
- ۱۸- رضایی، والی و خیرخواه، محمد. (۱۳۹۴). «رده‌شناسی ترتیب واژه در گویش لری بویراحمدی». ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۵ (۴)، ۵۸-۴۱.
- ۱۹- ضیامجیدی، لیلیا و حق‌بین، فریده. (۱۳۹۷). «نمود فعل در زبان لری و گونه‌های آن». مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، ۶ (۳)، ۱۱۰-۹۳.
- ۲۰- علمداری، هدایت‌الله. (۱۳۸۹). بررسی و توصیف واجی و ساخت واژی گویش لری رستم. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات فارس: شیراز.
- ۲۱- کریمی، امین. (۱۳۹۵). «بررسی فرآیندهای واجی همخوان‌های گویش لری ممسنی بر اساس نظریه بهینگی». کنفرانس بین‌المللی هزاره سوم و علوم انسانی: شیراز.
- ۲۲- کشاورزی، سودابه؛ صیادکوه، اکبر و باهنر، شهرام. (۱۳۹۷). «گردآوری و بررسی واژگان و اصطلاحات کم‌کاربرد دامداری در گویش لری دهستان دشت روم». ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۸ (۳)، ۱۰۰-۸۶.
- ۲۳- گرامی، شهرام. (۱۳۷۱). توصیف ساختمان‌ی گروه فعلی و اسمی در گویش لری بویراحمدی لهجه باشتی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبایی: تهران.
- ۲۴- مجیدی کرای، نورمحمد. (۱۳۷۱). تاریخ جغرافیایی ممسنی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۵- مدرسی، یحیی. (۱۳۸۴). «گستره گویش‌شناسی نوین». گویش‌شناسی، ۳ (۴)، ۲۲-۲.
- ۲۶- مقیمی، افضل. (۱۳۷۳). بررسی گویش بویراحمد. شیراز: انتشارات نوید.
- ۲۷- هاشمی، محمدحسین. (۱۳۸۱). «تأملی کوتاه در زبان لری». کیهان فرهنگی، ۱۶ (۴)، ۴۹-۴۷.
- ۲۸- همتی، ابودر. (۱۳۷۰). فرهنگ تطبیقی واژگان گویش لری ممسنی با واژگان فارسی نو و میانه. پایان‌نامه کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی. دانشگاه شیراز: شیراز.

29 - Anonby, E. J. (2011). *Update on Luri: How many Languages?* In

<http://journals.Cambridge.org>.

30 - Asher, R. E. (1994). *Encyclopedia of Language and Linguistics*. Vol 4. Oxford and New York pregamon press.

31- MacKinnon, C (2011). "Lori dialects". *Encyclopædia Iranica* 18. New York: Center for Iranian Studies, Columbia University. Online address: <http://www.iranicaonline.org/articles/lori-dialects>.

۱۲۸ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره ۱۱، شماره ۴، پیاپی ۳۴، زمستان ۱۴۰۰

32 -Windfuhr, G. (2009). *Dialectology and topics*. In: Gernot - Windfuhr (Ed.). *The Iranian languages*, (pp. 5-42) London / New York: Routledge

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال یازدهم - شماره چهارم - زمستان ۱۴۰۰ - شماره پیوسته ۳۴

## بررسی صرف فعل در گویش قاینی

(ص ۱۲۹-۱۴۹)

صدیقه‌سادات مقداری (نویسنده مسئول)<sup>۱</sup>، خدیجه عاملی<sup>۲</sup>

: 20.1001.1.2345217.1400.11.4.5.4

تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۱/۲۶

تاریخ دریافت: ۹۹/۴/۵

نوع مقاله: پژوهشی

### چکیده

در پژوهش حاضر با بررسی صرف افعال در زمان‌های سه‌گانه در گویش قاینی برآنیم تا وجود یا عدم وجود واژه‌بست‌های فاعلی و مفعولی کنایی در این گویش مشخص شود. ساخت ارگتیو از جمله ویژگی‌هایی است که هنوز در برخی از گویش‌های ایرانی (مانند کرمانجی، تالشی، تاتی، بلوچی و ...) باقی مانده است. در حالی که در برخی دیگر (مانند فارسی معاصر، کردی مرکزی و جنوبی، لری، مازندرانی، گیلکی و ...) از بین رفته و جای خود را به انواع نظام‌های حالت‌دهی دیگر از جمله فاعلی-مفعولی داده است. گردآوری داده‌های زبانی این پژوهش، به صورت میدانی و کتابخانه‌ای، در شهرستان قاین صورت گرفته است. قاین از جمله شهرستان‌های خراسان جنوبی است و در حد فاصل ۳۳ تا ۳۴ درجه عرض شمالی و ۳۸ تا ۶۰ درجه طول شرقی واقع شده است. تحلیل داده‌های این پژوهش نشان داد که گویش قاینی که از گویش‌های ایرانی شرقی است، یک ویژگی را نشان می‌دهد که به نظر، نوعی ساخت شبه ارگتیو یا کنایی را از دوره میانه تاکنون حفظ نموده است.

کلمات کلیدی: گویش قاینی، ساخت ارگتیو، فعل متعدی، فعل لازم، واژه‌بست‌های فاعلی، واژه-بست‌های مفعولی.

## ۱. مقدمه

گویش‌ها، یکی از جنبه‌های مهم فرهنگی و بهترین نمودار چگونگی نظام اجتماعی یک کشور هستند. بررسی گویش‌ها با دیدی پژوهشی و زبان‌شناختی، افزون بر حفظ این میراث گرانبها، ما را در شناخت کهن‌واژه‌های فراموش‌شده و احیای دوباره آن‌ها به منظور توانمندسازی نظام واژگان زبان فارسی معیار یاری می‌رساند. استان‌های سه‌گانه خراسان، وسیع‌ترین ناحیه‌ای از کشور ایران است که در آن‌ها به زبان فارسی تکلم می‌شود. گویش‌های فارسی رایج در این ناحیه ارتباط تنگاتنگی با فارسی میانه دارد و در این بخش، همگی آن‌ها گویش‌های خراسانی نامگذاری شده‌اند.

ایوانوف (۱۹۲۶:۱۴۵) گویش‌های خراسانی را به سه گروه اصلی تقسیم کرده است: گروه شمالی که در شهرستان‌هایی همچون جوبین سبزوار و نیشابور به آن تکلم می‌شود؛ گروه مرکزی که در شهرستان‌هایی همچون ترشیز و گناباد رایج است؛ و گروه جنوبی که گویشوران آن در شهرستان‌هایی همچون قائن، تون و بیرجند سکونت دارند. به نظر او اختلاف این سه گروه بسیار اندک است و نمی‌توان آن‌ها را گویش‌های مجزایی به حساب آورد؛ به علاوه، این گروه‌ها واژه‌های بسیاری را از یکدیگر وام گرفته‌اند. او این همانندی قابل توجه را به گویش شمال شرقی فارسی دری نسبت می‌دهد که از قرون چهارم و پنجم به بعد زبان ادبی فارسی را تشکیل داده و گویش‌های خراسانی کنونی از آن مشتق شده است.

اما کلباسی (۱۳۸۴: ۳۵) بر خلاف ایوانوف، گویش‌های منطقه خراسان را ذیل زبان‌های ایرانی نو جنوب غربی قرار داده و گونه‌های زبانی چون سبزواری، نیشابوری، کاخکی، قائنی و بیرجندی را در زمره گویش‌های منطقه خراسان آورده است.

ایوانوف (۱۹۲۶:۱۴۶) نواحی گناباد، نیم بلوک قائن، تون و بیرجند را از نواحی بسیار قدیم خراسان دانسته است که بیشتر با هرات در ارتباط بوده‌اند. به نظر وی در طول مرزهای افغانستان و همچنین در نواحی مرزی سیستان و کرمان، زبان دهقانان از زبان خراسانی فاصله می‌گیرد و بیشتر به زبان باستانی سیستان (سکایی) نزدیک می‌شود. چون در گذشته بیشتر مردم قاین به شغل دامداری مشغول بوده‌اند و برای خرید و فروش دام با پای پیاده به مرزهای افغانستان و سیستان سفر می‌کرده‌اند، واژه‌هایی را از آن‌ها قرض گرفته‌اند. این گویش، واژه‌هایی را نیز از زبان‌های انگلیسی، عربی و ترکی قرض گرفته است. فرایند جمع‌بستن در این گویش کاملاً با فارسی معیار متفاوت است به طوری که به دو دسته جمع باقاعده و جمع بی‌قاعدہ تقسیم می‌شود. گویشوران قاینی همانند بسیاری از گویشوران دیگر گویش‌ها تمایل به تقلیل واژگان و جملات دارند که نمونه‌ای از آن را می‌توان در ساختی به نام ساخت کنایی (ارگتیو) مشاهده کرد که طی آن جمله به یک واژه تقلیل می‌یابد.

## ۱-۱. بیان مسئله

ارگنیو، کلمه‌ای است از ریشهٔ *ergu* یونانی و *erga* لاتین به معنی سبب شدن، به وقوع رسانیدن و خلق کردن (نک: کلباسی، ۱۳۸۴: ۲۶۷). ارگنیو، حالتی نحوی مربوط به فاعل فعل‌های متعدی است. در این ساخت، عامل (فاعل منطقی) به شکل غیر فاعلی و مفعول به شکل فاعلی ظاهر می‌شود و در نوع کامل آن، فعل از منظر شخص (اول، دوم و سوم شخص)، شمار (مفرد و جمع) و جنس (مذکر و مؤنث) با مفعول که در واقع همان فاعل دستوری است، مطابقت می‌کند (نک: دیکسون، ۱۹۹۴: ۱).

زبان‌های دنیا برای نشان‌دادن روابط دستوری بین موضوع‌های فعل در جمله، از سه شیوه استفاده می‌کنند؛ یعنی سه راه وجود دارد که زبانی نشان دهد کدام اسم درون جمله، فاعل؛ کدام مفعول مستقیم و کدام مفعول غیر مستقیم است. این سه شیوه شامل توالی واژه‌ها، مطابقت و حالت‌نمایی است.

در برخی زبان‌ها، توالی واژه‌های درون جمله مشخص می‌سازد که آن موضوع، فاعل یا مفعول جمله است. زبان انگلیسی از این شیوه برای نشان‌دادن فاعل و مفعول بهره می‌برد ولی این به این معنی نیست که انگلیسی یا هر زبان دیگر الزاماً از یک مدل توالی برخوردار است (تالمن ۲۰۱۲: ۱۷۲). اگر در جمله فعل را هسته و موضوع‌ها را وابسته بدانیم، زبان‌ها می‌توانند هسته‌ها یا وابسته‌ها را نشان‌دار کنند. زبان‌هایی که هسته‌ها را نشان‌دار می‌کنند، از نظام مطابقت استفاده می‌کنند. در شیوهٔ حالت‌نمایی، گروه‌های اسمی خود به طریقی نشان‌دار می‌شوند و آن نشانه می‌تواند فاعل یا مفعول بودن آن‌ها را نشان دهد. در این زبان‌ها، وابسته‌های فعل، نشان‌دار می‌شوند و هسته بدون نشانه باقی می‌ماند.

نظام حالت‌نمایی خود به چند دسته تقسیم می‌شود (دبیرمقدم، ۲۰۱۲: ۳۳):

۱- زبان‌های فاعلی - مفعولی: در این زبان‌ها، فاعل جمله لازم و فاعل جملهٔ متعدی یکسان و متفاوت از مفعول جملهٔ متعدی نشانه می‌گیرند.

۲- زبان‌های خنثی: این زبان‌ها، فاعل جملهٔ لازم، فاعل جملهٔ متعدی و مفعول جملهٔ متعدی را به یک صورت، نشان‌دار می‌کنند.

۳- زبان‌های کنایی - مطلق: در این زبان‌ها، فاعل جملهٔ لازم و مفعول جملهٔ متعدی یکسان و متفاوت با فاعل جملهٔ متعدی، نشانه می‌گیرند.

۴- زبان‌های شبه خنثی: در زبان‌های شبه خنثی، فاعل جمله متعدی و مفعول جمله متعدی یکسان است و متفاوت با فاعل جمله لازم نشانه می‌گیرد.

۵- زبان‌های سه‌گانه: این زبان‌ها برای هر یک از موضوعات اصلی (فاعل جمله لازم، فاعل جمله متعدی و مفعول جمله متعدی نشانه‌ای مجزا دارند).

به بیان ساده، ارگتیو فاعلی حالتی است که فاعل جمله لازم از اول جمله حرکت می‌کند و برای گرفتن حالت، به صورت یک واژه‌بست در انتهای فعل ظاهر می‌شود (SV ← VS). ارگتیو مفعولی نیز حالتی است که فاعل جمله متعدی برای گرفتن حالت به انتهای فعل حرکت می‌کند و به صورت ضمیر متصل ظاهر می‌شود، مفعول نیز به صورت یک واژه‌بست بعد از فاعل ظاهر می‌شود (SOV ← VSO).

قبلاً ایران‌شناسان و زبان‌شناسان، ارگتیو را با نام‌های دیگری نیز به کار برده‌اند؛ مثلاً یارشاطر (۱۹۶۹: ۲۳۵) آن را تحت عنوان ساخت مجهول هم آورده است. گاهی آن را ساختمان عامل‌دار یا مجهول نیز نامیده‌اند (نک: آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۲: ۷۶).

پژوهش حاضر به بررسی و صرف افعال در زمان‌های سه‌گانه می‌پردازد تا به این پرسش پاسخ دهد که آیا ساخت ارگتیو در گویش قاینی به کار می‌رود؟ و چنانچه پاسخ مثبت باشد چه نوع ارگتیوی به کار می‌رود؟

## ۲-۱. پیشینه تحقیق

درباره ساخت ارگتیو در زبان‌های ایرانی و نیز دیگر زبان‌ها، تحقیقات قابل ملاحظه‌ای انجام شده است؛ مثلاً کلباسی (۱۳۶۷) پس از پرداختن به ریشه و معنی اصطلاحی ارگتیو، به رده‌شناسی زبان‌ها از نظر نشانه‌های فاعلی و مفعولی می‌پردازد و زبان‌ها را از این نظر به پنج دسته (خنثی، فاعلی-مفعولی، ارگتیو-مطلق، سه‌گونه و گونه نادر) تقسیم و برای هر یک از آن‌ها نمونه‌هایی از زبان‌های مختلف ذکر می‌کند. علیزاده و تقوی (۱۳۹۱) ضمن بررسی انواع نظام‌های حالت، نخست نظام حالت ارگتیو در گویش کرمانجی در خراسان بررسی می‌کنند. آن‌ها اذعان می‌دارند که کرمانجی که در بخش‌هایی از خراسان نیز به آن تکلم می‌شود در واقع یکی از گویش‌های ایرانی شمال غربی است که به رغم هم-جواری با بسیاری از زبان‌ها مانند فارسی، ترکی، عربی، روسی، و ارمنی و از دست دادن برخی از ویژگی‌های صرفی و نحوی خود، یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های تمایزدهنده صرفی و نحوی به نام نظام حالت‌دهی ارگتیو -مطلق را حفظ نموده است. این نوع نظام حالت‌دهی، از جمله ویژگی‌هایی است که هنوز در برخی از گویش‌های ایرانی (مانند کرمانجی، تالشی، تاتی، بلوچی و غیره) باقی مانده است در حالی که در برخی دیگر (مانند فارسی معاصر، کردی مرکزی و جنوبی، لری، مازندرانی، گیلکی و غیره) به کلی از بین رفته است و جای خود را به انواع نظام‌های حالت‌دهی دیگر از جمله فاعلی-



مفعولی داده است. لذا این گویش از نظام حالت ارگتیو گسسته برخوردار است. راسخ مهند (۱۳۸۸) به بعضی از ویژگی‌های ساخت ارگتیو در تاتی جنوبی اشاره کرده است. وی در بررسی تاریخی پی‌بست‌ها در فارسی باستان و میانه و نقش آن‌ها در تاتی جنوبی نشان داد که در مقایسه با فارسی میانه، تاتی جنوبی و فارسی جدید، پدیده کشش به سمت راست را نشان می‌دهند. سبزیلیپور (۱۳۹۲) با بررسی سه زبان تاتی، تالشی و گیلکی از گروه زبان‌ها و گویش‌های حاشیه خزر نشان می‌دهند که در اغلب گونه‌های دو زبان تاتی و تالشی، ساخت ارگتیو رعایت می‌شود، اما در زبان گیلکی از بین رفته، و فقط رسوباتی از آن باقی مانده است. داده‌های این تحقیق، علاوه بر روش میدانی، به صورت کتابخانه‌ای نیز انتخاب و جمع‌آوری شده است. مطابق این تحقیق نحوه فروپاشی این ساختار را می‌توان چنین بیان کرد که پی‌بست‌ها از جایگاه دوم خارج شده‌اند و به سوی فعل در حال حرکتند؛ تطابق فعل با مفعول در شمار و شخص، و تمایز حالت فاعلی و غیرفاعلی اسم‌ها در حال از بین رفتن هستند؛ نحوه استفاده از ضمیر اول شخص مفرد man/az در بسیاری از گونه‌ها نابسامان شده است. میر دهقان و نوریان (۱۳۸۸) به بررسی و تحلیل نشان‌داری حالت ارگتیو و مطابقه در گویش مرکزی زبان تالشی به عنوان یکی از زبان‌های در خطر و از مهم‌ترین زبان‌های نوین از خانواده زبان‌های ایرانی شمال غربی که ویژگی ارگتیو را از دوره میانه تاکنون حفظ نموده است می‌پردازند. زبان تالشی دارای سه گویش اصلی شمالی، مرکزی و جنوبی است که بر مبنای محدوده جغرافیایی کاربرد، شناخته می‌شوند. در این میان، تنها گویشی که تاکنون ویژگی ارگتیو را حفظ نموده است گویش مرکزی این زبان است. در این مقاله، ضمن تحلیل علمی تصریف حالت در داده‌های گویش مرکزی زبان تالشی در قالب بندهای متعددی ساده و معلوم، چگونگی نشان‌داری حالت در گروه‌های اسمی کانونی با استفاده از ابزارهایی که دیکسون (۱۹۹۴) معرفی کرده است، بررسی شده است. این تحلیل همراه با بررسی مطابقه شخص و شمار و حالت در افعال تالشی به انجام رسیده است که تظاهر روندهایی متفاوت را پیرامون مطابقه در فعل‌های لازم و متعدی در این زبان آشکار می‌نماید. غلامی و گوتینگن<sup>۱</sup> (۲۰۰۹) گویش باختری (از گویش‌های ایرانی میانه در افغانستان را از نظر حالت‌دهی مورد مطالعه قرار داده‌اند. آن‌ها نیز کاربرد ساخت ارگتیو را در این گویش نشان داده‌اند. دانش‌پژوه (۱۳۸۹) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «ارگتیو در زبان کردی» به بررسی ساخت ارگتیو در زبان کردی پرداخته است. هدف از پژوهش وی، بررسی تطبیقی-تحلیلی ساخت به اصطلاح مجهول در کردی سورانی و کرمانجی است که بر اساس رویکرد «دستور نقش و ارجاع» تحلیل می‌شود. حاصل داده‌ها نشان می‌دهد که علی‌رغم این-که، کرمانجی و سورانی در بند متعدی گذشته به ترتیب نظام زبانی ارگتیو ساخت‌واژی و غیرفاعلی-مفعولی را در نظام زبانی خود متجلی می‌سازند، مجهول زمان-مبنا نیستند. بدان معنا که پدیده مجهول

<sup>۱</sup>. Göttingen

در هر دو گویش در زمان حال و گذشته، هر دو، از نظام زبانی فاعلی-مفعولی پیروی می‌کند. علاوه بر این، در این پژوهش نشان داده می‌شود که مجهول هر دو مرحله مندرج در «اصل همگانی تقابل جهت»؛ یعنی تغییر موضوع نحوی-ترجیحی و تغییر موضوع را در بر می‌گیرد. افزون بر این، برآیند حاصل از داده‌ها بیانگر این مطلب است که در زبان کردی هیچ تفاوت عمده‌ای به لحاظ نحوی، معناشناسی و کاربردشناختی میان مجهول ترکیبی و تصریفی مشاهده نمی‌شود. در مرحله آخر نیز با استناد بیشتر به آرای کرافت (۲۰۱۰) نشان داده می‌شود که مجهول ساخت واژی و نحوی هر دو رخداد کرانمند و ناکرانمند را توصیف می‌کنند. بنابراین، رابطه مستقیمی بین ساخت مجهول و مقوله کرانمندی وجود ندارد. کشاورزی و همکاران (۱۳۹۸) ساختمان صرفی فعل در گویش پاپونی کوهمره نودان را بررسی نموده‌اند. پاپون یکی از روستاهای کوهمره نودان از توابع شهرستان کازرون در استان فارس است که مردم آن به گویش «پاپونی» سخن می‌گویند، نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که فعل در گویش پاپونی مانند دیگر زبان‌های ایرانی میانه، براساس دو ماده مضارع و ماضی ساخته می‌شود. نکته دیگر این است که شیوه صرف افعال گذرا و ناگذرا در این گویش با هم تفاوت دارد؛ بدین صورت که برای صرف افعال گذرا، همچون زبان فارسی میانه، شناسه‌ها ابتدای فعل می‌آیند. همچنین شناسه‌های فعل‌های گذشته‌گذرا و ناگذر نیز با هم متفاوت هستند که بر این اساس می‌توان این گویش را از خانواده زبان‌های به اصطلاح ارگتیو دانست. همچنین شناسه‌های فعل‌های گذشته و حال نیز مشابه نیستند. در گویش پاپونی صفت مفعولی به شیوه فارسی نو قدیم (بن ماضی + فتحه) ساخته می‌شود، برای بیان مفاهیم مربوط به آینده از فعل مضارع اخباری استفاده می‌شود و به طور کلی ساخت صرفی افعال در گویش پاپونی با زبان فارسی معیار تفاوت زیادی دارد و بعضی از گونه‌های فعل به چندین شیوه ساخته می‌شوند. دبیرمقدم (۲۰۱۲) با جمع آوری داده‌هایی در مورد زبان‌های ایرانی از جمله گونه‌های مختلف کردی، تالشی و دوانی و تحلیل آن‌ها از دیدگاه رده‌شناسی کامری (۱۹۷۸) نشان داده است که همه زبان‌های ایرانی شدیداً از یک نظام مطابقه به عنوان یک پارامتر رده‌شناسی بهره می‌برند. کورن (۲۰۰۵) نیز به توصیف زبان‌شناختی گویش بلوچی پرداخته و به این نکته اشاره کرده است که گویش بلوچی دارای ساخت مرکب کنایی- مطلق و فاعلی- مفعولی است.

تاکنون پژوهش‌هایی در گویش قاینی انجام گرفته است که می‌توان به زمردیان (۱۳۶۸) اشاره نمود که در تلاش برای ارائه راهنمایی در انجام تحقیقات عملی در گویش‌شناسی، به توصیف کلی گویش قاین از جهات آوایی، ساخت واژی و نحوی در قالب کتاب پرداخته است. به دلیل ماهیت این کتاب، تحلیل کیفی و موردی از مباحث ساخت واژی و نحوی از جمله ساخت ارگتیو در این کتاب ارائه نمی‌شود. ایشان اذعان می‌دارد که فعل از نظر صرفی به سه گروه ساده، پیشوندی و مرکب تقسیم می‌گردد که در گویش قاینی افعال پیشوندی، پرکاربرد بوده و نقش مهمی در تنوع معنایی دارند. زمردیان (۱۳۸۵)

واژه نامه‌ای نیز در گویش قاینی دارد که در پایان آن، بخشی به ارائه ضرب‌المثل‌هایی از این گویش اختصاص داده شده است. مقداری و همکاران (۱۳۹۱) نیز کتابی مشتمل بر ضرب‌المثل‌های قاینی دارند که در آن تلاش شده است تا با تطبیق پیکره داده‌ها و مجموعه ضرب‌المثل‌های چاپ شده فارسی، تا حد امکان ضرب‌المثل‌های این گویش از مواردی که با فارسی مشترکند متمایز گردد. همچنین ناصری و امامی (۱۳۸۸) نیز به بررسی برخی مختصات گویش قاینی از جمله بررسی تغییرات آوایی در صرف افعال آن می‌پردازند. آن‌ها برای زمان گذشته هفده نوع فعل، برای حال سه نوع و برای آینده شش نوع فعل را در این گویش بازشناخته‌اند که البته برخی از این زمان‌ها در فارسی معیار متروک گشته‌اند. این جستار با اهداف آشنایی بیشتر با گویش قاینی به بررسی صرف فعل از منظر ارگتیویتی می‌پردازد.

## ۲. بررسی ساخت ارگتیو در گویش قاینی

ارگتیو حالتی نحوی مربوط به فاعل فعل‌های متعدی است که در آن، عامل به شکل غیر فاعلی و مفعول به شکل فاعلی ظاهر می‌شود. به بیانی واضح‌تر، فاعل یا مفعول در فعل ظاهر می‌شود و جمله با یک کلمه (فعل) بیان می‌شود. در ادامه به بررسی ارگتیو مفعولی و ارگتیو فاعلی می‌پردازیم تا واژه-بست‌های ارگتیویتی مربوط به هر یک از آن‌ها مشخص شوند.

### ۲-۱. ارگتیو مفعولی

در این نوع از ساخت ارگتیو، مفعول جمله که برای شنونده شناخته شده است، به همراه نشانه مفعولی «را» حذف شده و در پایان ساختمان فعل به صورت یک پسوند ظاهر و نشان‌دار می‌شود؛ فاعل نیز به صورت ضمیر متصل قبل از مفعول قرار می‌گیرد و فعل در اول جمله و در جایگاه فاعل قرار می‌گیرد. VSO ← SOV

(۱). و ستون دی یم ده.

vastondi-y-om-de.

من کتاب را گرفته‌ام.

ترکیب بالا به ترتیب شامل: فعل + y- میانجی + ضمیر متصل فاعلی + مفعول که به صورت واژه‌بست /de/ ظاهر شده است.

در ادامه سعی خواهیم کرد در قالب جداولی، موضوع ارگتیو فاعلی- مفعولی را در گویش قاینی طوری ارائه دهیم تا واژه‌بست‌های ارگتیویتی در این گویش در مقایسه با فارسی محاوره‌ای و فارسی

دری مشخص شوند. بنابراین به صرف صیغه‌های مختلف (گذشته، حال و آینده) فعل متعدی «بازستاندن» می‌پردازیم. این فعل در فارسی معیار «گرفتن، خریدن» و در گویش قایینی به شکل /vastonda/ به کار می‌رود.

جدول ۱-۱. ماضی ساده فعل بازستاندن در ساخت ارگتیو مفعولی

شخص	مفرد			جمع		
	فارسی دری	فارسی محاوره‌ای	گویش قایینی	فارسی دری	فارسی محاوره‌ای	گویش قایینی
اول شخص	بازستاندمش	گرفتمش	/Vastond-om-de/	بازستاندمش	گرفتمش	/Vastond-em-de/
دوم شخص	بازستاندیش	گرفتیش	/Vastond-i-de/	بازستاندیش	گرفتیش	/Vastond-ey-de/
سوم شخص	بازستاندش	گرفتش	/Vastond-e/	بازستاندش	گرفتش	/Vastond-an-de/

در جدول فوق و نیز در جداول بعدی، وند /de/ در همه موارد، نقش مفعولی دارد و قبل از آن نیز وندهای /om/ برای اول شخص مفرد، /i/ برای دوم شخص مفرد و /e/ برای سوم شخص مفرد با نقش فاعل به کار می‌رود (قابل ذکر است که در سوم شخص مفرد تکواژ پس از وند فاعلی وند /de/ مفعولی به کار نمی‌رود). همچنین وندهای /em/ برای اول شخص جمع و /ey/ برای دوم شخص جمع و /and/ برای سوم شخص جمع با نقش فاعل به کار می‌روند.

جدول ۲-۱. ماضی ساده فعل بازستاندن در ساخت ارگتیو مفعولی

شخص	مفرد			جمع		
	فارسی دری	فارسی محاوره‌ای	گویش قایینی	فارسی دری	فارسی محاوره‌ای	گویش قایینی
اول شخص	باز می‌ستاندمش	می‌گرفتمش	/va-me-stond-om-de/	باز می‌ستاندمش	می‌گرفتمش	/va-me-stond-em-de/
دوم شخص	باز می‌ستاندیش	می‌گرفتیش	/va-me-stond-i-de/	باز می‌ستاندیش	می‌گرفتیش	/va-me-stond-ey-de/
سوم شخص	باز می‌ستاندش	می‌گرفتش	/va-me-stond-e/	باز می‌ستاندش	می‌گرفتش	/va-me-stond-an-de/

جدول ۱-۳. ماضی بعید فعل بازستاندن در ساخت ارگتیو مفعولی

شخص	مفرد			جمع		
	فارسی دری	فارسی محاوره ای	گویش قاینی	فارسی دری	فارسی محاوره ای	گویش قاین
اول شخص	بازستانده بودمش	گرفته بودمش	/vastonde-bod-om-de/	بازستانده بودیمش	گرفته بودیمش	/vastonde-bod-em-de/
دوم شخص	بازستانده بودیش	گرفته بودیش	/vastonde-bod-i-de/	بازستانده بودیدش	گرفته بودیدش	/vastonde-bod-ey-de/
سوم شخص	بازستانده بودش	گرفته بودش	/vastonde-bod-e/	بازستانده بودندش	گرفته بودندش	/vastonde-bod-an-de/

جدول ۱-۴. ماضی التزامی فعل بازستاندن در ساخت ارگتیو مفعولی

شخص	مفرد			جمع		
	فارسی دری	فارسی محاوره ای	گویش قاینی	فارسی دری	فارسی محاوره ای	گویش قاین
اول شخص	بازستانده باشمش	گرفته باشمش	/vastonde-beš-om-de/	بازستانده باشیمش	گرفته باشیمش	/vastonde-beš-em-de/
دوم شخص	بازستانده باشیش	گرفته باشیش	/vastonde-beš-i-de/	بازستانده باشیدش	گرفته باشیدش	/vastonde-beš-ey-de/
سوم شخص	بازستانده باشدش	گرفته باشدش	/vastonde-beš-e-de/	بازستانده باشندش	گرفته باشندش	/vastonde-beš-an-de/

جدول ۱-۵. ماضی نقلی فعل بازستاندن در ساخت ارگتیو مفعولی

شخص	مفرد			جمع		
	فارسی دری	فارسی محاوره ای	گویش قاینی	فارسی دری	فارسی محاوره ای	گویش قاین
اول شخص	بازستانده امش	-	/vastond-i-y-om-de/	بازستانده ایمش	-	/vastond-i-y-em-de/
دوم شخص	بازستانده ایش	-	/vastond-e-y-i-de/	بازستانده ایدش	-	/vastond-i-y-ey-de/
سوم شخص	بازستانده اش	-	/vastond-e-y-e/	بازستانده اندش	-	/vastond-i-y-an-de/

جدول ۱-۶. ماضی مستمر فعل بازستاندن در ساخت ارگتیو مفعولی

شخص	مفرد			جمع		
	فارسی دری	فارسی محاوره‌ای	گویش قابلی	فارسی دری	فارسی محاوره‌ای	گویش قابلی
اول شخص	داشتم باز می‌ستاندیش	داشتم می‌گرگش	/dāštom-va-me-stond-om-de/	داشتم باز می‌ستاندیش	داشتم می‌گرگش	/dāštem-va-m-stond-em-de/
دوم شخص	داشتی باز می‌ستاندیش	داشتی می‌گرگش	/dāšti-va-me-stond-i-de/	داشتی باز می‌ستاندیش	داشتی می‌گرگش	/dāšty-va-m-stond-ey-de/
سوم شخص	داشت باز می‌ستاندیش	داشت می‌گرگش	/dāšte-va-me-stond-e/	داشت باز می‌ستاندیش	داشت می‌گرگش	/dāštam-va-me-stond-am-de/

جدول ۱-۷. مضارع اخباری فعل بازستاندن در ساخت ارگتیو مفعولی

شخص	مفرد			جمع		
	فارسی دری	فارسی محاوره‌ای	گویش قابلی	فارسی دری	فارسی محاوره‌ای	گویش قابلی
اول شخص	باز می‌ستانمیش	می‌گیرمیش	/va-me-stun-om-de/	باز می‌ستانمیش	می‌گیرمیش	/va-me-stun-em-de/
دوم شخص	باز می‌ستانیش	می‌گیریش	/va-me-stun-i-de/	باز می‌ستانیش	می‌گیریش	/va-me-stun-ey-de/
سوم شخص	باز می‌ستاندیش	می‌گیردش	/va-me-stun-e-de/	باز می‌ستاندیش	می‌گیردش	/va-me-stun-an-de/

جدول ۱-۸. مضارع التزامی فعل بازستاندن در ساخت ارگتیو مفعولی

شخص	مفرد			جمع		
	فارسی دری	فارسی محاوره‌ای	گویش قابلی	فارسی دری	فارسی محاوره‌ای	گویش قابلی
اول شخص	باز بستانمیش	بگیرمیش	/vâ-stun-om-de/	باز بستانمیش	بگیرمیش	/vâ-stun-em-de/
دوم شخص	باز بستانیش	بگیریش	/vâ-stun-i-de/	باز بستانیش	بگیریش	/vâ-stun-ey-de/
سوم شخص	باز بستاندیش	بگیردش	/vâ-stun-i-de/	باز بستاندیش	بگیردش	/vâ-stun-an-de/

جدول ۱-۹. ماضی مستمر فعل بازستاندن در ساخت ارگتیو مفعولی

شخص	مفرد			جمع		
	فارسی دری	فارسی محاوره ای	گویش قاینی	فارسی دری	فارسی محاوره ای	گویش قاینی
اول شخص	دارم باز می ستانم	دارم می گیرم	/derom-va-me-stun-om-de/	دارم باز می ستانم	دارم می گیرم	/derem-va-me-stun-em-de/
دوم شخص	داری باز می ستانم	داری می گیرم	/deri-va-me-stun-i-de/	داری باز می ستانم	داری می گیرم	/dercy-va-me-stun-ey-de/
سوم شخص	دارد باز می ستانم	داره می گیرد	/derede-va-me-stun-e-de/	دارد باز می ستانم	داره می گیرد	/deran-va-me-stun-an-de/

جدول ۱۰-۱. آینده فعل بازستاندن در ساخت ارگتیو مفعولی

شخص	مفرد			جمع		
	فارسی دری	فارسی محاوره ای	گویش قاینی	فارسی دری	فارسی محاوره ای	گویش قاینی
اول شخص	بازخواهم ستانم	خواهم گرفت	/vâ-xe-stond-om-de/	بازخواهم ستانم	خواهم گرفت	/vâ-xe-stond-em-de/
دوم شخص	بازخواهی ستانم	خواهی گرفت	/vâ-xe-stond-i-de/	بازخواهید ستانم	خواهید گرفت	/vâ-xe-stond-ey-d/
سوم شخص	بازخواهد ستانم	خواهد گرفت	/vâ-xe-stond-e/	بازخواهد ستانم	خواهد گرفت	/vâ-xe-stond-an-de/

در جدول بالا، واژه‌بست‌های مفعولی مربوط به ساخت ارگتیو مفعولی در فارسی محاوره‌ای /eš/ و در گویش قاینی برای همه صیغه‌ها واژه‌بست /de/ است. در گویش قاینی، مفعول حذف شده با واژه‌بست‌های /e/ در کنار میانوند /-y-/ در ماضی نقلی، /e/ در ماضی استمراری، ماضی بعید، آینده با فاعل سوم شخص مفرد و /de/ در سایر صیغه‌ها و سایر اشخاص ظاهر شده و مفعول (اسم شیء مفرد یا ضمیر آن) را که از جمله حذف شده است، نشان‌دار می‌کند.

(۲). م کتاب ر ببردیم.

/Ma ketâb ra bo-bordi-y-om/.

من کتاب را برده‌ام.

همان‌طور که گفته شد وقتی مفعول مستقیم به صورت اسم ظاهر نشود، می‌توان از ضمیر مفعولی /de/ در پایان فعل استفاده کرد.

/bo-bordi-y-om de/.	(۳). برده امش.
/ bo-bordε-y-I de/.	برده ایش.
/bo-bordi-y-em de/.	برده ایمش.
/bo-bordi-y-εy de/.	برده ایدش.
/bo-bordi-y-an-de.	برده اندش.

در مثال‌ها و جداول بالا تنها از اسم مفرد (غیر شخص) در نقش مفعول استفاده کردیم. اگر سایر اسامی (شخصی و غیر شخصی، مفرد و جمع) را در جداول بالا قرار دهیم، نتایج حاصل خواهد شد که با جمع بندی آن‌ها به الگوهای زیر دست می‌یابیم:

در فارسی میانه ضمائر متصل یا واژه‌بست‌های /am/، /εt/، /εš/، /emân/، /εtân/، /ešân/، با حذف مفعول در پایان فعل ظاهر می‌شوند و مرجع خود؛ یعنی مفعول را نشان‌دار و ساخت ارگتیو می‌سازند (نک: میردهقان و نوریان، ۱۳۸۸). در فارسی محاوره‌ای نیز مفعول با ضمائر متصل یا واژه‌بست‌های /am/، /εt/، /εš/، /emun/، /εtun/، /ešun/ نشان‌دار خواهد شد. اما در گویش قایینی این ساخت تنها در مورد اسامی بیجان (مفرد و جمع) و گیاهان کاربرد دارد و برای اسامی جاندار (انسان و حیوان مفرد و جمع)، ذکر اسم یا ضمیر آن در جایگاه مفعول الزامی است و نمی‌توان مفعول را حذف کرد.

(۴). مفعول بیجان: فاطمه کتاب‌ها را برد.

وقتی کتاب‌ها حذف شود، در پایان فعل از وند /de/ استفاده می‌شود:  
فاطمه پُرده.

/ fâtemε bo-borde/.

و گاهی فاعل هم که برای شنونده شناخته شده است، حذف می‌شود.

(۵). مفعول جاندار: گوسفندان را آوردم.

/gusfεndu rε biardom/.

گوسفندها را آوردم.

در این مثال، نمی‌توان گوسفندان را حذف و ضمیر /de/ به جای آن استفاده کرد.



بررسی صرف فعل در گویش قاینی (ص ۱۲۹-۱۴۹)----- صدیقه‌سادات مقداری و همکار ۱۴۱

یا در جمله «او تو را دوست دارد»، در فارسی محاوره‌ای به صورت «اون دوست داره» هم به کار می‌رود. در گویش قاینی داریم:

(۶). او تو ر میه

/ ū to-r mayɛ/.

او تو را می‌خواهد (دوست دارد).

مفعول (تو) حذف نمی‌شود ولی می‌توانیم فاعل / ū / را حذف و به جای آن پسوند / de / را به فعل متصل کنیم و جمله را به صورت / to-r mayɛ-de / بیان کنیم.

در فارسی محاوره‌ای، فعل امر با مخاطب دوم شخص مفرد و دوم شخص جمع، با واژه‌بست / eš / به کار می‌رود.

(۷). «آن را بیر (بیرید)».

/ bebar-eš /.

دوم شخص مفرد:

/ bebar-in-eš /.

دوم شخص جمع:

در گویش قاینی، ساخت ارگتیو در مورد فعل امر با مخاطب دوم شخص مفرد با واژه‌بست / e / و با مخاطب دوم شخص جمع با واژه‌بست / de / تشکیل می‌شود.

(۸). دوم شخص مفرد:

بیره

/ beber-e /.

آن را بیر.

(۹). دوم شخص جمع:

بیری ده

/ beber-ey-de /.

آن را بیرید.

در مورد افعال دو قسمتی گذرا که از جزء فعلی و غیر فعلی ساخته شده‌اند نیز می‌توان گفت که در فارسی محاوره‌ای، وند / eš / به هر دو جزء فعلی و غیر فعلی می‌پیوندد، ولی در گویش قاینی / de / تنها به جزء فعلی متصل شده و مفعول را نشان‌دار می‌کند.

(۱۰). «آن را سرخ کردم».

فارسی محاوره‌ای: سرخش کردم. یا سرخ کردمش.

/sorx kardam- eŠ/ یا /sorx-eŠ kardam/.

گویش قاینی: سُرخ کردومه. /sorx kerd-om-de/.

## ۲-۲. ارگتیو فاعلی

در این نوع از ساخت ارگتیو، فاعل که برای شنونده شناخته شده است، از اول جمله حذف شده و به صورت واژه‌بستی در پایان فعل ظاهر می‌شود و فاعل را نشان‌دار می‌کند؛ به بیانی دیگر، همان‌طور که پیش از این اشاره کردیم، ارگتیو فاعلی حالتی است که فاعل جمله لازم از اول جمله حرکت می‌کند و برای گرفتن حالت به صورت یک واژه‌بست در انتهای فعل ظاهر می‌شود (vs←sv).

(۱۱). علی دَخو شُ. ← دَخو شُده.

/de xou Šo- de/. ← Ali de xou Šo.

علی خوابید. ← خوابیدش.

(۱۲). علی بَره ← بَرده

/be-raf- de/. ← Ali bera.

علی رفت. ← رفتش.

همان‌طور که در مثال‌های بالا دیده می‌شود، فاعل (علی) از اول جمله حرکت کرده و به شکل واژه‌بست /e/ در پایان فعل ظاهر می‌شود، جمله به یک واژه تقلیل یافته است.

در ادامه به صرف فعل لازم «رفتن» /ɾeftan/ در فارسی محاوره‌ای و گویش قاینی می‌پردازیم تا واژه‌بست یا واژه‌بست‌های مربوط به ارگتیو فاعلی مشخص شوند. در جداول ذیل فرض را بر این می‌گیریم که فاعل حذف شده است.

همان‌طور که در جداول زیر مشاهده می‌شود فقط در سوم شخص مفرد در صورت حذف فاعل، واژه‌بست /e/ در پایان فعل ظاهر می‌شود. در سایر موارد، وجود یا عدم وجود فاعل، در صرف فعل تأثیری ندارد.

جدول ۱-۲. ماضی ساده فعل /rafta/

جمع		مفرد		شخص
گویش قایینی	فارسی محاوره‌ای	گویش قایینی	فارسی محاوره‌ای	
/be-raft-em/	رفتیم	/be-raft-om/	رفتم	اول شخص
/be-raft-ey/	رفتین	/be-raft-i/	رفتی	دوم شخص
/be-raft-am/	رفتن	/be-raft-e/	رفتش	سوم شخص

جدول ۲-۲. ماضی استمراری فعل /rafta/

جمع		مفرد		شخص
گویش قایینی	فارسی محاوره‌ای	گویش قایینی	فارسی محاوره‌ای	
/me-raft-m/	می رفتیم	/me-raft-om/	می رفتم	اول شخص
/me-raft-ey	می رفتین	/me-raft-i/	می رفتی	دوم شخص
/me-raft-am/	می رفتن	/me-raft-e/	می رفتش	سوم شخص

جدول ۳-۲. ماضی بعید فعل /rafta/

جمع		مفرد		شخص
گویش قایینی	فارسی محاوره‌ای	گویش قایینی	فارسی محاوره‌ای	
/be-raftε-bod-em/	رفته بودیم	/be-raftε-bod-om/	رفته بودم	اول شخص
/be-raftε-bod-em/	رفته بودین	/be-raftε-bod-i/	رفته بودی	دوم شخص
/be-raftε-bod-am/	رفته بودن	/be-raftε-bod-e	رفته بودش	سوم شخص

جدول ۲-۴. ماضی التزامی فعل /rɛfta/

شخص	مفرد		جمع	
	فارسی محاوره‌ای	گوش قاینی	فارسی محاوره‌ای	گوش قاینی
اول شخص	رفته باشم	/be-rɛftɛ- beŠ-om/	رفته باشیم	/be-rɛftɛ-beŠ-em/
دوم شخص	رفته باشی	/be-rɛftɛ-beŠ-I /	رفته باشید	/be-rɛftɛ-beŠ-ey/
سوم شخص	رفته باشه	/be-rɛftɛ-beŠed-e/	رفته باشند	/be-rɛftɛ-beŠ-am/

ماضی التزامی در فارسی محاوره‌ای، فاعل نشان‌دار ندارد و در گوش قاینی تنها در سوم شخص مفرد فاعل خود را با واژه‌بست دارد.

جدول ۲-۵. ماضی نقلی فعل /rɛfta/

شخص	مفرد		جمع	
	فارسی محاوره‌ای	گوش قاینی	فارسی محاوره‌ای	گوش قاینی
اول شخص	رفتم	/be-rɛfti-y-om/	رفتیم	/be-rɛfti-y-em/
دوم شخص	رفتی	/be-rɛftɛ-y-i/	رفتین	/be-rɛfti-y-ey/
سوم شخص	رفته	/be-rɛftɛ-y-e/	رفتن	/be-rɛfti-y-am/

جدول ۲-۶. ماضی مستمر فعل /rɛfta/

شخص	مفرد		جمع	
	فارسی محاوره‌ای	گوش قاینی	فارسی محاوره‌ای	گوش قاینی
اول شخص	داشتیم می‌رفتم	/dāŠt-om me-raft-om/	داشتیم می‌رفتیم	/dāŠt-em-me-raft-em/
دوم شخص	داشتی می‌رفتی	/dāŠt-I me-raft-i/	داشتید می‌رفتید	/dāŠt-ey meraft-ey/
سوم شخص	داشت می‌رفتش	/dāŠt-e me-raft-e/	داشتن می‌رفتن	/dāŠt-am meraft-am/

جدول ۲-۷. مضارع اخباری فعل /rɛfta/

جمع		مفرد		شخص
گویش قایینی	فارسی محاوره‌ای	گویش قایینی	فارسی محاوره‌ای	
/me-r-em/	می ریم	/me-r-om/	می رَم	اول شخص
/me-r-ey/	می رین	/me-r-i/	می ری	دوم شخص
/me-r-am/	می رن	/me-r-ε-de/	می رِه	سوم شخص

جدول ۲-۸. مضارع التزامی فعل /rɛfta/

جمع		مفرد		شخص
گویش قایینی	فارسی محاوره‌ای	گویش قایینی	فارسی محاوره‌ای	
/be-r- em/	بریم	/be-r-om/	برم	اول شخص
/be-r-ey/	برین	/be-r-i/	بری	دوم شخص
/be-r-am/	برن	/be-r-ε-de/	بره	سوم شخص

جدول ۲-۹. مضارع مستمر فعل /rɛfta/

جمع		مفرد		شخص
گویش قایینی	فارسی محاوره‌ای	گویش قایینی	فارسی محاوره‌ای	
/dɛrem me-r-m/	داریم می ریم	/dɛrom me-r-om/	دارم می رم	اول شخص
/dɛrey me-r-ey/	دارین می رین	/dɛri-me-r-i/	داری می ری	دوم شخص
/dɛran me-r-an/	دارن می رن	/dɛrε-de me-rε-de/	داره می ره	سوم شخص

جدول ۲-۱۰. آینده فعل /rafta/

جمع		مفرد		شخص
گوش قاینی	فارسی محاوره‌ای	گوش قاینی	فارسی محاوره‌ای	
/be-xε raft-em/	می ریم	/be-xε-raft-om/	می رم	اول شخص
/be-xε raft-ey/	می رین	/be-xε raft-i/	می ری	دوم شخص
/be-xε raft-am/	می رن	/be-xε raft-e/	می ره	سوم شخص

مثال‌های دیگری از ارگتیو فاعلی در گوش قاینی:

(۱۳). با حذف فاعل: وَ حَشَدَه

/va xašɛ- de/

آماده شخم‌زدن است آن.

بدون حذف فاعل: زَمی وَ حَشَه

/zɛmi va-xašɛ/

زمین آماده شخم‌زدن است.

(۱۴). با حذف فاعل: وَ درو یه ده.

/va derou -y-ɛ- de/

آماده درو است آن.

بدون حذف فاعل: گندمو وَ درو یه

/ gandomu va derou -y-ɛ /

گندم‌ها آماده درو کردن هستند.

(۱۵). «غذا آماده خوردن است».

با حذف فاعل: وَر خورِ دِه.

/vɛr xor-ɛ-de/

آماده خوردن است آن.

بدون حذف فاعل: غذا وَر خو رَ.

/qazâ ver xor-ε /

غذا آماده خوردن است.

ارگتیو فاعلی در گویش قاینی تنها برای سوم شخص مفرد و اسم مفرد غیر شخص کاربرد دارد و برای سایر صیغه‌ها کاربرد ندارد. مثال برای سایر صیغه‌ها در گویش قاینی (با فاعل و بدون فاعل):

(۱۶). اونو وَر رَیم. وَر رَیم.

/unu ver ra-y-am/ /ver ray-am/

آن‌ها آماده رفتن هستند. آماده رفتن هستند.

(۱۷). تو وَر کاری تو وَر کاری.

/to ver kêr- i/ /ver kêr- i/

تو آماده کار کردن هستی. آماده کار کردن هستی.

همان‌طور که در مثال‌های بالا مشاهده شد، با حذف فاعل، تغییری در ساختمان فعل هیچ کدام ایجاد نشد.

### ۳. نتیجه‌گیری

با بررسی صرف فعل در گویش قاینی، این نتیجه حاصل شد که در صورت حذف فاعل یا مفعول یا هردو از جمله، واژه‌بست /e/ برای نشان‌دار کردن مفعول و واژه‌بست‌های /e/ و /de/ برای نشان‌دار کردن فاعل به انتهای فعل افزوده می‌شود و جمله تنها با یک فعل بیان می‌شود. /eš/ برای نشان‌دار کردن فاعل سوم شخص مفرد در زمان‌های ماضی ساده، ماضی استمراری، ماضی بعید و ماضی مستمر و نیز واژه‌بست‌های /am/، /et/، /eš/، /emun/، /etun/، /ešun/ برای نشان‌دار کردن مفعول در فارسی محاوره‌ای و واژه‌بست‌های /am/، /eš/، /et/، /emân/، /etân/، /ešân/ برای نشان‌دار کردن مفعول در فارسی میانه به کار می‌روند و ساخت شبه کنایی را می‌سازند. همچنین بررسی‌ها نشان داد که ارگتیو فاعلی در گویش قاینی تنها برای سوم شخص مفرد و اسم مفرد غیر شخص کاربرد دارد و برای سایر صیغه‌ها کاربرد ندارد. این ساخت‌ها فاعل بی‌نشان دارند؛ یعنی با

حذف فاعل، تغییری در ساختمان فعل ایجاد نمی‌شود. در سوم شخص مفرد و اسم مفرد غیر شخص با حذف فاعل، وند /de/ به فعل اضافه می‌شود.

## منابع

- ۱- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد. (۱۳۸۲). زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن. تهران: انتشارات معین.
- ۲- دانش پژوه، فاطمه. (۱۳۸۵). «ساخت ارگتیو در زبان کردی». پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان-شناسی همگانی، تهران: دانشگاه پیام نور.
- ۳- راسخ مهندس، محمد. (۱۳۸۸). «نگاهی به رده شناختی به پی بست های ضمیری در زبان تاتی». پژوهش‌های زبان‌شناسی، ۱(۱). ۱-۱۰.
- ۴- زمردیان، رضا. (۱۳۸۵). واژه‌نامه گویش قاین. تهران: نشر آثار.
- ۵- زمردیان، رضا. (۱۳۶۸). زبان‌شناسی عملی بررسی گویش قاین. چاپ اول. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۶- سبزعلیپور، جهان دوست. (۱۳۹۲). «شکل‌های فروپاشی ساخت ارگتیو در زبان‌های تاتی، تالشی و گیلکی». پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، ۳(۵)، ۱۸۲-۱۶۷.
- ۷- علیزاده، علی و تقوی گلپان، محمد. (۱۳۹۱). «ساخت ارگتیو و فروپاشی آن در گویش کرمانجی خراسان». فصلنامه مطالعات فرهنگی اجتماعی خراسان، ۷(۱)، ۷۶-۵۹.
- ۸- کشاورزی، سودابه و صیادکوه، اکبر و سیادت، عسکر. (۱۳۹۸). «ساختن صرفی فعل در گویش پاپونی کوهمره نودان». فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۹(۲)، ۱۰۴-۸۵.
- ۹- کلباسی، ایران (۱۳۶۷). «ارگتیو در گویش‌ها و زبان‌های ایرانی». مجله زبان‌شناسی. ۵(۲)، ۷۰-۸۷.
- ۱۰- کلباسی، ایران. (۱۳۸۴). «وندهای گویشی و واژه‌سازی». مجموعه مقالات دومین هم‌اندیشی واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۵۴۴-۵۳۰.
- ۱۱- مقداری، صدیقه سادات و مختاری، حسن و مختاری، اعظم. (۱۳۹۱). زعفران به مثقال: مجموعه ضرب‌المثل‌های قاینی. قاین: انتشارات اکبرزاده.
- ۱۲- میردهقان، مهین ناز و نوریان، ژینیا. (۱۳۸۸). «نشان‌داری حالت ارگتیو و مطابقه در بند متعدی در گویش مرکزی زبان تالشی». اندیشه‌های ادبی، ۱(۲)، ۱-۱۵.
- ۱۳- ناصری، زهره و امامی، حسن. (۱۳۸۸). «بررسی برخی مختصات نحوی و آوایی گویش قاین». فصلنامه مطالعات فرهنگی اجتماعی خراسان، ۴(۱)، ۳۵-۵.



- 14- Comrie, B. (1978). Ergativity. In W. Lehmann (ed.), *Syntactic Typology*. Sussex: The Harvester PRSs.
- 15- Dabir-Moghaddam, M. (2012). Linguistic Typology: An Iranian Perspective. *Journal of Universal Language*. 13(1): 31-70.
- 16- Dixon, R. M. W. (1994). *Ergativity*. Cambridge: Cambridge University PRSs.
- 17- Gholami, S., & Göttingen. (2009). Ergativity in Bactrian. *Orientalia Suecana*. 58: 132-141.
- 18- Korn, A. (2009). Marking of arguments in Balochi ergative and mixed constructions. In Simin Karimi, VIDA Samiiian & Donald Stilo (eds.) *Aspects of Iranian Linguistics*. 249-276. Newcastle upon Tyne (UK): Cambridge Scholars Publishing.
- 19- Tallerman, . (2011) *Understanding Syntax*. 3 rd ed. London: Hodder Arnold.
- 20- Yarshater, E. (1996). *The Taleshi of Asâlem*. StudiaIranica, Paris, Tome 25, fascicule 1, pp 83-113.



✧ *Abstract of Persian Articles in English*

## **The Study of Verbs Inflection in Ghaen Dialect**

Sedighesadat Meghdari \*

Khadije Ameli <sup>2</sup>

### **Abstract**

This study aims to investigate verbs inflection in Ghaen dialect, and doing the same, examines the existence of ergative-absolutive case marking system in this dialect. The ergative structure is one of the features that has survived in some Iranian dialects (such as Kermanji, Taleshi, Tati, Baluchi, etc.) while in others (such as Contemporary Farsi, Central and Southern Kurds, Lori, Mazandaran, Gilaki, etc.), they have lost their role and replaced it with other types of case-marking systems, including nominative-accusative. The research data collection was conducted in the field and in the library method in the city of Ghaen which is located in the southern Khorasan between 33 to 34 degrees north latitude and 38 to 60 degrees east longitude. The data analysis showed that this dialect as one of the Iranian north – eastern ones preserved a feature of semi-ergativity from middle era up to now.

**Keywords:** Ghaen dialect, transitive verb, Intransitive verb, subjective clitics, objective clitics.

---

1. Assistant Professor of General Linguistics, Payam noor University.  
(*corresponding author*)\* E-mail: s\_meghdari@pnu.ac.ir

<sup>2</sup>. M.A. Graduate of General Linguistics, Payam noor University.  
E-mail: sediqe2006@yahoo.com

## **Linguistic study and description of 105 linguistic forms of Lori dialect in the central part of Rostam City**

Mohammad Hadi Fallahi<sup>1</sup>  
Yazdan Dashtian<sup>2</sup> \*

### **Abstract**

Rostam city is one of the cities of Fars province. With the exception of two villages in this city, the dialect of the rest of the people of the city, is Lori. The number of villages studied is 59 ones. The research method was a combination of field and descriptive methods and linguistic materials were collected by guided collection method. The questionnaire of this research is based on the national project of Atlas language, which includes 105 words and phrases and 36 sentences. Data were transliterated after the interview using the International Phonetic Alphabet. Some words of this dialect are completely different from standard Persian, some have only a different pronunciation and some are completely the same. There are five types of syllables in this dialect, which are: cv, cvc, cvcc, ccv, ccvc. Also, in this dialect, vowel extension causes semantic differentiation in some cases. The order of adjectives, and nouns is the same as in Persian, except the ones in some cases, [e] are omitted. The plural sign in this dialect is [-æɪ], added to the end of the nouns. The definite article is / -æku / and / -ku / added to the end of the definite nouns.

**Keywords:** Rostam city, National Project of Linguistic Atlas, Consonant clusters, linguistic form.

---

<sup>1</sup> . Assistant Professor of Information center Department of Computational Linguistics, Regional for Science and Technology (RICeST), Shiraz, Iran.  
E-mail: fallahi@ricest.ac.ir

<sup>2</sup> .M.A. Graduated in Linguistics Department, Islamic Azad University, Fars Science and Research Branch, Shiraz, Iran. (*Corresponding author*)  
E-mail: ydashtian@gmail.com

## **Inflectional Features of nouns and verbs in Bavanati Dialect (central part)**

Jalal Rahimian<sup>1\*</sup>

Fatemeh Kamgar<sup>2</sup>

### **Abstract**

The present study aims at analyzing and describing inflectional features of nouns and verbs in Bavanati dialect (central part of Bavanat city). It is the first systematic study on this dialect. Our research method is descriptive one based on data collected through field and library search. In this research, we have studied and analyzed the categories in terms of their structural as well as semantics features. The significant findings of the research are as follows: since the most common plural marker is /ǎ/, the speakers are often forced to apply different phonological processes to the nouns to make them pronounceable. The most common indefinite marker is "jej" whose equivalence in standard Persian is 'jek' 'one'. Extra marker is frequently omitted in this dialect. The possessive pronouns are also structurally unique and the details of which are discussed in the paper. As far as the verb is concerned, second plural person-number marker, /-ik /, is quite different from that in standard Persian. In verbal negative forms, the prefix "mi-" is reduced to "m"; for instance the standard verbal form such as "ne-mi-ræv-æm" 'I won't go' is changed into "næ-m-r-æm". Many other findings and specific features of the dialect are presented in conclusion section of the paper.

**Keywords:** Bavanati dialect, definite vs indefinite, plural marker, inflectional verbal forms.

---

<sup>1</sup> . Professor of linguistic, Department of foreign languages and linguistics, College of Humanities, Shiraz University. (*corresponding author*)\*

E-mail : jalalrahim74@gmail.com

<sup>2</sup> . M.A. Graduate of linguistics from Department of foreign languages and linguistics, College of Humanities, Shiraz University. E-mail: : Fatikami2020@gmail.com

## **Cultural conceptualizations of “anger” in Bakhtiyari Dialect of Zazomahroo Region based on cultural linguistics**

Gholamreza Khademi

Zahra Abolhasani Chimeh<sup>2\*</sup>

Behrooz Mahmoodi Bakhtiari<sup>3</sup>

### **Abstract**

Cultural conceptualizations express the manner of thought and ideology of a society to these phenomena. The study of the cultural conceptualizations helps to solve cultural misunderstandings and facilitate the cross-cultural understanding. The Cultural conceptualizations of anger using the words of the body organs and the elements of nature and the cultural origins of conceptualizations have been studied in Bakhtiyari Dialect of *Zazomahroo* Region. Research method is descriptive-analytical one. Due to rural and nomadic lifestyle of people, the words related to natural phenomena and the elements of nature are used as a basis for cultural conceptualizations. Some of the cultural conceptualizations are expressed through using the words related to the body organs. Statistical population is 700 expressions, proverbs and phrases related to angry. Data were obtained by field study, interviewing and observations. The analyses of the data showed the origins of the cultural conceptualizations in rural and nomadic people’s lifestyle, beliefs, ideologies, imaginations, and the physiological effect of feelings and emotions of anger on human body. This lifestyle makes people have a direct contact to the nature; therefore, they use the impious and destructive aspects of natural phenomena as a concrete domain to express the abstract notion of anger. They use their beliefs and imaginations about the effects of anger on the body organs to express the cultural conceptualizations. cultural conceptualizations of anger as “fire, heat, force, flood, snow slide, and lightning” come from the inspiration of natural phenomena and rural and nomadic lifestyle.

**Key words:** anger, Bakhtiyari Dialect, Cultural conceptualizations, cultural linguistics , the elements of nature.

---

<sup>1</sup>. PhD student, of Linguistics Department, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. E-mail: khademi416@yahoo.com

<sup>2</sup>. Associate professor, Department of Linguistics, SAMT Institute, Tehran, Iran.  
\*(Corresponding Author). E-mail: Abolhassani@samt.ac.ir

<sup>3</sup>. Associate professor, Department of Linguistics, Tehran University, Tehran, Iran.  
E-mail: mbakhtiari@ut.ac.ir .

## **The Investigation of Linguistic Images of Varaki Variety regarding the Ecolinguistics**

Zahra Hoseyni<sup>1</sup>

Raha Zareifard<sup>2\*</sup>

### **Abstract**

Ecolinguistics is an interdisciplinary approach attracted the attention of many researchers in different fields. The environmental elements represented in everyday language, idioms and proverbs of different varieties. This article aims at investigating the ecological images in, idioms and proverbs of *Varaki* Variety. The data gathered from 8 informants (4 men and 4 women) between 38 to 80 years old. After gathering data, data transcribed, and then analyzed by ecolinguistic approach. Linguistic images include similie, metonymy, irony and proverbs. For revealing these images, animals and plants play important role. The characteristics of animals are more frequent than plants. The images of animals include animal appearance and behavior. Animal images include animals such as sheep, donkey, cow, calf, dog, goat, bear, hog, wolf, hen, ram, cat, camel and insects. Physical characteristics include fatness, thinness, weakness, ugliness and beauty. Behavioral characteristics include fast, slow, anger isolation, persistence, ignorance, and insidious ones.

**Keywords:** Ecolinguistics, linguistic images, animals, plants, animal appearance, animal behaviour.

---

<sup>1</sup> . Assistant professor of Persian Language and Literature Department, Jahrom University. Email : zh9023@gmail.com

<sup>2</sup> . Assistant professor of linguistics Department, Jahrom University. (*corresponding author*)\* Email : raha.zareifard@gmail.com



## **Seman Semantic study of some words in Balochi language and Ancient Persian transcripts**

Abdolghafour Jahandideh<sup>1</sup>

### **Abstract**

The research on the structure of Iranian dialects and accuracy in their treasure trove vocabularies can unlock many semantic nodes of Persian words especially used words in ancient texts. This article, while dealing with the position of Balochi language among Iranian languages and dialects, and the expression of a kind of structure of this language, has made a comparative study of twelve Persian-Balochi words which have been used in Ancient Persian transcripts. This study is around the meaning of words most of which are not actively used in modern Persian. In addition, some of them have less evidence in past Persian texts, especially works related to the Khorasani style. The words discussed in this article are as follows: *Bazhr*, *Qalandar*, *Haraj*, *Totoq*, *Zadeh*, *Lebāsāt*, *Soʔlook*, *Khasm*, *Qallaash*, *Vāy*, *chāk*, *tāmāt*. These words have been used in prominent works of ancient Persian, but due to the less evidence has survived and the apparent similarity of some of them with some Arabic words, scholars are skeptical of their originality and meaning. The Balochi language, as one of the Iranian languages which have preserved its relatively to ancient structure, and it has an ancient treasure trove of Iranian words, it has been less attacked by foreign ones, can in this regard be a good guide.

**Keywords:** Balochi words, words of ancient Persian texts, semantic study of words, semantic adaptation of words.

---

<sup>1</sup> . Assistant Professor of Persian Language and Literature of Chabahar Navy University. Email: ajehandideh@yahoo.com

***Abstract of Persian Articles in English***

**Content:**

<b>Semantic study of some words in Balochi language and Ancient Persian transcripts (1- 14)</b> Abdolghafour Jahandideh	1
<b>The Investigation of Linguistic Images of Varaki Variety regarding the Ecolinguistics (15- 47 )</b> Zahra Hoseyni, Raha Zareifard	2
<b>Cultural conceptualizations of “anger” in Bakhtiyari Dialect of <i>Zazomahroo</i> Region based on cultural linguistics (49-77)</b> Gholamreza Khademi, Zahra Abolhasani Chimeh, Behrooz Mahmoodi Bakhtiari	3
<b>Inflectional Features of nouns and verbs in Bavanati Dialect (central part) (79-103)</b> Jalal Rahimian, Fatemeh Kamgar	4
<b>Linguistic study and description of 105 linguistic forms of Lori dialect in the central part of Rostam City (105-128)</b> Mohammad Hadi Fallahi, Yazdan Dashtian	5
<b>The Study of Verbs Inflection in Ghaen Dialect (129-149)</b> Sedighesadat Meghdari, Khadije Ameli	6



## Quarterly

### Journal Of Iranian Regional Languages & Literature

<b>License Holder:</b>	Iau, Yasooj Branch
<b>Executive Director:</b>	Seyyed Ata-Alah Eftekhari
<b>Editor-in- Chief:</b>	Jalil Nazari
<b>Internal Manager:</b>	Mohammad Reza Masoumi

<b>Editorial Board:</b>	
<b>Eftekhari. S.A.</b>	Assistant Prof. of Arabic Language & Literature, Iau, yasooj Branch
<b>Barati. M.</b>	Prof. of Persian Language & Literature, Esfahan University.
<b>Heidary .A</b>	Prof. of Persian Language & literature, Lorestan University.
<b>Khosravi. M.H.</b>	Associate Prof. of Persian Language & literature, Iau, Shahrekord Branch.
<b>Sayyadkooh.A.</b>	Prof. of Persian Language & literature, Shiraz University.
<b>Toghyani.E.</b>	Prof. of Persian Language & literature, Esfahan University.
<b>Famouri. M</b>	Assistant Prof. of Persian Language & Literature, Iau, yasooj Branch
<b>Karami. M.H.</b>	Prof. of Persian Language & Literature, Shiraz University.
<b>Kalbasi. I.</b>	Prof. of Linguistics, Institute for humanities and cultural studies.
<b>Mazdapour. K.</b>	Prof. of Old Iranian Languages, Institute for humanities and cultural studies.
<b>Nazari. J.</b>	Associate Prof. of Persian Language & literature, Iau, Yasooj Branch.
<b>Namiranian.K.</b>	Assistant Prof. of Linguistics, Shiraz University.
<b>Yalameha.A.R.</b>	Prof. of Persian Language & literature, Iau, Dahaghan Branch.

Tel. & Fax.: +98 – 9108415618- 7433310494

P. O. Box: 75914-93686

**Website:** [adabemahali.iauyasooj.ac.ir](http://adabemahali.iauyasooj.ac.ir)

*Journal of  
Iranian  
Regional  
Languages and  
Literature*